مشعل رهایی

نشریهٔ سیاسی - تئوریک
سازمان رهایی افغانستان

شمارهٔ اول

جدی ۱۳۵۹

اعلامیه

سازمان رهایی افغانستان

سازمان رهایی افغانستان که سابق "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" نامیده میشد، بعلت آنکه ازدیرگاهی تشکیلاتش بصورت یک سازمان درآمده بود و اسم گروه نمیتوانست واقعیت تشکیلاتی آنرا بیان دارد، باتوجه به واقعیت تشکیلاتی خود و تقاضای مکرر اعضا و طرفداران سازمان، از این به‌بعد رسما نام خودرا "سازمان رهایی افغانستان" اعلام میدارد.

درسرزمین سنگرها وخون، سنگریست که پی‌درپی میخروشد و با آنکه تیرهایش شاهرگ قلب دشمن را آماج گرفته، لیک خود از چند طرف آماج تیرباران است. سنگری که در کنار مردم و بخاطر مردم می‌جنگد. اما نجواهای درهم سنگریان آنرا از چشم مردم پوشانده است. این سنگر، جنبش سیاسی پرولتاریاست. جنبشی که بیشتراز پانزده سال چون سمندری در درون آتش مبارزه و قیام، درشکست و پیروزی، در افت و خیز بسربرده، شهید داده، سازمان‌های‌متعددش متلاشی شده و ... اما نیاز تاریخ و توده‌ها پیشاهنگ میخواهد. پیشاهنگی که سنگرهای جدا را در مبارزه در عرصه پهناور قیام ملی ما باهم یکی کند و باوحدت سرتاسری آخرین لگد رابر جمجمه سوسیال امپریالیسم روس فرودآرد و با مشعلی فراراه میلیونها قلب زنده، به سوی افقهای باز شده که سپیده صبح برآسمانش را گلوله‌های آتشین ملت ما دوخته است به پیش رود. پیشاهنگی که از شعله‌ها زاده خواهد شد، شعله‌هایی که جاودانه‌اند. پیشاهنگ یعنی حزب پرولتاریا، همانی که بشارت تولدش را در خونهای ریخته بر پولیگونها، درزخم‌های سینه شهدای سنگرها، در پایداری ادامه دهندگان و بالاخره برتن‌های نحیف زنده که با خط شکنجه بر

آنها تصدیق مقاومت و ایمان‌شان حک شده ،میخوانیم . پیشاهنگی که در میان آتش سنگرها ، کوره‌ها و کوره‌راههای روستاها ساخته میشود .

سازمان ما پایه‌ای از این سنگر و یابخشی از این جنبش است که ده سال باوجود ضربات دشمن انشعابات و دشواری‌های مختلف توانسته با کاربی‌سرو صدا هسته‌های سیاسی ـ سازمانی خودرا بین کارگران دهقانان و روشنفکران و درجبهات جنگ ، مناطق آزادشده و شهرها مستحکم ساخته و مشی سیاسی خودراکه در "اعلام مواضع ما وجنبش‌های اخیر" درثور ۵۸ به جنبش ارائه داده شده بود ، تدوین نموده و درجریان مبارزه در عمل انقلابی بکار برده است . سازمان ما اکنون باپیشبرد مبارزه ایدئولوژیک گام دیگری به سهم خود در راه ایجاد پیشاهنگ گذاشته ، گامی که ایجاد شبکه‌های تشکیلاتی از نظر عینی و تدوین مشی معین سیاسی از نظر ذهنی حقیقت آنرا منعکس میکند . اما پیشاهنگ یا حزب که‌درتوفان کنونی ملت ما چون مرغ توفان به پرواز درآید ، نمیتواند به تنهایی و بدون وحدت تمام اجزاء جنبش در پرتو اندیشه‌های نوین ایجادگردد .

ما اصول و راههای ایجاد چنین حزبی را در نوشته "اوضاع کنونی و وظایف ما" که در شماره اول "مشعل رهایی" (ارگان سیاسی ـ تئوریک سازمان رهایی افغانستان) انتشار یافته ، جمعبندی نموده و آنرا به عنوان نظر و پیشنهاد به جنبش کشور ارائه میداریم . تا ضمن بحث و برخورد نقادانه در فضای سالم آموزش متقابل و درعمل انقلابی ریشه وحدت رادرزمین انقلاب بیشتر بگسترانیم . مایکبار دست وحدت را به تمام سازمانها ، محافل و عناصر این جنبش دراز می‌کنیم . تاهمه باهم شویم . "من" و "تو" "ما" شوند و نجواهای درون سنگر ما فریادی گردند که تمام توده‌های ملت را بوحدت فرا بخواند و آذرخشوار قلب ظلمت پراکندگی را بشکافد و برتارک قیام ملت قهرمان ما بدرخشد .

این هدفیست که درجریان مبارزه ایدئولوژیک سالم و کارمشترک عملی میتوان به آن رسید . مبارزه ایدئولوژیک که در عرصه عمل جهت‌دار گردیده ، درخدمت آن ودررابطه مشخص مسایل و معضلات جنبش و انقلاب ما بوده و از

هرگونه بحث‌های روشنفکرانه وبی‌رابطه بپرهیزد تاباشد برتشتت فکری سیاسی جنبش غلبه شده و جنبش به مشی واحد سیاسی برای انقلاب کشوربرسد. کار مشترک عملی سازمان‌های جنبش درتمام زمینه برمحور پیوند باتوده عامل مهم دیگریست در راه رسیدن به این هدف (حزب).

کارمشترکی که درجریان آن شناخت متقابل به دست آریم. از ضعف‌های همدیگر انتقاد کرده و برآن غلبه کنیم و صحت و عدم صحت مشی، سیاست‌ها و سبک کارخودرادرپراتیک دریابیم. از این راه است که میتوان وحدت آهنین رادرجنبش تامین و حزب رزمنده ستمکشان را ایجاد کرد.

هم‌سنگران! ما که "ازیک سرشت ویژه و مصالح خاصی برش یافته‌ایم" چگونه میتوانیم در دره آتش و آهن و خونی که دربرابر ما گسترده شده به تنهایی به‌پیش رویم و سنگر خود راگسترش دهیم. ما همدیگر خودرا در غبار ابهامات گم‌کرده‌ایم و در سیاهی سوءتفاهم‌ها سرگردانیم. ما فرزند زمین هستیم که بدون تکیه برآن مغلوبیم. زمین ما توده‌هاست و این مادر مارا متحد و بهم پیوسته میخواهد. پس آنرا بشناسیم و درآغوش مهربان او تربیت شویم و در میان آتش و خون تعمید دوباره گردیم. فصل آزمودن است و پیوند. فقط در کوره است که میتوان زر را از زرنما تمیز داد. کوره‌انقلاب.

بیائید درتوفان پیشاهنگ شویم. پیشاهنگ بسوی هدف، پیشاهنگ در مقاومت، پیشاهنگ در قربانی، پیشاهنگ دررهبری. توده‌های مردم در سنگرهای خونین جنگ آزادیبخش ملی‌شان، شبح یک پیشاهنگ را منتظراند. باید که بجای این شبح، جسم ملموس، مهربان، قاطع و آگاه پیشاهنگ را در پیشاپیش خود ببینند.

سازمان ما تن زنده‌ایست که رگ، پوست، گوشت، و استخوانهایش با ملتش پیوند خورده‌است و بدان می‌اندیشد ومیداند که اندیشیدن در راه ملت قهرمانش از اندیشیدن برای آزادی پرولتاریا و جهان جدا نیست. و میداند که باید برای رهایی کامل وطنش و مردمش باید بر اصول و معیارهای اصیل تکیه‌کند. وایجاد پیشاهنگ را مرکزی‌ترین وظیفه خودقرار دهد. وسازمان ما اهم‌فعالیتش رادرخدمت چنین هدفی قرارداده است.

فهرست مطالب

فصل دوم

به‌پیش در راه وحدت استوار و متحد تمام سازمانها ، محافل و افراد جنبش در راه ایجاد حزب انقلابی پرولتاریای کشور !

باتوجه به‌تشتت تئوریک ـ سیاسی حاکم بر جنبش سیاسی طبقه کارگر افغانستان ، سازمان رهایی افغانستان از این ببعد نشریه سیاسی ـ تئوریک خودرا بنام "مشعل رهایی" به نشر می‌سپارد . نشریه‌ایکه بتواند مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش رامنعکس نماید و زمینه برای حل اختلافات جنبش بیابد . از اینرو سازمان رهایی افغانستان از کلیه افراد ، محافل و سازمانهای جنبش میخواهد که با برخورد نقادانه و سالم به‌محتوای نشریات ما دراین مبارزه سهم گرفته و بامنعکس کردن نظرات ، انتقادات و پیشنهادات خود دراین نشریه به مبارزه ایدئولوژیک در جنبش غنا ببخشند .

سازمان رهایی افغانستان

جدی ۱۳۵۹

پیــــش درآمد سخــــن

اوضاع جهانی بشدت در حال تغییر و دگرگونی است . درین اوضاع ابرقدرت سوسیال امپریالیستی روسیه در راه تسخیر جهان نخست از همه به صورت مستقیم در افغانستان این سرزمین شیفتگان آزادی پا نهاده است تا به فتح دنیا بپردازد ، سرزمینی که آشیانه تسخیر ناپذیر عقابان سرکش است . بحق که تاریخ رسالت پاسبانی این سرزمین را به فرزندان سلحشور ملت قهرمان ما گذاشته است . درمقابل تجاوز این ابرقدرت حریص، توفان نبرد رهایی‌بخش توده‌های میلیونی‌ما ، راه‌بسوی استقلال گشوده و ساحت کشور خود رابه کوره آتشین دشمن سوز بدل ساخته است .

اگر کشورهای جهان سوم گرهگاه تضادهای جهان معاصراند ، افغانستان به مرکز گرهی مناطق توفانی جهان بدل شده است . ولی هنوز این توفان انقلابی ملت ما متمرکز و هدایت شده نیست‌و به مرکز هدایت کنندهٔ آگاه و مسئول نیاز دارد که تمام حرکت‌های کنونی را متشکل ساخته و دژ دشمن را به طور کامل فرو ریزد . این نیاز توده‌های بپا خاسته ما را جز پرولتاریا و حزب سیاسی او پاسخ نمیگوید .

ما یقین داریم که با محکم بدست گرفتن دو اصل پیوندیابی با توده‌ها و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک ، طی جریانی ، سازمان ما بادیگر سازمانها ، محافل و شخصیت‌های جنبش مارکسیستی به این نیاز جنبش انقلابی ضرورتا پاسخ خواهد گفت .

سازمان رهایی افغانستان (سابق گروه‌انقلابی خلقهای افغانستان) به مثابه سازمان با تجربه و آبدیده در جنبش انقلابی کشور ما با فعالیت متشکل و پیگیر ده‌ساله و با کار بی سرو صدا قادر شده است پایه‌های سازمانی و سیاسی خود را در سطح کشور محکم و استوار بسازد. سازمان رهایی افغانستان با وجود فشار و ضربات شدید از طرف رژیم‌های گذشته و سوسیال امپریالیسم، شهادت برخی از اعضای رهبری، کادرها، اعضا و طرفداران خود وانشعابات مختلف از درون، با کوله‌باری از تجربه در شرایط اختناق، فاشیسم و اشغال کشور همچنان استوار در راه استقلال افغانستان و در راه شکوهمند آرمان ستمکش‌ترین طبقه می‌رزمد و به دورنمای خود معتقد و وفادار است.

سازمان ما که قبلا "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" نامیده می‌شد، از آنجائیکه اسم "گروه" منطبق با واقعیت تشکیلاتی ما نبودو تشکیلات ما از دیرزمانی شرایط یک سازمان را دارا شده بود، با درنظر داشت وضع واقعی ما و پیشنهادهای اعضا و طرفداران سازمان، هم‌اکنون خودرا "سازمان رهایی افغانستان" اعلام می‌دارد و برای نخستین بار ارگان سیاسی ـ تئوریک خود را بنام "مشعل‌رهایی" هرچندگاه بنابر نیاز و معضلات سیاسی ـ تئوریک جنبش به نشر می‌سپارد. حیاتی بودن اهمیت تئوری برای جنبش انقلابی و سمت‌یابی صحیح بی‌نیاز از بحث است. اما تئوریهایی می‌تواند راهنما باشد که نتیجه جمعبندی پراتیک مشخص بوده، به آن خدمت کند، ابهامات را روشن ساخته و راهگشا باشد. "مشعل‌رهایی" که با درنظرداشت این اصل و نیاز جنبش انتشار می‌یابد هرگز از اصل "پراتیک ـ تئوری ـ پراتیک" دور نخواهد شد. از اینرو تمام مقالات آن در آینده در رابطه با اوضاع مشخص کشور و اوضاع بین‌المللی خواهد بود. همچنین "مشعل‌رهایی" ابزاریست بدست سازمان ما در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک رفیقانه در جنبش انقلابی کشور. از اینرو نظریات، پیشنهادات، انتقادات و مشاجرات ایدئولوژیک سازمانهای انقلابی را تا آنجا که در رابطه با مسائل اساسی جنبش انقلابی ما باشد، انتشار خواهد داد.

سازمان رهایی افغانستان در نخستین شماره "مشعل رهایی" نوشته "اوضاع کنونی ووظایف ما" را به پیشگاه جنبش انقلابی کشور ارائه میدارد. نوشته "اوضاع کنونی و وظایف ما" که از نظرگاه ما پاسخی به مسایل اساسی جنبش و مرحله کنونی انقلاب کشور و درحد توان تلفیق م ـ ل ـ اندیشه مائو تسه‌دون بر شرایط مشخص، بغرنج و درهم پیچیده جامعه ما است جهت روشنگری و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در جنبش انقلابی کشور ارائه میگردد. به امید آنکه سازمانها، محافل، و عناصر جنبش مارکسیستی جهت روشنگری بیشتر و پیشبرد سالم مبارزه ایدئولوژیک و بخاطر غلبه بر تشتت فکری، به این نوشته برخورد نقادانه کرده و مواضع خود را ابراز دارند تا در مسایل اساسی و مخصوصاً انقلاب افغانستان دید روشن و مواضع دقیق داشته و بدین صورت در فضای آموزش متقابل یک گام اساسی در راه وحدت جنبش مارکسیستی برداشته باشیم.

به امید وحدت پولادین جنبش مارکسیستی درراه ایجاد حزب پرولتاریا!

به امید پیروزی بزرگ ملت قهرمان ما!

فصل اول

نگاهی به گذشته جنبش مارکسیستی افغانستان

بورژوازی ملی افغانستان طی سالهای ۱۹۲۰ و اوایل سالهای ۱۹۳۰ زیر تاثیر رفرم‌های بورژوا۔ تجاری شاه امان‌الله و اوضاع مساعد بین‌المللی (سالهای پس از جنگ جهانی اول) درحال تدوین برنامه‌های خود درساحات تجارت و صنایع بود. جنگ دوم جهانی نیز فرصتی بود برای چنین‌رشدی.

پس از جنگ جهانی دوم و تثبیت موقعیت امپریالیستها، بورژوازی نو خاسته ملی بخصوص درساحات تجاری باتشدید نفوذ سرمایه‌های غرب روبرو میگردد. اشرافیت فئودالی که گردانندهٔ دولت‌بود، قشر فوقانی بورژوازی ملی رابسوی خود کشانده، با سرمایه‌های غرب هم‌آغوش شده و طبقهٔ انگل دلال وابسته (بورژوازی کمپرادور) را پرورش میدهد وبورژوازی ملی تحت فشار آنها قرار می‌گیرد. مبارزات مشروطه طلبی دورهٔ ۷ و۸ شورا نمایشی از تلاش و حرکت بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی شهری علیه مطلقیت فئودالی و روند نفوذ سرمایه‌های غرب در کشوراست.

این جنبش حرکت دمکراتیک بورژوازی ملی، اقشار خرده‌بورژوازی و روشنفکران مشروطه طلب می‌باشد که درحرکت‌های بعدی تاثیر خودرامیگذارد.

طی سالهای ۱۹۳۰ و اوایل ۱۹۴۰ بارشد صنایع استخراجی، معادن و نساجی عمدتا در بخش اقتصاد دولتی، کارگران صنعتی بمثابه یک طبقه در حال شکل‌گیری بود و همپای آن تعلیمات عالی گسترش یافت و بتعداد روشنفکران جامعه افزوده گشت. طی همین سالها دسته‌های انقلابی و مارکسیست درحال پیدایش بودند*.

---

* شواهدی نشان میدهد که حرکتهای مارکسیستی مدتها قبل از این دوره نیز وجود داشته‌اند. چنانچه تحقیقات ما دراین زمینه کامل گردد درفرصت مناسب آنرا در اختیار جنبش خواهیم گذاشت.

پس از علنی شدن اختلافات جنبش بین‌المللی کارگری (۱۹۶۳) و تاءسیس باند "دمکراتیک خلق" نخستین هسته "سازمان جوانان مترقی" در برابر رویزیونیسم معاصر و تزهای آن موضع گرفت و باجلب برخی از روشنفکران چپ و بقایای "ندای خلق" درمیزان ۱۳۴۴ "سازمان جوانان مترقی" را (س.ج.م.) بنیان گذاشتند. همزمان‌با اعلام "دمکراسی" در سال ۱۳۴۲ پلمیک جنبش بین‌المللی کارگری علنی گردید، در زمستان ۱۳۴۳ تقریبا" اکثریت روشنفکران محافل سیاسی متمایل بچپ به مشی رویزیونیستی گرائیده بودند. درهمین سال باند "دمکراتیک خلق" ایجادشد و در انتخابات سال ۱۳۴۴ شرکت کرد و نمایندگانی به پارلمان فرستاد و در بهار سال ۱۳۴۵ با بیرون دادن جریده "خلق" رویزیونیسم را بطور سیستماتیک ارائه‌کرد. علت پیوستن روشنفکران را به باند نامبرده باید درعقب‌ماندگی فرهنگی- سیاسی، استبداد شرقی هیئت حاکمه، درنخستین برآمدهای سیاسی ضدرژیمی بوسیله رویزیونیستها آنهم زیرنام سوسیالیسم علمی و با سوءاستفاده از اعتبار گذشته کشور شوراها و همچنین باید در نطفه‌ای بودن جنبش مارکسیستی کشور دید. متقابلا روشنفکران انقلابی دربرابر رویزیونیسم شوروی موضع گرفتند، دست به افشای باند "دمکراتیک خلق" درمیان حلقه‌های محدود روشنفکری زدند و در خزان ۱۳۴۴ در جریان‌این مبارزه "س.ج.م." را بنیاد گذاشتند و مبارزهٔ خود را چنان سازمان دادند که: "... . مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر در محراق همهٔ آنها قرار داشت" (سند سازمان جوانان مترقی).

درحادثه سوم عقرب ۱۳۴۴ هیئت حاکمه افغانستان بنابر سرشت ارتجاعی خود به سرکوب خونین اجتماع روشنفکری در اطراف پارلمان دست زد. جنبش روشنفکری از همان سرآغاز عملی خود (درین‌دوره) شکل سیاسی بخود گرفت و درسیاسی شدن پروسهٔ بعدی جنبش‌های روشنفکری-کارگری علیه رژیم تاثیر بزرگی بجا ماند. حادثه سوم عقرب که پرده از روی "دمکراسی" سلطنت و پارلمان بازی او برداشت عملا بین دوخط و دوراه مرز تمایز کشید و دراین روز خونین، این دوراه در معرض امتحان قرار گرفتند. راه

رویزیونیستی که جلو مقاومت قهری روشنفکران را می‌گرفت و راه انقلابی که طرفدار مقاومت و بالمثل، دامن زدن این مبارزه جهت افشای دولت، پارلمان، قانون اساسی و مبارزات مسالمت‌آمیز بود. اولین‌تجربهٔ جنبش روشنفکری در حادثهٔ سوم عقرب که با اوجگیری و مقاومت‌متشکل و همبستگی مجامع روشنفکری همراه بود، منجر به اولین شکست رویزیونیسم در عمل شد و راه را برای الترناتیو دوم باز کرد. این‌دو خط و دوراه در تضاد با هم در کل پروسهٔ بعدی تکامل یافت و دراساسی‌ترین زمینه‌ها شکل گرفت.

اوج‌گیری جنبش روشنفکری خرده‌بورژوایی علیه‌رژیم بمثابه واقعیت اجتماعی ـ سیاسی موجود تاثیر عمیقی در مشی، راه و بناء شکل‌گیری و تکامل فعالیت عملی "س.ج.م." و جریان "شعله‌جاوید" تحت رهبری آن بجا گذاشت. "س.ج.م." که بر اساسات محکم تئوریک ـ سیاسی و سازمانی بنا نشده‌بود تا این جریان را تابع مشی و راه مارکسیستی خود سازد، بعکس خود تحت تاثیر آن قرار گرفت و بمثابه سازمان تنظیم فعالیتهای انقلابی روشنفکری و علنی درآمد، بجای پهن ساختن ریشه در عمق، در سطح گسترش یافت. بخصوص که باند "دمکراتیک خلق" با انتشار جریده "خلق" در سال ۱۳۴۵ و "پرچم" در سال ۱۳۴۶ جمعیت زیاد روشنفکران را در راه رفرمیستی ـ رویزیونیستی بسیج کرده بود.

متقابلا "س.ج.م." در جهت مخالفت و افشای آن بطور پراکنده در فعالیت‌های علنی و روشنفکری شرکت ورزید تا اینکه در سال ۱۳۴۷ امتیاز هفته‌نامه "شعله‌جاوید" رابدست آورد.

"شعله‌جاوید" که تحت رهبری "س.ج.م." انتشار یافت با رد تزهای رویزیونیستی "خلق و پرچم" و افشای فعالیتهای اعتصاب شکنانه وضد انقلابی آنها به تبلیغ م.ل اندیشه‌مائوتسه‌دون طی مبارزه علیه روند رویزیونیسم و رفرمیسم و دفاع از راه انقلاب قهری پرداخت که به این صورت نقش مهم تاریخی رادر جنبش انقلابی و مارکسیستی کشور ایفاکرد و از لحاظ ایدئولوژی راه را برای مارکسیسم و گسترش بعدی آن در جامعهٔ ما بازکرد. (چیزیکه ما در اوایل بریدن از "س.ج.م." و جریان شعله‌آنرا نمی‌دیدیم و

به نفی کامل آن دست زدیم و بدینصورت دچار برخورد یک جانبه شدیم .) .

این‌جریان در مدت کوتاهی جاذبه بسیاری در بین روشنفکران انقلابی و مخالف رژیم پیدا کرد و بسرعت را دیکالیزه‌شد . اوجگیری جنبش کارگری و توده‌ای در کشور نیز در رشد این جریان تاثیر مثبتی بجا نهاد . اما "س.ج.م . " چون فاقد یک برنامه عملی روشن ، مشی معین سیاسی وتشکیلات منضبط و دارای امکانات محدود بود ، بناء باتمام توانایی فقط میتوانست این جریان علنی در سطح تظاهرات ، میتینگ‌ها و اتحادیه‌های روشنفکری فعالیت خودرا سازماندهی نماید . بنابراین با وجود اهمیت بسیار این مبارزات از آنجائیکه کلیه فعالیت‌های "س.ج.م" در سطح دمکراتیک ـ روشنفکری و علنی قرار گرفت و دراین جهت تکامل کرد ("س.ج.م . " نتوانست در کا رعلنی هم به فعالیت درست در جهت جلب توده‌ها بپردازد و موفق به ایجاد تشکیلات‌های صنفی ـ علنی و نیمه‌علنی نگردید و کار در تشکیلات‌های علنی را مورد توجه قرار نداد) قادر نشد در زمینه‌های تئوریک ـ سیاسی و سازمانی درجهت ایجاد یک سازمان مستحکم پرولتری تکامل کند که استحکامش در پیوند با توده‌ها باشد و بتواند مناسبات صحیح میان کار سوسیالیستی و دمکراتیک ، میان کار مخفی و علنی را درسازمان برقرار سازد .

"س.ج.م . " قادر نشد در جریان مرزبندی با رویزیونیسم مسایل حاد جنبش مارکسیستی را از لحاظ تئوریک و سیاسی روشن سازد ، نقشه دقیق برای یک مدت طولانی فعالیت خودرا معین نماید ، خصلت و چگونگی پروسه ایجاد حزب را از لحاظ تئوریک و سیاسی روشن کند و عملا در راه‌ایجاد حزب بکوشد . موضع ، سیاست و تاکتیک‌های خودرا در قبال مسایل اساسی جنبش ارائه دارد .

"س.ج.م . " پس از توقیف "شعله‌جاوید" نتوانست‌مبارزات‌ایدئولوژیک منظم و سازمان یافته را علیه رویزیونیسم معاصر در جامعه به پیش برده و مارکسیسم را میان روشنفکران هرچه بیشتر و عمیقتر تبلیغ کند . "س.ج.م . " همچنین درزمینه‌های تشکیلاتی قادر نشد سازمان را به سازمان هرچه پنهانتر پرشاخه‌تر و به یک‌سازمان انقلابیون حرفه‌ای تکامل دهد ، تا بتواند سازمان

ادامه‌کار در جنبش باشد: "سازمان انقلابی محکم و بدون چون و چرا برای همین لازم‌است‌که به جنبش جنبه پایداری بدهد و آنرا از احتمال حملات ناسنجیده برحذر دارد... یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید، گزین کردن دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه‌ای"."س.ج.م" درجریان فعالیت علنی- دمکراتیک و روشنفکری نشوو نما کرد و نتوانست یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای، با تقسیم دقیق وظایف و پرورش انقلابیون حرفه‌ای در کسب تخصص در هر رشته از فعالیت، با تشخیص اشکال مبارزه و سازمان دادن فعالیت خود در اشکال مختلف و دیدن تدارک برای ادامه‌کاری درشرایط‌اختناق تکامل کند. درعوض "س.ج.م" بر عکس بطور یک‌جانبه در شرایط‌قانونی رشد کرد و از آنجا که به کار منظم و همه‌جانبه و غیرعلنی نپرداخت و قادر به ایجاد دستگاه غیرعلنی و منظمی برای رهبری مبارزات طبقاتی نشد منطقا در شرایط غیرقانونی بی‌سلاح می‌ماند.

یکی از ضعف‌های مهم "س.ج.م" آن بود که تا پایان نتوانست مبارزه ایدئولوژیک درونی را بدرستی پیش برده، بر اشتباهات و گرایشات ناسالم خود و دیگران غلبه نموده، تضادهای درونی را بدرستی حل کرده و جمعبندی دقیقی از فعالیت‌های انجام گرفته ارائه دهد تا راه آینده روشن شده و از اشتباهات در آینده اجتناب گردد. "س.ج.م" نتوانست شناخت خود را همواره ازسطح به عمق و از حسی به منطقی تکامل داده و در نتیجه وحدت‌های اولیه درون سازمان‌را تعمیق بخشند. برعکس سازمان در جهت فعالیت یک جانبه بیرونی رشد کرد و از آنجا که از مبارزه درونی سالم محروم مانده بود، نقطه‌نظرها، مشی‌های مختلف واختلافات نه‌تشخیص‌شده، و نه در راه‌حل اصولی آن تلاش صورت گرفت. در یک فضای لیبرالیستی و فقدان مبارزه ایدئولوژیک درونی سازمان، نظریات و مشی‌های گوناگون زمینه حیات پیداکرد و نطفهٔ اختلافات و انشعابات بسته‌شد. انشعابات بعدی محصول نقطه‌نظرهای مختلف بود که نمیتوانستند در آن فضا بصورت‌اصولی حل گردند و فضای لیبرالیستی جبرا آنرا به جدایی می‌کشاند.

علت همه این نواقص را باید در تاریخ کوتاه جنبش مارکسیستی، کمبود معرفت، فقدان تجربه‌عملی مبارزاتی، شرایط تاریخی پیدایش جنبش مارکسیستی، شرایط شکل‌گیری و فعالیت "س.ج.م"، ترکیبات و عدم ارتباط استوار و ارگانیک با پرولتاریا و توده‌های زحمتکش و بالاخره دربرخوردهای نادرست رهبری دید.

بنابر عوامل بالا تضادهای نهفته در سازمان و جریان در سال ۱۳۴۹ طی انشعاباتی، نخستین تبارز خودرا یافت. انشعابیون با ارائه نظریات و انتشار "پس‌منظره تاریخی" قادر نشدند اشتباهات سازمان و جریان و علل اساسی آنرا بر همگان از طریق یک مبارزه سالم برملا ساخته و آلترناتیوی به جنبش ارائه دهند. آنها از یک برخورد ماتریالیستی تاریخی بدور می‌شوند و از ارزیابی جنبش و علل اشتباهات آن به نقش مطلق اشخاص توسل می‌جویند (اشخاصی که با وصف اشتباهات نقش تاریخی‌ای در جنبش مارکسیستی کشور داشتند، در این مورد ما نیز در نوشته "باطرد اپورتونیسم..." به نحوی از انحاء به‌چنین اشتباهی در غلطیدیم.) و سرآغاز فعالیت سازمان و جریان را در به اصطلاح توطئه دربار می‌بینند.

آشفته‌فکری درون سازمان و جریان، فقدان مشی تئوریک سیاسی‌و خواست روشنفکر به خاطر دست‌یابی به تئوری مارکسیستی، فقدان روابط منظم تشکیلاتی و کارمتشکل، عدم وجود نقشه و سیاست برای فعالیت عملی و پیوند باتوده‌ها در کنار خیزش جنبش‌های خودبخودی طبقه کارگر و سایر توده‌ها در سطح‌کشور، عواملی بودندکه‌سازمان وجریان ازجنبش‌های‌خودبخودی عقب می‌ماندومتناسبا" بصورت‌تضادهای‌درون سازمان وجریان منعکس‌می‌گردید.*

شکست مشی "سازمان جوانان مترقی" وجریان تحت رهبری آن در عمل طی چندسال، بالا رفتن شناخت نسبی رفقا از تئوری مارکسیستی و تجارب تاریخی عده‌ای از کشورها و توجیه‌نیازمندی‌های مبرم جنبش مارکسیستی و

*رهبری "س.ج.م" درچهارمین جلسه همگانی خود درسال ۱۳۵۴ به مقداری ازاشتباهات خودپی‌برده‌و از آن انتقاد نمود. امابعد از این جلسه "س.ج.م با آخرین انشعاب بمثابه یک سازمان ازبین رفت. (رجوع‌شود به گزارش سیاسی به چهارمین جلسه همگانی "س.ج.م")

جنبش توده‌ها، سبب شد تا به شناخت نسبی از اشتباهات و انحرافات "س.ج.م" نائل گردیم. ما باشناخت و طرح اساسی‌ترین مسائل انقلاب در حدود درک‌خود، مرزاختلاف خود و"س.ج.م" را روشن ساختیم ولی از آنجا که زمینه یک مبارزه ایدئولوژیک سالم وجود نداشت، انتقادات و پیشنهادات ما تاثیری در سازمان نگذاشت و بدان توجه نگردید و امکان‌مباحثه از طرف رهبری "س.ج.م" از بین رفت و بالاخره در سال ۱۳۵۱ منجر به انشعاب گردید و "گروه‌انقلابی خلقهای افغانستان" (نام قبلی سازمان‌ما) تاسیس شد. سازمان ما با وجود طرح اساسی‌ترین مسایل جنبش مارکسیستی و بحث روی مهمترین اشتباهات و انحرافات "س.ج.م" ازآنجا که درک آن از اشتباهات و نقش مثبت تاریخی "س.ج.م" و "شعله‌جاوید" و عوامل آن نسبی و دربسی موارد) ناقص بود نمیتوانست به تمام سئوالات پاسخ روشن و صریح دهد و این اشتباهات در سازمان ما تداوم نیابد، اما با آنهم ازیک دید تاریخی طرح اساسی‌ترین مسائل و اعلام مواضع اصولی در جنبش مارکسیستی و مرزکشی میان دومشی از طرف سازمان ما هرچند ناکامل گامی به پیش بود.

سازمان ما با طرح این مواضع برای نخستین بار در حنبش مارکسیستی به یک سلسله از بنیادی‌ترین ضروریات جنبش از نظر سیاسی پاسخ گفت:

ــ سازمان ما در جریان انتقاد از "س.ج.م" روی پیوند تئوری با پراتیک از طریق روشنفکر انقلابی در مبارزه طبقاتی توده‌ها و جمعبندی تجارب آنها و آموختن درجریان پراتیک مبارزه طبقاتی تاکید ورزید و از مشی خرده‌بورژوایی روشنفکری و باقیماندن در آن چهارچوب انتقاد بعمل آورد و بر پیوندیابی روشنفکران باکارگران و دهقانان و سایر توده‌های زحمتکش تاکید نمود.

ــ از فعالیت صرفا قانونی و علنی "س.ج.م" که طی چندین سال در آن محدوده باقی مانده بود انتقاد شد و بطورعمده بر کار مخفی بی سرو صدا سازماندهی و پیوندیابی باتوده‌ها و گستراندن شبکه‌های مخفی تاکید صورت گرفت.

ــ سازمان ما به داشتن یک مشی مشخص سیاسی هم درزمینهٔ مبارزات روزانه و هم دررابطه وظایف مرحله‌ای، و بداشتن تاکتیک و استراتژی روشن تاکید

ورزید و خواستار طرح شعارهای مشخصی شد که بتواند با درنظر داشت خواستهای جنبش، آنرا بسوی اهداف تاریخی طبقه کارگر بکشاند.
ـ سازمان ما کوشش نمود تا با ارزیابی از شرایط مشخص و خصوصیات جامعهٔ ما مواضع و نقطه‌نظرهای خود را دررابطه وحدت درجهت ایجاد حزب بمثابه وظیفه مرکزی طرح نماید. سازمان ما خواستار وحدت نه در چارچوب بحثهای صرفا عام بلکه در مواضع مشخص نیز گردید.
ـ سازمان ما روی داشتن روحیه و اسلوب انتقاد و انتقاد از خود وآنرا معیار جدی بودن سازمان و حزب دانستن پافشاری نمود.
با وجود طرح اساسی‌ترین مسایل جنبش انقلابی از طرف سازمان ما، خود سازمان نیز دچار اشتباهات جدی شد. سازمان ما در آن زمان قادر نشد وظایف سیاسی و سازمانی آن مرحله جنبش را در رابطه با امکانات خوددقیقا" تشخیص کند و تمام نیروی خود را در جهت حل آن متمرکز سازد، سازمان بدون تدارک کافی مرکز کار خودرا انتقال به روستاها قرار دادکاریکه کاملا درست بود ولی پس از تدارک کافی سیاسی و سازمانی باید صورت می‌گرفت. عامل تاریخی این اشتباه را باید در مبارزه سازمان ما علیه مشی علنی، شهری و روشنفکری "س.ج.م" دید که در مبارزه بایک قطب به قطب دیگر قرار گرفت. مزید براینکه نازل بودن سطح تئوریک و فقدان تجربه کافی و جلب شدن وسیع عناصر و دسته‌های جریان و ایجاد روابط وسیع دست وپاگیر سازمان را بجای جمعبندی دقیق و همه‌جانبه از فعالیتهای گذشته دچار گرایش شدید انتقال بدون تدارک به روستاها ساخت و درنتیجه تا حدودی نیروهای ما پراکنده شد و از تمرکز نیرو و تدارک تئوریک سیاسی و سازمانی بطور سیستماتیک و تحکیم روابط سازمانی و تامین انضباط جلوگیری کرد. عدم ارزیابی دقیق از وضع و امکانات خود، ما را به اشتباه کارقبل از موقع، اشتباه‌تاکتیکی کشید که بخودی خود برکل حیات سازمان تاثیر بجا ماند. بناء عدم تقسیم کار، عدم رعایت پنهانکاری، بی‌انضباطی، پائین بودن معیارهای عضوگیری نیز طبعا" دیده میشد. درچنین شرایطی سازمان قادر نبود وحدت‌های اولیه روشنفکران‌را بطرز درست تحکیم بخشد (بخصوص در

دورانی که جنبش‌های توده‌ای نیز فروکش کرده‌بود) همچنین سازمان قادر نگردید تا مشی توده‌ای رابا تحکیم سیاسی و سازمانی خود درعمل پیاده کند و به‌علت عدم استحکام درونی درفعالیت مبارزاتی در سطح جامعه اقدام نماید .

شرکت در مبارزات توده‌ای ،تشکل و سازماندهی توده‌ها سعی دربر- انگیختن توده‌ها به مبارزه و برقراری روابط ارگانیک بین سازمان و جنبش توده‌ای مسائلی‌اند که سازمان بدرستی موفق نشد به‌آن بپردازد .

سازمان‌در کار ترویج و تبلیغ نیز نتوانست بصورت گسترده‌فعالیت کند و یک ارزیابی مشخص از وضع سیاسی و اجتماعی کشور ارائه نموده و خطر اصلی و بخصوص نقشه‌های سوسیال امپریالیسم روس و نوکران آنها را در قبال کشور ما دقیقا بشناسد .

در این اوضاع برخی از عناصر در شرایطی که گروه کنفرانسی را برای جمعبندی گذشته و روشن کردن راه ایندو و انتقاد از گذشته کارخود و اصلاح آن در حوت ۱۳۵۴ دایر ساخته بود ، علم انشعاب رابلند کردند وبه توطئه ، تحریک و ارتباطات غیر تشکیلاتی دست زدند . آنها دونکته را بمثابه اختلاف و بهانه‌ای برای انشعاب پیش کردند : یکی به اصطلاح "برخوردایده‌آلیستی به اخلاقیات "بود .

آنها با نفی نقش اخلاقیات مارکسیستی سجده براخلاقیات خرده- بورژوایی روشنفکرانه‌زدند و کسب آنرا در جریان مطالعات تئوریک خودبخود فورموله کردند . وبه این صورت توجیه تئوریکی برای فراکسیونیسم ، جاه‌طلبی خودخواهی و انگیزه‌های ضد سازمانی خود سرهم‌بندی نمودند . سلاح دیگر آنها "مشی اکونومیستی "سازمان بود . آنها فقط بخاطر محدودیت تبلیغات سیاسی و فقدان روزنامه‌سیاسی و بعلت وجود مشی‌توده‌ای که روشنفکران رابه رفتن در میان توده‌ها و پیوند با آنان بر می- انگیزد و خواستها و آگاهی مردم را مبداء قرار میدهد ، مشی سازمان را یک مشی به اصطلاح اکونومیستی تشخیص دادند . بدون آنکه کوچکترین تحلیل از مرحله رشد گروه از لحاظ تاریخی ارائه دهند . آنها " نوشته ایدئولوژی

چیست؟" را بمثابه سند "محکومیت" سازمان بیرون دادند. این نوشته در حقیقت تحریف و تفسیر ضد مارکسیستی از ایدئولوژی و جدا ساختن اخلاقیات از چهارچوب ایدئولوژی مارکسیستی و آنرا نتیجه پراتیک دانستن که بالاخره "خودبخود" درافراد "القا" میگردد!! بود. دراین نوشته انقلابی بودن زیر نام "عمده‌شدن اخلاقیات" کاملا رد میگردد و مرز تمایز روشنفکران غیرانقلابی و آکادمیسین از یک طرف و روشنفکران انقلابی ازطرف دیگر زدوده میشود. بناء نتیجه‌گیری میشود که گویا مبارزه بخاطر پرورش اخلاقیات مارکسیستی مبارزه‌ایست بی‌ثمر، ایدآلیستی و غیرضروری و گویا روشنفکر همینکه به حداقل تئوری مارکسیستی، آنهم از طریق مطالعات کتابی دست یافت دیگر مارکسیست "ناب" است و صاحب اخلاقیات عالی. این جزوه معتقد است که لیبرالیسم در اشکال گوناگون آن ناشی از طرز تفکر، روحیات و در آخرین تحلیل ناشی از منافع خرده‌بورژوایی نیست بلکه ناشی از عدم درک تئوری است. دراین جزوه با اعلام اینکه "وظیفهٔ مبرم کنونی در این مرحله کتاب خواندن است" یکسره فعالیت انقلابی مردود شمرده میشود. این جزوه درواقع سندی است جهت تقدیس روشنفکر خرده‌بورژوا و ناراضی که از کلکتیویسم گریزدارد و با صدتوجیه ضد مارکسیستی درپی تبرئه و تئوریزه کردن آن است که در ابتدا از سئوالات و پیشنهادات آغاز میکند وسپس برای روحیات اندیویدوآلیستی خود توجیه تئوریک ایجاد میکند. "دنباله‌روی در مسایل تشکیلاتی نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر روحیه یک اندیویدوآلیست آنارشیست است. هنگامیکه سعی میکند تزلزل آنارشیستی‌اش را (که در ابتدا ممکن است فقط اتفاقی بوده باشد) به یک سیستمی از نظریات، بیک اختلاف در اصول ارتقاء دهند. (یک گام به‌پیش دو گام به‌پس).

منشعبین بانفی تمام دستاوردهای سازمان در حالی دست به انشعاب زدند که زمینه برای حل کامل این اختلافات وجود داشت و سپس گروه "اخگر" را ایجاد کردند. از آنجا که آنها هیچکدام آلترناتیو مشخص برای جنبش واعضایش نداشتند هیچ یک از اختلافات تئوریک ـ سیاسی و سازمانی جنبش را، برنامه و تاکتیک نکات مهم و مورد اختلاف رانه طرح و نه روشن ساختند.

بدین صورت انشعاب آنها نه بریدن دینامیک بلکه مکانیکی و با انگیزه‌های اغواگرانه بود. بناء نمیتوانست دورنمای روشن داشته باشد و از اینرو تلاشی کامل‌آنها محصول همین عوامل بود. پیدایش این جریان عقب رونده کاملا" طبیعی بود. از آنجا که عده‌ای روشنفکر نمی‌توانستند خودرابااین وضع جدیدی که کنفرانس میتوانست پدید آورد وفق دهند، مجبورا" باید درمقابل آن قرار می‌گرفتند. این انشعاب انعکاس مبارزه بین دومشی بود که یکی خواستار توقف جنبش و دیگری خواستار ادامهٔ آن بود.

انشعاب دوم در سازمان درسال ۵۷ پس از کودتای عمال روس صورت گرفت. درسال ۵۳ رفقای محفل شمالی باسازمان ما روی پاره‌ای از اساسی‌ترین مسایل جنبش بصورت سطحی بتوافق رسیدند و متحد شدند ویک مرکز واحد را ایجاد کردند. رفیق "مجید" مبارز شهید سه سال عضو مرکزیت گروه انقلابی (نام‌قبلی سازمان‌ما) بود. این وحدت از لحاظ تاریخی گامی به پیش بود با وصف آنکه کامل نبود و جنبه‌های ضعیف داشت اما سازمان نتوانست تمایل به وحدت‌را با معیارهای درست و اصولی دراین زمینه منطبق سازد. این رفقا، در جریان انشعاب اخگر موضع قاطع به طرفداری رفقای گروه اتخاذ کردند و در این جریان وحدت ما فشرده‌تر شد. اما این وحدت اولیه باید هر چه بیشتر تحکیم می‌یافت و اختلافات با مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی حل میشد. باید جمعبندی از گذشته جنبش و دوطرف وحدت صورت می‌گرفت و راه آینده را روشن می‌ساخت (باوجودیکه در همان اوایل وحدت، جمعبندی از گذشته دو طرف صورت گرفت ولی ناقص و ابتدایی بود) برنامه، سیاست و مشی سیاسی را باید روشن می‌ساختیم و اما فضای متشنج حاکم برمرکزیت سازمان وضعف مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، پائین بودن درک ما از تطبیق م.ل اندیشه مائوتسه‌دون، وحدت م.ل‌ها، چگونگی ایجاد حزب پرولتاریایی، مبارزه مسلحانه، مشی توده‌ای وکارتوده‌ای . . . و غیره عواملی بودند که سازمان قادر به حل درست اختلافات در زمان بروزآن نشد تا وحدت‌های اولیه‌را تحکیم بخشیده وبر ضعف‌ها و نارسائیهای درونی غلبه کرده و بمثابه یک سازمان دینامیک عرض وجود کند. این وضع اختلافات را

درپاره‌ای از مسایل قبل از آنکه بصورت درست حل شوند، تشدیدکرد.

اختلافات بطور عمده در سه زمینه عرض وجود نمودند:

۱ ـ چگونگی و معیار وحدت م.ل‌ها

۲ ـ دررابطه مشی توده‌ای و مشی چریکی و مبارزه مسلحانه

۳ ـ چگونگی برخورد به اوضاع جهانی

دراین جریان آن رفقا مسئولیت جدایی را گرفتند و دست به‌انشعاب زدند. بعدا این رفقا "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" (ساما) را بنیاد گذاشتند.

انشعابات پی‌درپی در جنبش‌مارکسیستی پس از ایجاد "س.ج.م" اگر از نظر تاریخی همه نتیجه عدم پیوند جنبش باتوده‌ها، ناروشن بودن خواستها و وظایف مبرم‌جنبش، پائین بودن وضعف معرفت و بالاخره عدم تجربیات علمی بود که دراشکال گوناگون و سطوح مختلف منعکس می‌گشت. اما از نظر چگونگی و خصوصیت، هر کدام از همدیگر متمایزند.

اگر بریدن ما از "س.ج.م" وجریان شعله توانست در مجموع راه خروجی را از بحران حاکم برجریان "شعله" بیابد، انشعابات بعدی برعکس نه تنهـا راه خروجی از بحران حاکم برجنبش مارکسیستی نبودند بلکه جنبش رادچـار سرگشتگی بیشتر نموده و برتمام مشکلات، تعدد مرکزیت‌هارا نیز می‌افزودند. انشعابات و بو جودآمدن جریان‌های متفاوت در درون جنبش مارکسیستی‌صرفا به "بدنیتی" افراد رابطه نمیگیرد بلکه این اوضاع میتواند ناشی از مکانیزم جنبش در مرحله معین می‌باشد.

سازمان ما پس از جمعبندی تجربیات و مسایل مبرم جنبش کشور، اکنون مشی و ارزیابی خودرا در ارتباط اساسی‌ترین مسایل اوضاع کنونی به پیشگاه جنبش انقلابی ارائه می‌کند و درراه وحدت اصولی سازمان‌ها مبارزه مینمایدتا حزب راستین پرولتاریایی براساس م.ل اندیشه مائوتسه‌دون و به اتکاء توده‌های میلیونی پایه‌ریزی شود.

وظایف مبرم جنبش مارکسیستی

دیدیم که در افغانستان طی نخستین سالهای ۱۳۴۰ تحت تاثیر عوامل بین‌المللی و خارجی آموزش تئوریک مارکسیسم کاملا مستقل از جنبش خودبخودی کارگری و به‌مثابه دستاورد مطالعات کتابی روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمد. نخستین محفلی که نظرات خودرا فورموله کرد "س.ج.م" بود که طی وحدت با محافلی در سطوح‌مختلف با استفاده از امکانات علنی به فعالیت علنی و انتشار جریدهٔ "شعله‌جاوید" دست زد. "شعله‌جاوید" درتاریخ جنبش کشور، راه‌رابرای مارکسیسم از لحاظ تئوری و ایدئولوژی در جریان نبرد با رویزیونیسم معاصر بازنمود که طی آن اساسی‌ترین مسایل انقلاب کشور طرح و علیرغم محدودیت وسایه‌روشن‌هایی از یک دید تاریخی روشن گردید.

روشنفکران بمثابه بخشی از خرده‌بورژوازی‌شهری به علت شرایط اجتماعی ـ سیاسی خاص که در حساس‌بودن‌شان تجسم می‌یابد در برابر مسایل اجتماعی ـ سیاسی و فشار اقتصادی و سرکوب سیاسی و فرهنگی و عوامل دیگر سریع‌تر از هر قشر و طبقه‌ای تحت تاثیر جریان انقلابی قرار میگیرند. کشش زیاد روشنفکران بطرف جریان انقلابی "شعله" نیز روی همان اساس است. با وجود آنکه تحت تاثیر جنبش روشنفکران انقلابی طبقه کارگر افغانستان به اعتراضات، اعتصابات به نمایشات خیابانی در فاصله سالهای ۴۷ و ۵۰ پرداختندو جنبش‌های اعتراضی خودبخودی دهقانان در روستا نیز طی این سالها وجود داشت (زمان قحطی و خشکسالی). طی ده سال (۴۷ـ ۵۷) جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم درمجموع جداازهم از راههای جداگانه میرفتند. (بگذریم از رابطه‌ای معین، محدود، غیرارگانیک و غیرسازمانی). چنین جدایی امر طبیعی بود که هیچ کشوری از آن مستثنی نیست:

"درتمام کشورها دوره‌ای وجود داشت که در طول آن جنبش کارگری و سوسیالیسم جدا از هم بودند و راههای جداگانه می‌رفتند و درتمام کشورها این جدایی باعث تضعیف سوسیالیسم و جنبش‌کارگری شد؛ درتمام کشورها تنها اتحاد سوسیالیسم با جنبش کارگری مبنای‌محکمی را

برای هر دو بوجود آورد. اما در هر کشوری این اتحاد سوسیالیسم با جنبش کارگری از نظر تاریخی بوجود آمده‌است." (مبرمترین وظایف جنبش ما).

و هنوز در شرایط اعتلای جنبش‌توده‌ها این دوباهم بطور دیالکتیکی و کامل تلفیق نیافته‌اند. این‌دوره در مجموع یک دوره تمام از جنبش را نشان میدهد که ویژگی‌های عمده آن همچنان پابرجاست.

(باوجود تغییراتی قابل توجه، خصوصیت این دوره تغییر نخورده‌است).

مشخصهٔ این دوره جنبش* که در مجموع تاهم‌اکنون ادامه دارد عبارت از: ضعیف بودن رابطه ارگانیک با توده‌های کارگران و دهقانان، تشتت تئوریک – سیاسی و سازمانی. بناء دوره‌ده ساله را میتوان دوره پیدا یش و تحکیم تئوری و برنامه جنبش مارکسیستی دانست که در آن مارکسیسم وجود دارد ولی بدون پیوند با جنبش کارگری. طی این مدت با آنکه پاره‌ای از اساسی‌ترین مسایل از لحاظ تئوریک در جریان مطالعه و آموزش م.ل. در رابطه با اوضاع کشور و مبارزه علیه نظرات ناصحیح روشن شده ولی جنبه‌های عملی و برنامه‌ای مارکسیست‌ها (وظیفه‌مبرم) سمت‌گیری فعالیت و شیوه‌های مبارزاتی‌شان، وسایل و ابزار تحقق آن هنوز ناروشن و مبهم‌است. بناء جنبش مارکسیستی کشور تا هنوز دربن‌بست بوده‌است. باید عمیقا مضمون و محتوی این بن‌بست را درک کرده و راه خروج ازآنرا با تحلیل مارکسیستی و براساس ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و با در نظر داشت اوضاع جنبش توده‌ها دریافت، و اگر ما راه واقعی از بین بردن این دوران را تشخیص دهیم و با

پس از کودتای ۷ ثور و خیزش نبرد توده‌ها علیه سیاست‌های ضدملی مزدوران‌روس و بخصوص پس از تجاوز نظامی لشگر روس محافل و سازمانهای جنبش نظر به ارتباط طبیعی و محلی با اهالی و توده‌های مناطق مختلف تا حدودی پیوند برقرار ساخته و نفوذ یافته‌اند. ولی هنوز این نه کافی است و نه بر اساس سمت گیری سیاسی صحیح سازمانها صورت گرفته است. با وجود آن، این خود یک تحولی است در محافل و سازمانها در جهت ارتباط با توده‌ها.

تمرکز تمام نیرو در راه حل آن بکوشیم دوران اولین جنبش را پایان داده‌ایم و پاسخ کلی به سئوال "چه‌بایدکرد؟" نیز در همینجاست ."اگر این‌مرحله را به طور قطعی از میان نبریم نمیتوانیم به‌پیش رویم" (ل) .

از آنجا که تعیین وظایف مارکسیست‌ها ، ابزار انجام آن ، وحدت م .ل . ها باید براساس ارزیابی دقیق وضعیت و نیازهای جنبش مارکسیستی و انقلابی ، شرایط و اوضاع جنبش کارگری و جنبش عمومی توده‌ها و باتوجه بموقعیت اردوگاه ضد انقلاب صورت بگیرد ، بناء نخست به تحلیل از وضع جنبش مارکسیستی می‌پردازیم و نیازهای این جنبش را تشخیص داده و راه رفع آن و وظایف م .ل‌ها را روشن میسازیم .

موقعیت جنبش مارکسیستی و مشخصه‌های آن :

۱ ــ پیوند ضعیف و غیر ارگانیک با توده‌ها :

جنبش مارکسیستی کشور بنا بر عوامل تاریخی ، معرفتی و طبقاتی هنوز در خطوط کلی مسیر جدا از توده‌ها را می‌پیماید که در نتیجه ضعف جنبش وجود پیوند ضعیف و غیر ارگانیک با توده‌ها است . اگر چه جنبش مارکسیستی نتوانسته بجدایی خود از جنبش توده‌ها در هر زمینه پایان دهد ولی نمیتوان مشخصات جنبش کنونی را با شرایط قبل از کودتای ۷ثور یکی دانست . امروز جنبش مارکسیستی اولین گامها را در راه پیوند با توده‌ها گذاشته است . اما این پیوند هنوز ضعیف و غیرارگانیک می‌باشد . حل تمام مسایل و معضلات جنبش ما اساسا" با غلبه بر این ضعف ممکن است . جنبش مارکسیستی روشنفکری باتمام اهمیت خود بدون ارتباط ارگانیک‌با توده‌ها نمیتواند از خصوصیات ذهنیگرایی،آشفته‌فکری‌سیاسی ــ تئوریک ایدئولوژیک ، سکتاریسم ، محفل‌گرایی ،و گروه‌گرایی و نفوذ نقطه‌نظرهای غیرپرولتری خودرا وارهاند . استحکام سازمانی گروه‌های روشنفکری بمثابه ابزار مبارزه انقلابی توده‌ها بدون این عوامل تحقق پذیر نیستند . گروه‌های روشنفکری بدون این پیوند قادر به جلوگیری از انحرافات و اشتباهات خودنیستند .با وجودیکه عامل معرفتی ــ تئوریک (غیر مستقیم) تا حدی از انحرافات جلوگیری میکند ولی عامل اصلی در غلبه بر انحرافات و اشتباهات نیست .

سازمان ما که همیشه در موضع پیوند با توده‌ها تکیه میکرد برای نخستین بار در جنبش مارکسیستی کشور توانست راه عملی ، وسایل و ابزار این پیوند رایافته و مواضع خودرا با واقعیت موجود منطبق ساخته نظرخود را دراین زمینه مشخص و دقیق بیان دارد و مسئله پیوندیابی رااز شعار بعمل تبدیل نماید .

۲ ــ تشتت سیاسی ــ تئوریک :

بنابر عقب ماندگی‌های فرهنگی و تسلط مناسبات فئودالی و استبداد

در نتیجه ضعف جو دو طرف اشتباه شده صحیح‌ترین در نشانی

در نتیجه ضعف جنبش وجود پیوند غیر ارگانیک با توده‌ها است

شرقی هیئت حاکمه افغانستان در طول تاریخ، جنبش فکری مارکسیستی دیرتر درافغانستان نطفه بست. بناء جنبش مارکسیستی در کشورما از سابقه طولانی برخوردار نیست. درنتیجه اشاعه محدود مارکسیسم آنهم عمدتا سطحی از سرآغاز فعالیت "شعله" تا هم‌اکنون، محدودیت مبارزه ایدئولوژیک و محدودیت تلفیق آن در مبارزه انقلابی توده‌ها، عدم جمعبندی علمی‌فعالیت های گروه‌های جنبش مارکسیستی در جهت‌ارتقاء شناخت حسی به تعقلی، این همه عواملیست که مارکسیستها را از تلفیق خلاق و علمی م.ل اندیشه مائو تسه‌دون با شرایط مشخص باز میدارد و از درک‌صحیح مرحله کنونی جنبش، وظایف م.ل.ها در چنین مرحله تاریخی در سمت کلی آن و انتخاب ابزار و وسایل درست انجام این وظیفه از لحاظ تئوریک محروم می‌سازد.

بطور فشرده میتوان گفت که "شعله" با نقشی که در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم ایفا کرد، نظر یات مارکسیست‌ها را در مسایل اساسی در خطوط کلی آن طرح و تا حدودی روشن نمود. اما نه "شعله" و نه گروه‌های دیگر جنبش تاهم اکنون در مورد فعالیت عملی، برنامه سیاسی و شیوه‌های فعالیت طرح روشن ندارندو از همه بیشتر در این مورد در میان گروههای جنبش عدم تفاهم و ابهام وجود دارد.

اما این ارزیابی عمومیت جنبش را میرساند، از طرف دیگر رفع تشتت تئوریک ـ سیاسی بمثابه یک جریان تازه شکل‌گرفته در دگرگون کردن وضع عمومی جنبش پدیدار گشته است. سازمان ما در مقیاس فعالیت درونی، قادر شده خود را از تشتت تئوریک ـ سیاسی بصورت نسبی برهاند و راه را برای خروج کامل از پراکندگی و تشتت تئوریک ـ سیاسی مسلط بر جنبش هموار سازد.

۳ ـ پراکندگی سازمانی:

ویژه‌گی دیگر جنبش پراکندگی سازمانی و محفل‌گرایی است. محفل‌گرایی محصول نارسا بودن جنبش طبقه کارگر و توده‌ها از لحاظ تاریخی می‌باشد. اکنون که مبارزات توده‌های وسیع مردم ما در عالیترین شکل آن یعنی مبارزه مسلحانه، سرتاسر کشور را فرا گرفته، محافل هر روز از وظایف بزرگ انقلابی

عقب مانده به تنهایی قادر به انجام این وظایف نیستند. از سوی دیگر بسیاری از محافل بنا بر محدودیت و فقدان تقسیم کار و تامین ادامه‌کاری، فقدان کادرهایی‌که ادامه دهنده‌کارها باشند در شرایط اختناق و ترور متلاشی شدند. جنبش مارکسیستی از خرده‌کاری، پراکندگی، تعدد مرکزیت و تقسیم نیروها بشدت رنج میبرد.

البته برقراری پیوند ضعیف و غیر ارگانیک بین جنبش مارکسیستی و توده‌ها و رفع نسبی تشتت تئوریک - سیاسی حتی به‌مقیاس یک سازمان نمیتواند در زمینهٔ تشکیلات و سازماندهی نقش مثبت خودرا باقی نگذارد. بهمین دلیل درزمینه تشکیلات نیز میتوان تغییری را در مقایسه با دوران قبل از کودتای ۷ثور بوضوح نگریست. اما با وجود آن یکی از ضعف‌های جدی جنبش خرده‌کاری و محفل‌گرایی است که راه غلبه بر آن را باید در جریان انجام درست وظایف مبرمم.ل‌ها تدارک‌دید. با آنکه غلبه بر پراکندگی سازمانی و خرده‌کاری و رسیدن به سازمان واحد سرتاسری هدفیست (وظیفه مرکزی م.ل‌ها) که حل تمام مسایل دیگر در خدمت آنست ولی پراکندگی سازمانی آن ضعف اصلی جنبش م.ل رانمیسازد که م.ل‌ها غلبه بر آن را اولی‌تر از همه وظیفه عاجل، فوری و مبرم قرار دهند. بلکه با محکم بدست گرفتن آن حلقه اصلی ضعف جنبش است که میتوان در جریان رفع آن خرده‌کاری و پراکندگی سازمانی غلبه کرد. بناء پراکندگی سازمانی بمثابه یک ضعف مهم جنبش مشروط است به ضعف یا ضعف‌های دیگر.

۴- محدودیت تجربه عملی و ترکیب طبقاتی گروه‌های جنبش:

از آنجا که ترکیب‌گروه‌های جنبش هنوزدر مجموع روشنفکریست و روشنفکران هنوز، "پروسه دردناک و طولانی" آمیزش با توده‌ها را نه‌پیموده و عناصر آگاه وجنبش توده در مجموع جدا از هم‌به راهی میروند بناء روشنفکر انقلابی از شناخت ماتریالیستی که مبتنی بر پراتیک مبارزه انقلابی توده‌هاست محروم می‌ماند و اکثرا" با ذهنیگری و برخورد اتوپیک از خاستگاه طبقاتی اجتماعی خود به مسایل مینگرند. و اکثرا" مطابق قابلیت‌ها و امکانات خود میخواهند وظایف م.ل‌ها را تعیین کنند. بناء گاهی دچار نا-

امیدی از آگاه‌کردن و متشکل ساختن و تکامل مبارزه انقلابی توده‌ها این نیروی مطلق دگرسازی جامعه و انقلاب میگردند. خصوصا" فشار وحشیانه فاشیسم روسی آنها را بسرعت متوسل به‌راه‌هاو وسایل غیر مارکسیستی میگرداند. بعلت محدودیت معرفت و فقدان ارزیابی علمی و خلاق پدیده‌ها توسل به ترور انفرادی بمثابه یک مشی، برای عده‌ای از روشنفکران از همینجا برمیخیزد.

از اینجهت لازم است آنقدر تجربیات عملی را که بعداز کودتای ۷ثور بر اثر پیوندیابی روشنفکران انقلابی باتوده‌های مردم بدست آمده‌اند در بین جنبش تبلیغ نمود. روشنفکرانی که در پروسه این پیوندیابی توانسته‌اند در خود نیز تغییراتی بوجود بیاورند، همراه با تجربیات عملی و مثبت، خود گواهیست که نشان میدهد پیوندیابی باتوده‌ها در این شرایط نه تنها ناممکن نشده بلکه سهولت‌هایی نیز حاصل کرده‌است. البته سهولت حاصل‌شدن در امر پیوندیابی، منوط و مربوط به داشتن مشی معین سیاسی منطبق با اوضاع و اراده برای پیوندیابی و تحمل مشکلات میباشد که مسلما دراین پروسه وجود آن طبیعی بنظر می‌رسد.

۵ــ ناهمسویی دربرنامه‌های فعالیت گروه‌ها:

یک ویژه‌گی دیگر جنبش که محصول خصوصیات فوق است عبارت است از ناهمسویی برنامه و فعالیت‌های محافل، که هدفگیری و سمت‌گیری متفاوتی را نشان میدهد. هریک به راهی روان‌اند و اهداف ووسایل مختلفی‌رابرگزیده‌اند این ضعف نیز درجریان فعالیت مشترک درجنبش توده‌ای بر اساس یک برنامه مشترک میتواند بر طرف‌شود.

این بود موقعیت جنبش مارکسیستی، و اما موقعیت جنبش عمومی‌توده‌ها دیگر پس از کودتای ثور بخصوص لشگرکشی متجاوزین سوسیال امپریالیسم کاملا تغییر نموده و در عالیترین شکل خود، مبارزه مسلحانه رسیده است. اکنون قیام مسلحانه بمثابه یک سنت استقلال‌طلبانه و بصورت قیام‌های منطقوی درآمده است. توده‌های روستایی در تمام کشور بپا شده‌اند تا جنگ ملی خود را بخاطر کسب استقلال بفرجام برسانند.

طبقه کارگر کشور که هنوز بخود آگاهی طبقاتی نرسیده و از پیشاهنگش محروم‌است نیز در بسیاری فابریکات تحت تاثیر جنبش عمومی توده‌ها به خاطر همنوایی با ملت وپشتیبانی و شرکت در جنبش استقلال‌طلبانه دست به اعتصابات زده وبه فلج ساختن برخی فابریکات پرداخته‌اند. ولی با وجود آن پرولتاریای کشور نقش تاریخی خودرا بخاطر فقدان تشکل سیاسی‌اش نتوانسته ایفا کند (بجز از فعالیت نمایندگان سیاسی آنها یعنی‌م.ل‌ها). اما جنبش توده‌های غیر پرولتر در سرتاسر افغانستان دامن گسترده است. در مقابل، اردوگاه ضد انقلاب را امپریالیسم نوخاسته روسیه این پرقدرت‌ترین نیروی نظامی میسازد که بخاطر تحقق استراتژی کره ارضی‌اش به اشغال نظامی افغانستان دست‌زده است. بنابراین انقلاب افغانستان یک جنگ نابرابر است. خصلت این جنگ طولانی است که طی آن باید پیشاهنگ زبردست طبقه کارگر به آگاهی، تشکل و بسیج توده‌ها پرداخته و ملت را به پیروزی برساند و یادر پیروزی‌اش نقش مهمی ایفا کند.

بناء درک موقعیت و نیازهای جنبش مارکسیستی و اوضاع عمومی جنبش توده‌ها و اردوگاه ضدانقلاب پایه‌ایست که برمبنای آن میتوان به تشخیص دقیق وظایف عملی رسید. در غیرآن پندارگرایی در تشخیص اجتناب ناپذیر است. طرزبرداشت ناصحیح از موقعیت جنبش مارکسیستی و عموم توده‌ها نمیتواند خلا کنونی جنبش را پرسازد و ریشه‌های مادی و ذهنی انحرافات گوناگون‌موجود را بخشکاند.

راه‌غلبه بر ضعف‌های جنبش کدام است؟:

درچنین شرایطی چه باید کرد؟ و کدام حلقه را در این زنجیره ضعفها، اصلی تشخیص داد و آنرا محکم بدست گرفت، که با انجام این وظیفهٔ اصلی بسادگی بر ضعف‌های دیگر جنبش فائق آمد؟

سازمان ما با تحلیل موقعیت جنبش مارکسیستی و جنبش عمومی، وظایف عملی، مبرم و عاجل مرحله کنونی جنبش را پیوند توده‌ای یعنی گسترش نفوذ سیاسی و تشکیلاتی و نظامی دربین توده‌ها و بدرجه اول

توده‌های دهقان بپاخاسته در روستاها میداند. از این که مقوله توده در کشورما با مبارزه مسلحانه استقلال طلبانه عجین شده است بناء پیوند با توده‌ها یعنی شرکت فعالانه در مبارزه مسلحانه جاری توده‌های روستایی (به درجه‌اول دهقانان) و رهبری سیاسی نظامی مبارزات ملی کنونی آنهاست. در خدمت چنین هدفی عمده‌ترین ابزار و یا وسایل انجام این وظیفه را شرکت مستقیم و ایجاد هسته‌های متشکل درمیان توده میدانیم. م.ل‌ها باید بیشتر از این به میان توده‌ها بروند، نخست از همه هسته‌های سازمانی موجود خود را از نظر سیاسی، تشکیلاتی و عملی فعالتر ساخته و بازهم کادرها و اعضای فعال و آگاه خودرا در روستاهای مورد نظر انتقال دهند.

کلید پیشرفت ماشبکه‌های سازمانی ما در محلات مختلف در بین اهالی مختلف توده‌ها میباشد. در پیشبرد امور انقلابی باید بقدرت شبکه‌های سازمانی، شبکه‌هائیکه از لحاظ سیاسی به اساس مشی درست، از لحاظ سازمانی با انظباط ووفادار بموازین سازمانی بوده، شبکه‌هائیکه به نقش توده‌ها در انقلاب بخوبی پی برده و برای یک لحظه از آنها جدا نگردد و همواره درپی گسترش نفوذ سازمانی خود در میان توده‌ها باشد، همواره درراه تشکیل و بسیج‌شان تلاش کند. فقط در این صورت است که سایر فعالیتهای ما مبارزه مسلحانه، کارتبلیغاتی، وحدت باسایر نیروها وتمام امور انقلابی به درستی به پیش می‌روند.

انتشار روزنامه و فعالیت مطبوعاتی نقش مهمی (پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، آگاه سازی توده... وغیره) درجریان کار توده‌ای دارند. ولی باید تاکید نمود که نه روزنامه و... نمیتواند جای فعالیت مستقیم مارکسیست‌ها رادرمیان توده‌ها جهت ایجاد شبکه‌های توده‌ای بگیرد.

ایجاد شبکه‌های سیاسی ـ تشکیلاتی درمیان توده‌ها اساسا با شرکت مستقیم در زندگی توده‌ها میسر میگردد. روزنامه و نشریات آن ابزاری نیست

که شبکه‌های سیاسی ــ سازمانی را در میان توده‌ها ایجاد کند. روزنامه و نشریات باید درخدمت چنین هدفی باشد و باداشتن شبکه‌های توده‌ای است که میتواند نقش موثر خود را داشته باشد. اگر قبول داشته باشیم که وظیفه مبرم م.ل‌ها پیوندیابی با توده‌هاست ولی ابزار تحقق آنرا روزنامه درنظر بگیریم راه خطا را برگزیده‌ایم. بناء باید تناسب شرکت مستقیم م.ل‌ها و روزنامه و کار مطبوعاتی را بدرستی تشخیص داد.

این هسته‌های‌تشکیل شده در میان توده‌ها باید به ارزیابی وتحلیل تاریخ چگونگی پیدایش و اشکال موجود جنبش توده‌ها بپردازند و آگاه شوند که چه شعارهایی بسیج کننده توده‌هاست؟ دسته‌های مارکسیستی فقط پس از جمعبندی پراتیک مبارزاتی توده‌ها در مناطق مختلف میتوانند سیاست، رهنمود وشعارهای خودرا جهت آگاهی، تشکل و بسیج توده‌ها وضع کنند و با تئوری که از جمعبندی پراتیک مبارزاتی خودتوده‌هابدست‌آمده توده‌ها را از سطح موجودشان آگاهی بخشند و قدم بقدم رهبری‌شان کنند "پراتیک ــ تئوری ــ پراتیک"، با تئوری‌های عام و مشی عمومی به تنهایی رهبری مبارزات مناطق مختلف ممکن نیست. تشکل توده‌ها نیز بدون درک اشکال مبارزاتی توده‌ها نمیتواند قابل حل باشد. اشکال سازمانی فورمالتیک بدون درک اشکال موجود مبارزه توده‌ها به ذهنیگری منجر میگردد و توده‌ها تمایلی به این سازماندهی نشان نمیدهند و درنهایت تحلیل فعالیت ما دچار شکست میگردد. وبسیج توده‌ها نیز ممکن نیست مگر با تعیین شعارهای بسیج کننده توده‌ها. و شعارهای بسیج کننده توده‌ها نیز از ارزیابی وضع مبارزات سیاسی و اجتماعی توده‌ها بدست می‌آید که طی آن به خواست اساسی توده‌ها میرسیم. کارتبلیغاتی ما همه فقط پس از شرکت فعالانه در جنبش توده‌ها ر ارزیابی وضع سیاسی و اجتماعی و خواست‌های توده‌ها به موفقیت‌نایل‌میگردد.

هسته‌های موجوددرمناطق روستایی و هسته‌هایی که بعدا انتقال داده میشوند در میان توده‌ها باید به سازماندهی، تقسیم‌کار و جلب روشن‌فکران انقلابی دررابطه بکار توده‌ای بپردازند. هسته‌های متشکل دهقانان را بوجود آورده، تشکل‌های مختلف توده‌ای ساخته و گروه‌های تبلیغاتی مسلح ایجاد

بدست گیریم درمجموع قادر خواهیم بود طی پروسه‌ای بر آن اشتباهات غلبه کنیم. درجریان انجام این وظیفه است که مبارزه ایدئولوژیکی ما جنبه عملی می‌یابد و فعالیت تئوریک ما جهت‌دار میگردد، و این تئوری‌های هدایت کننده فعالیت عملی، از طریق جمعبندی پراتیک انقلابی توده‌ها تدوین میگردد. و فقط در جریان مبارزه انقلابی توده‌ها (ملی و طبقاتی) و حضور م.ل‌هاست که سیاست، برنامه و شعار را میتوان تدوین کرد.

استحکام واقعی گروه‌ها و سازمانها فراهم نمیگردد مگر در جریان انجام این وظیفه. و در این جریان وحدت اصولی، پایدار و رزمنده م.ل‌ها میسر و پایه عملی حزب طبقه کارگر فراهم میگردد. بدون انجام این وظیفه‌روشنفکران قادربه ایفای رسالت خود نیستند و نه پروسه تجدید تربیت خودرا بدون آن میتوانند بپیمایند، روشنفکران انقلابی زمانیکه در عمل از چارچوب مناسبات طبقاتی و اجتماعی خرده‌بورژوایی خودبه میان توده‌ها رفته بمثابه انقلابی حرفه‌ای بکار سخت طولانی و استوار پرداخت آنوقت مرز میان او و پرولتر انقلابی زدوده میگردد. آنگاه است که از خاستگاه طبقاتی خود نه بلکه از خاستگاه توده‌ها به پدیده‌ها برخور دمیکندو دراین جریان است که کادرهای زبردست حزب پرورش می‌یابند و صاحب تجربیات سیاسی و کارتوده‌ای میگردند. شیوه‌های رهبری صحیح مردم را یاد میگیرند و سطح سیاسی خود را در رابطه با انقلاب کشور ارتقاء میدهند.

دراین جریان زمینه اثبات صحت خط مشی‌های سیاسی سازمانها فراهم گشته، وزمینه واقعی تصحیح سبک کار و شناخت راهها و قواعد مبارزه سیاسی توده‌ای تامین میشود.

– تبلیغات ما جنبه عینی می‌یابد و آگاهی توده‌ها از تجارب خودشان قدم بقدم ارتقاء پیدا می‌کند.

باوجود اینکه ریشه اصلی ضعف جنبش مارکسیستی در ارتباط نا استوار

و غیرارگانیک با توده‌هاست که باید حل تمامی مشکلات جنبش را از این زاویه بنگریم ، اما نمیتوان در برابر مسایل دیگر جنبش بی تفاوت بود . چون با محکم بدست گرفتن وظیفه مبرم ، سایر وظایف خودبخود در این جریان رفع نمیگردند ، مگر آنکه کاری مشخص درقبال هریک از این وظایف انجام داد . بخصوص که اوضاع از ما طالب فعالیت و کار بسیار است . بناء همزمان با سمت دادن نیروهای خود در راه تحقق وظیفه اصلی ومحوری یعنی تلفیق تئوری با پراتیک انقلابی توده‌ها ، در راه حل کمبودهای دیگر جنبش نیز باید تلاش نمود . برای رفع تشتت تئوریک ـ سیاسی و پیشبرد مبارزهٔ ایدئولوژیک سالم علیه کلیه روندهای انحرافی در پرتو آموزشهای م .ل اندیشه مائوتسه دون و تجارب جنبش‌های انقلابی کشورهای دیگر ، لازم است که برطرف کردن ضعف اصلی جنبش مارکسیستی (کمبود رابطه سیاسی ـ تشکیلاتی با توده‌ها) را هدف و محور قرار داد . باید مبارزهٔ ایدئولوژیک در رابطه مشخص با پراتیک انقلابی جاری توده‌ها ، نیازهای توده‌ها و تلفیق‌یابی م .ل اندیشه مائوتسه دون با شرایط مشخص کشور ما در این مرحله تاریخی باشد . مبارزه‌ایکه پایه و اساس آن را واقعیات انقلابی جامعه و توده‌ها تشکیل دهد و از هرگونه بحث‌های دوراز واقعیت ، روشنفکرانه ، ذهنی بپرهیزد . مبارزه‌ایکه از تمایل به وحدت آغاز شود و با تاکید روی وحدت در راه حل اختلافات به پیش رود .

باوجود آنکه رفع پراکندگی‌سازمانی (خرده‌کاری) و همسویی بین محافل در جریان تلفیق‌یابی تئوری با پراتیک و مبارزه ایدئولوژیک تامین میگردد ، ولی در جریان این روند اصلی باید تلاش جهت رفع پراکندگی و تامین همسویی بین گروه‌های جنبش از طریق سازمان دادن فعالیت‌های مشترک و همسو کردن فعالیت‌ها صورت بگیرد تا مناسبات گروه‌های جنبش وسعت و استحکام یابد و زمینه تفاهم ایجاد گردد .

اما تلاش در جهت حل مسایل گوناگون جنبش بدون سمت‌گیری قاطع و متمرکز در جهت رفع ریشه اصلی (علت‌العلل) ضعف‌های جنبش مارکسیستی

قرین موفقیت نخواهد بود . سمت‌گیری قاطع و عملی در جهت پیوند سیاسی تشکیلاتی با توده‌ها آن چارچوبی را میسازد که تلاش در جهت رفع کمبودهای دیگر جنبش (مبارزه ایدئولوژیک جهت رفع تشتت تئوریک ــ سیاسی و مبارزه علیه پراکندگی سازمانی و خرده‌کاری) دراین چارچوب میتواند موثرباشد .

مبارزه در راه ایجاد حزب طبقهٔ کارگر

وحدت م .ل‌ها بخاطر ایجاد حزب طبقه‌کارگر

مسئله وحدت م .ل‌ها یکی از خطیرترین و مهمترین مسایل جنبش مارکسیستی و در نهایت امر جنبش انقلابی کشور است . زیرا مسئله وحدت و چگونگی آن در شرایط کشورما بطور لاینفکی با مسئله ایجاد حزب طبقه کارگر ارتباط دارد . ایجاد حزب همچنان پروسه وحدت تشکیلات‌ها و نیروهای م .ل میباشد . بناء مبارزه در راه وحدت م .ل‌ها مبارزه در راه حزب است . ایجاد حزب وظیفهٔ مرکزی تمام م .ل‌ها را میسازد ، چون بدون حزب جنبش بزرگ کنونی توده‌های مادر مسیر درستش نمی‌افتد ، چون بدون حزب بسیج درست و با نقشه توده‌های میلیونی ممکن نخواهد شد ، بدون حزب وحدت کامل ملت میسر نیست . چون بدون حزب نه پیروزی کامل انقلاب ملی و دمکراتیک کنونی ممکن است و نه تکامل آن به سوسیالیسم .

ضرورت وحدت م .ل‌ها و ایجاد تشکیلات سیاسی طبقه کارگر در اوضاع کنونی مسئله‌ایست روشن و غیر قابل مکث . ولی چگونگی و راه وحدت م .ل‌ها مهمترین مسئله را در امر وحدت میسازد . زیرا جنبش م .ل کشور ما از اوان پیدایش خود تا هم اکنون راه اصولی و عملی وحدت م .ل‌ها را در نیافته است . جنبش مارکسیستی تحت تاثیر اوضاع مختلف ولی بدون یک برنامه مشخص به وحدت‌هایی رسیده اما دیری نپائیده که دچار انشعاب و تلاشی گردیده‌است . بناء با درس گیری از تجارب گذشته و در پرتو م .ل اندیشه مائو تسه‌دون و تجارب جنبش‌های انقلابی م .ل‌های کشورهای دیگر باید فهمید که راه وحدت اصولی و پایدار کدام است و از چه راهی م .ل‌ها به وحدت جهت ایجادحزب طبقه کارگر میرسند؟ انتخاب و درک راه صحیح و عملی وحدت

م.ل‌ها همانند تعیین وظایف مبرم م.ل‌ها بدون‌درک موقعیت جنبش مارکسیستی و اوضاع جنبش عمومی توده‌ها نمیتواند میسر شود. بناء درک واقعیت عینی جنبش مارکسیستی پایه‌ایست که بر بنای آن میتوان راه اصولی و عملی وحدت را پیشنهاد کرد.

چنانچه دیدیم مهمترین ضعفهای جنبش مارکسیستی کشور را ارتباط نااستوار، غیر ارگانیک و ضعیف با توده‌ها، تشتت سیاسی ـ تئوریک و پراکندگی سازمانی و خرده‌کاری میسازد. دو نقیصه اول (بخصوص ـ نخستین آن) مهم‌ترین کمبود جنبش مارکسیستی میباشند که بدون رفع آن بر نقیصه سومی غلبه مشکل است. زیرا علت پراکندگی تشکیلاتی و خرده‌کاری را باید در ترکیب طبقاتی جنبش مارکسیستی (که عمدتاء روشنفکریست) در گرایشات و بینش‌های ایدئولوژیکی غیر پرولتری و اشتباه‌آمیز، در جوانی و ناپختگی جنبش مارکسیستی (کمبود معرفت و کمبود تجربه...) و بالاخره در جدایی آن از توده‌های مردم دید. اما چنانچه تصور کنیم که اساسی‌ترین و یگانه ضعف جنبش‌را پراکندگی سازمانی میسازد بناء راه غلبه بر این کمبود، وحدت م.ل‌هاست و وحدت م.ل‌را باید بمثابه عاجل‌ترین و مبرمترین وظیفه م.ل‌ها قرار داد، چنین وحدتی چون پروسه حل‌اختلافات سیاسی ـ تئوریک را نپیموده‌و روی اساسی‌ترین مسایل جنبش بوجود نیامده، در نتیجه اختلافات ما را می‌پوشد و یک وحدت کاذب به وجود می‌آید.

ازهمین جاست که نظر دایر کردن کنگره و از اینطریق تامین وحدت م.ل‌ها راه خطاست که نتیجه‌ٔش تکرار همان اشتباهات گذشته میباشد. همچنین وحدت‌محافل و سازمانهای جنبش از طریق صرف مذاکره مسئولین این محافل و سازمانها نیز راهی است که به وحدت اصولی و واقعی م.ل‌ها نمی‌انجامد و بر ضعف خرده‌کاری جنبش نیز غلبه ممکن نمیگردد.

جنبش کنونی هنوز در مرحله خرده‌کاری و محافل جدا از هم‌قرار دارد. چون وحدت نظر روی برنامه واحد، وظایف مبرم عملی و تاکتیکی، شیوه‌ها و اسلوب کار روی یک سلسله از اساسی‌ترین مسایل جنبش و انقلاب ما وجود ندارد، بناء یکشبه با جلسات کنگره‌ای و با مشورت مسئولین و رهبران این

مرحله‌به مرحله جدید نمیتواند گذار کند. مگر اینکه پروسه منطقی و عملی خود را بپیماید. بناء راه اصولی وحدت کدام است؟

وحدت اصولی م.ل‌ها که به حزب سیاسی طبقه کارگر می‌انجامد در یک جریان کار و فعالیت توده‌ای مشترک و مبارزه ایدئولوژیک میان م.ل‌ها صورت می‌گیرد. دراین جریان یعنی کار توده‌ای مشترک و مبارزه ایدئولوژیک بر ضعف‌های اصلی جنبش غلبه صورت گرفته و فقط در این جریان برخرده‌کاری و پراکندگی تشکیلاتی میتوان فائق آمد و بدین صورت گروه‌های جنبش به وحدت اصولی و سازمانی میرسند.

وحدت اصولی از طریق مبارزه بدست می‌آید. پس مذاکرات برای وحدت جزئی از جریان مبارزه برای وحدت است. بناء فعالیت مشترک توده‌ای و مبارزه ایدئولوژیک تا حاصل شدن وحدت میان م.ل‌ها همان مبارزه برای وحدت میباشد. فعالیت مشترک توده‌ای و مبارزه ایدئولوژیک بطور ارگانیک بهم وابسته‌اند و جزء لاینفکی یکدیگراند. اینست سمت کلی و اصلی وحدت اصولی م.ل‌ها، در جهت ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر و غلبه برخرده‌کاری‌و افتراق در جنبش. محتوی اصلی ومضمون‌وحدت م.ل‌ها درهمه‌جا یکسان است. در همه جا باید م.ل‌ها از طریق‌مبارزه ایدئولوژیک به وحدت سیاسی– ایدئولوژیک برسند و این وحدت در همه جا درجریان پراتیک مبارزاتی بوجود آمده است. اما نحوه‌و شکل وحدت در هر شرایط زمانی و مکانی متفاوت است. وحدت م.ل‌ها بر اساس قوانین عام م.ل بدون در نظر داشت خصوصیات زمانی و مکانی ووظایف مبرم و مشی معین سیاسی نمیتواند بصورت اصلی انجام پذیرد.

بناء راه مشخص وحدت در کشور ما با درک موقعیت جنبش مارکسیستی و اوضاع جنبش توده‌ها چگونه است؟

سازمان ما بادرک کم و کیف گروه‌های جنبش یعنی میزان نفوذ توده‌ای گروه‌ها و نقطه‌نظرها وبینش‌های ایدئولوژیکی در رابطه با اساسی‌ترین مسایل

جنبش پیشنهاد مشخص خودرا برای وحدت م .ل‌های کشور ارائه میدارد :

نخستین قدم در راه وحدت م .ل‌ها اینست که گروه‌های جنبش را روی یک پلاتفرم مشترک ایدئولوژیک ـ سیاسی متحد ساخت . به بیان دیگر گروه های جنبش باید در جریان تماس‌ها ، پلاتفرم ایدئولوژیک سیاسی‌ای را تدوین کنند که با وحدت روی این پلاتفرم ، همکاری گروه‌ها آغاز گردد . این پلاتفرم نمیتواند شامل تمام مسایل مورد اختلاف در جنبش مارکسیستی باشد . بلکه مرکز این پلاتفرم همکاری را ، وحدت روی وظایف مبرم (وظایف عملی) م .ل‌ها دراین مرحله میسازد .

براساس‌این پلاتفرم وحدت روی وظایف مبرم و وسایل انجام آن گروه‌های م .ل یک سمتگیری واحد و روشن می‌یابند . براساس این سمتگیری باید گروه‌ها مرکز ثقل فعالیت‌مشترک خودرا در شرکت و بسیج و سازماندهی تودها به درجه اول دهقانان مناطق روستایی قرار دهند . گروه‌های م .ل دراین جهت به همکاری مشترک و عملی دست میزنند و برمبنای این سمتگیری مشخص، مبارزات ایدئولوژیک خودرا سازمان می‌دهند .

فقط در این صورت مشاجرات ایدئولوژیک‌شان در رابطه‌با مسایل عملی و حیاتی جنبش بوده و از مشاجرات بی رابطه ،ذهنی و روشنفکرانه می‌پرهیزند وبه عبارت دیگر مبارزات ایدئولوژیک‌شان جهت‌دار می‌گردد . این‌پلاتفرم همکاری درواقع مشی حداقل و هدایت کننده مبارزات عملی و ایدئولوژیک گروه‌ها و سازمانهای جنبش میتواند باشد .

گفتیم اساس و مرکز این پلاتفرم را وحدت روی وظایف مبرم (وظایف عملی) کنونی م .ل‌ها میسازد . مسلم است که وحدت روی این وظیفه خطیر عملی دراین مرحله، بینش مشترک گروه‌ها را نسبت به مشی توده‌ای و نقش توده‌ها در انقلاب کنونی‌ما ، ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر از تکامل وحدت وحدت م .ل‌ها در مرحله کنونی انقلاب و نسبت به ماهیت ایدئولوژی هدایت کننده‌گروه‌ها . . . میرساند ، که در جریان فعالیت‌مشترک سازمانها ، این پلاتفرم کامل میشود . درواقع این پلاتفرم درآینده ، وحدت ایدئولوژیک

سیاسی و سازمانی گروه‌ها را برای ایجاد حزب تاءمین میکند . شکل تشکیلاتی وحدت روی پلاتفرم حداقل همکاری را در شرایط داغ جنبش توده‌ها و تهاجم گسترده اردوگاه ضدانقلاب که نزدیکی هرچه بیشتر وهمه‌جانبه‌را از نیروهای انقلابی می‌طلبد. سازمان ما ایجاد یک کمیته مشترک از نمایندگان با صلاحیت گروه‌های جنبش را پیشنهاد می‌کند ، تا در چارچوب پلاتفرم تدوین شده هماهنگی عملی را بخاطر تحقق وظیفه عملی و مبرم م .ل‌ها تامین سازد . نتایج و دستاوردهای کار عملی را به میان صفوف ببرد . و این کمیته (در صورت موفقیت) درواقع کمیته تدارک حزب طبقه کارگر کشور خواهدبود . این کمیته شکل دلخواه نزدیکی و تماس‌های گروه‌های جنبش است . باز اگر چنین نشد نزدیکی‌ها و تماس‌های پراکنده سیاسی و تشکیلاتی گروه‌های متحد روی پلاتفرم همکاری ، حداقل کاریست برای سازمان دادن عملی مشترک با تحقق و انجام وظیفه عملی و مبرم م .ل‌ها .

گفتیم وحدت اصولی میان م .ل‌ها در جریان پراتیک مشترک توده‌ای بوجود می‌آید . بناء گروه‌ها براساس پلاتفرم همکاری در همه جا که هستند به طور مشترک به کار سازماندهی و هدایت توده‌ها آغاز کنند . درجریان کار مشترک ، گروه‌ها به سبک‌کار و اسلوب فعالیت توده‌ای ، شیوه‌های سازماندهی و آگاه‌گرانه اصولی و منطبق با اوضاع از طریق جمعبندی فعالیت‌های‌شان به تفاهم میرسند . دستاوردهای مشترک کارمیداشته باشند و صاحب تجربیات کار توده‌ای میشوند . افکار خود را منطبق به واقعیت‌های زمان میسازند و پی میبرند که چگونه از سطح توده‌ها بخاطر ارتقاء آگاهی‌شان حرکت کنند . و در جریان فعالیت عملی مشترک به صحت مشی سیاسی ، به صحت سیاست‌های معین شده معتقد میشوند . از طریق انتقاد و انتقادازخود (مبارزه‌ایدئولوژیک) به سبک‌کار سازمانی واحد ، به رعایت انضباط و موازین سازمانی و قواعد پنهانکاری دست می‌یابند . به بیهوده‌بودن منافع تنگ‌نظرانه گروهی و محفلی پی‌میبرند ، به صداقت هم پی میبرند و درمیان اعضاء و هواداران سازمان‌ها تفاهم و همکاری ایجادشده با صمیمیت انقلابی یکپارچه و متحد بکار انقلابی میپردازند . و اما این میسر نیست جز از طریق بحث و مشاجرات ایدئولوژیک

رفیقانه بخاطر تصحیح سبک‌کار، نقطه‌نظرهای نادرست و خلاءهای مختلفی که در جریان کار مشترک ایجاد میگردد. مبارزه ایدئولوژیک گروه‌ها در جریان فعالیت مشترک عملی بخاطر تصحیح و تحکیم مواضع و نقطه‌نظرهای درست ضامن مهمی در وحدت اصولی م.ل‌هاست.

دراین پروسهٔ مبارزاتی ،گروه‌های جنبش و اجزای وحدت کننده به معیارهای وحدت همه جانبه پی میبرند، و نسبت به‌هم شناخت حاصل میکنند آنهم شناختی مبتنی بر عمل و تجربه درجریان مبارزات داغ توده‌ها. چنین وحدتی دیگر وحدت میکانیکی نیست که ازتمایل رهبران و مسئولین محافل و گروه‌ها برخاسته باشد و باپیدایش اختلاف میان آنها یکشبه از هم متلاشی گردد. این وحدتیست دیالکتیکی که پروسه منطقی خودرا در کوره داغ مبارزات عملی توده‌ها آزموده و همکاری عملی گروه‌ها راطی نموده است.

درجریان کار توده‌ای مشترک و مبارزه ایدئولوژیک در رابطه با پراتیک مشترک‌مبارزاتی و همچنین روی اساسی‌ترین مسایل جنبش‌انقلابی در یک‌مقطع معین این جریان، گروه‌های جنبش بوحدت تشکیلاتی رسیده و حزب طبقه کارگر، حزب راستین پرولتری را پایه‌ریزی مینمایند. به‌این صورت در جنبش مارکسیستی یک تحول کمی و کیفی رخ میدهد. جای مرکزیت چندگانه و خرده کاری را مرکزیت واحد و ارگان نیرومند حزب، جای ضعف پیوند توده‌ای جنبش مارکسیستی را پیوند توده‌ای‌نیرومند (بطورنسبی) وجای تشتت ایدئولوژیک ــ سیاسی را مشی روشن واحد میگیرد. ناهمسویی در پراتیک به همسویی در پراتیک مبدل میگردد. و وحدت اندیشه، وحدت درسیاست، وحدت در نقشه، وحدت در فرماندهی و وحدت عمل دریک تشکل‌واحد تامین میگردد و حزب طبقه‌کارگر افغانستان سربلند میکند و چون ستاره‌ای برفراز کشورما میدرخشد. و قدم بقدم جنبش توده‌های مارا نورانی ساخته بســوی اهداف تاریخی پرولتاریا گام میگذارد.

مسلم است که حزب طبقه کارگر دریک مقطع معین از جریان کارعملی مشترک، مبارزه ایدئولوژیک و از وحدت م.ل‌ها بوجود می‌آید. تصور اینکه حزب پس از کسب وسیع‌ترین پایه‌ی‌توده‌ای درسطح جامعه و وحدت کامل و همه جانبه ایدئولوژیک سیاسی روی تمام مسایل موجود و یا مسائلی که درآینده مطرح خواهد شدایجاد میگردد، تصور باطلی است که اگر چنین شود، جزکار حزب ووحدت م.ل‌ها را به تعویق انداختن چیزی دیگری نمیتواند باشد. حزب نو تاسیس مسلم است که قدم‌بقدم رشد میکند. حزب درهمان اوان تاسیس نمیتواند آنقدر بزرگ و توانا باشد که رهبری توده‌ها را بطور کامل به دست گیرد.

پس روشن است که درک ما از وظایف مبرم م.ل‌ها و چگونگی وحدت م.ل‌ها بخاطر ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا به معنی مشروط کردن هرگونه وحدت و ائتلاف بین گروه‌ها و محافل م.ل به‌یک دوره فعالیت و کار سازماندهی مبارزات جاری توده‌ها نمی‌باشد، بلکه لزوما در چنین شرایطی که جنبش از خرده‌کاری و پراکندگی رنج می‌برد و مبارزات جاری مردم این همه نیازهای جدی دارد، آن سازمان‌ها و گروه‌هایی که در زمینه مسایل ایدئولوژیک ـ سیاسی و عملی و در مورد وظایف جنبش مارکسیستی در مرحله کنونی درک‌وبرداشت مشترک و حتی نزدیک دارند میتوانند و باید (حتی در شرایط جدایی از مبارزات جاری توده‌ها و با پیوند کوچک و محدود با جنبش توده‌ها) متحد شده و بطور فشرده و یکپارچه در راه انجام وظایف خطیر و حساس خودبه پیش روند. هرگونه کم‌توجهی ویا سرباززدن از این مسئله بزرگ جز باقیماندن در محدوده تنگ‌نظری گروه‌گرایانه و آنراترجیح دادن بر منافع کل جنبش مارکسیستی چیزی دیگری نمیتواند باشد. درشرایط‌کنونی رشد بی‌نظیر و اوجگیری عالی جنبش توده‌ها باید کلیه مساعی خودرا در راه ازمیان بردن‌سکتاریسم وفرقه‌گرایی بکاربرد. چون محافل دریک دوران نقش مترقی را برای جنبش ایفا نموده‌اند، در اوضاع اوجگیری جنبش‌توده‌ها اگر موجودیت‌شان پاسخی برای نیازهای جنبش نباشد ارتجاعی میگردند. باید در راه وحدت مبارزه کرد، برکمبودهای جنبش غلبه کرد، بر گروه‌گرایی تنگ

نظرانه غلبه کرد تا تشکیلات سیاسی واحد و رزمنده ایجاد گردد.

بناء در راه مبارزه برای وحدت، هر محفل و گروه م.ل باید در هر زمینه‌ای که امکانی وجود داشته باشد به همکاری و فعالیت مشترک با سایر تشکل‌های م.ل دست زند. این همکاری و فعالیت مشترک درپاره‌ای از مسایل و وظایف مشترک به سهم خود میتواند به نیروی جنبش، به‌پیشبرد مبارزه ایدئولوژیکی و به هموار ساختن زمینه وحدت گروه‌های نامبرده کمک کند (جای شک نیست که این همکاری‌ها میان گروههای م.ل و سایر گروه‌های ضد روسی و انقلابی ملی و اسلامی نیز صورت میگیرد اما در آنصورت مضمون کاملا" متفاوت میباشد.).

"دژ دشمن با تمام نیرومندی آن دربرابر ما بپا ایستاده باران تیرو گلوله برما می‌بارد و بهترین رزمندگان را از پای درمی‌آورد. ما باید این دژ را بگیریم و آنرا خواهیم گرفت مشروط بر آنکه با تمام نیرو پرولتاریای ازخواب برخیزنده را با تمام نیروی انقلابیون ..... درحزب واحدی که هرآنچه.... جان دارد و شرف دارد و بدان روی خواهد آورد متحد سازیم."

"پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان ندارد" .ل

حزب انقلابی پرولتاریا

توفان جنبش انقلابی ملت ما هنوز غیر هدایت شده و از رهبری صحیح تاکتیکی و استراتژیک محروم است. جنبش‌های دهقانی کشور ما در دوره‌های مختلف تاریخی از آنجا که از رهبری صحیح برخوردارنبوده‌به شکست مواجه شده‌اند. و جنبش کنونی توده‌ها علیرغم اینکه اوج بیسابقه یافته، اما خود بخودی است و دشواری‌های فراوانی دارد. دشمن ملت ما دراین مرحله با

وسیع‌ترین امکانات ، تهاجم همه‌جانبه خودرا آغاز کرده که با دشمن‌جنبش‌های توده‌های ملت در دوره‌های گذشته از تفاوت بزرگی برخوردار است . پراتیک حدود دوسال جنبش انقلابی توده‌ها نشان میدهد که نیروهای سیاسی مذهبی و روحانیون ودسته‌های رهبری مناطق مختلف نه تنها قدرت بسیج و سازماندهی‌درست توده‌ها رانداشته بلکه توده‌ها هر روز از آنها فاصله میگیرند بناء جنبش بزرگ توده‌های کشور ما دچار یک کمبود بزرگ است و آن مرکز رهبری کننده صحیح میباشد .

بنابراین فقدان رهبری واحدسیاسی و بسیج کننده و سازمانده توده‌های میلیونی اصلی‌ترین کمبود جنبش ما را می‌سازد . رهبری که دارای مشی سیاسی صحیح منطبق با اوضاع و واقعیت‌های جامعه بوده از سطح توده‌ها حرکت کرده و بدور از ذهنیگری با برنامه مشخص و استراتژی و تاکتیک عملی و دید روشن سیاسی ، توده‌های میلیونی را متشکل و بسیج ساخته و جنگ دراز مدت را به اتکاء توده‌ها به فرجام کامل و پیروزی رساند . این رهبری واحد جز حـــزب سیاسی طبقه کارگر افغانستان ، حزب انقلابی و رزمنده چیزی دیگری نیست . بدون رهبری چنین حزبی پیروزی کامل ملت بر غول سوسیال امپریالیسم ناممکن است . حزب پرولتاریا عامل اجرای رسالت تاریخی و ابزار سرکردگی پرولتاریاست "... هرجنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب ... (او) رهبری نشود و یا از قلمروآن خارج شود محکوم به شکست‌است " (مائوتسه‌دون)

از اینجاست که م .ل‌ها با درک موقعیت جنبش مارکسیستی کشور و نیاز بزرگ توده‌ها برهبری واحد سیاسی و بر زمینه ضرورت تاریخی پرولتاریا وظیفه مرکزی خودرا ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده و آنرا بمثابه حلقه مرکزی در سیاست‌های خود برای وحدت ملت (جبهه‌متحدملی) محکم بدست میگیرند .

ضرورت ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر نیاز به بحث طولانی ندارد و اما در رابطه با چگونگی ایجادش:

پیشتر ایجاد حزب را در رابطه با وحدت م .ل‌ها دیدیم ، اکنون میپردازیم به چند نکته مهمی دیگر دررابطه‌با ایجاد حزب طبقه پرولتاریا .

حـــزب را از لحاظ ایدئولوژیک بسازیم :

معیار اصلی پرولتاریایی بودن حزب ایدئولوژی هدایت کننده آنست. ایدئولوژی آن اساسیست که کلیه فعالیت‌های حزب تحت تاثیر آن انجام میگیرد. مهمترین مسئله در ساختمان ایدئولوژیک حزب تلفیق م.ل اندیشه مائوتسه‌دون بر شرایط مشخص کشور است.

م.ل اندیشه مائوتسه‌دون رهنمای عمل است. مارکسیسم دگماتیک مغایر اصول اساسی مارکسیسم میباشد. احکام و آموزش‌های م.ل اندیشه مائوتسه‌دون راباتوجه به شرایط زمان و مکان باید تلفیق داد. مارکسیسم را منطبق با واقعیت عینی ساخت. مارکسیسم مغایر واقعیت یا مارکسیسم که رهنمای بغرنج‌ترین شرایط نگردد دگم‌های بی‌جانی‌است که بدرد انقلاب نمی‌خورد.

برای تلفیق مارکسیسم با شرایط مشخص باید با اصول، مفاهیم و آموزش‌های م.ل اندیشه مائوتسه‌دون آشنا بود تادر جریان پراتیک انقلابی به جمعبندی صحیح آن پرداخت وطی آن سیاست، رهنمود، شعار و بالاخره تئوری رهنمای فعالیت‌های انقلابی را ایجاد کرد. بخصوص در شرایط بغرنج کشور ما باید م.ل‌را با جنبش ملی و اسلامی جاری تلفیق داده و رهنمای عمل ساخت.

برای اینکه حزب را از لحاظ ایدئولوژیک ـ سیاسی بسازیم باید به سیاست بیشترین توجه را مبذول داریم زیرا "بیان فشرده نیازمندیهای طبقات و توده‌ها فقط بوسیله سیاست میسر است".

حزب را از لحاظ سیاسی بسازیم:

ساختمان حزب در رابطه فشرده با مرحله انقلاب بوده و از قانون مندیهای‌عام آن پیروی میکند. هدف تمام احزاب م.ل در کشورهای مستعمره نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین از راه محاصره شهرها از طریق دهات‌می‌باشد و ساختمان حزب دررابطه با دوسلاح دیگر این مرحله انقلاب یعنی جبهه متحد ملی و اردوی توده‌ای صورت میگیرد.

تجارب انقلابات کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه‌فئودالی‌نشان میدهد که حزب طبقه کارگر تدارک مبارزات مسلحانه را دیده و یادر مبارزات

مسلحانه توده‌ها شرکت جسته آنرا رهبری نموده، و با سایر نیروهای ضد امپریالیستی وارد جبهه متحد ملی شده و در این جریان تکامل رشد و ساختمان حزب انجام پذیرفته است. اما نمونه افغانستان طور دیگریست. در اینجا باید حزب در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ای و سیاسی جبهه واحدی با نیروهای سیاسی مختلف یعنی در رابطه با دوسلاح دیگرانقلاب، یعنی مبارزه مسلحانه و جبهه متحد ملی ایجاد گردد* وتکامل یابد. پیشتر گفتیم که حزب از وحدت تشکل‌های م.ل درجریان تحقق وظیفه مبرم م.ل‌ها (برقرار ساختن پیوند استوار و ارگانیک با توده‌ها)و دریک مقطع معین آن بوجود می‌آید. پیوند یافتن با توده‌های بپاشده مناطق روستایی بمعنی شرکت در مبارزه مسلحانه است و سیاست عمومی در این مرحله تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم روسیه وحدت تمام ملت یعنی جبهه متحد ملی است. همه ملت متحد در راه کسب استقلال!.

از آنجا که مبارزه مسلحانه توده‌های کشور عمدتا بصورت جبهات منطقوی.قومی و محلی درآمده، بناء شرکت در مبارزه مسلحانه توده‌ای بدون سیاست جبهه واحدی ممکن‌نیست. تحت رهبری سازمانهای م.ل نیز کار توده‌ای میسر است ولی این زمینه نمیتواند سیاست عمومی جبهه‌واحدی را تغییر دهد. بناء اگر گروه‌ها خواستار کارتوده‌ای هستند ناگزیرنددر مبارزه مسلحانه توده‌ها شرکت کنند و سیاست جبهه واحدی را درپیش گیرند و در جریان فعالیت توده‌ای متحد شده حزب طبقه کارگر را بسازند. کار توده‌ای وبرقرار ساختن پیوند با توده‌ها (انجام وظیفه مبرم م.ل‌ها) بدون رابطه با

---

* ایجاد حزب پرولتاریا درجریان مبارزه مسلحانه و سیاست جبهه واحدی میتواند این اشتباه را بار آورد که گویا این نظریه گواراستی است، اما واقعیت چنین نیست. گواریسم برای ایجاد حزب (آنهم در صورتیکه مطرح باشد) یک مرحله مصنوعی جنگ را پیشرط قرار میدهد. اما در کشورما جنگ توده‌ها مستقل از اراده و رهبری مارکسیستها آغاز شده است. اکنون شرکت در جنگ به معنی شرکت در فعالیت توده‌هاست.

مبارزه مسلحانه و سیاست جبهه واحدی میسر نیست و یافوق‌العاده محدود است. با درپیش گرفتن سیاست جبهه‌واحدی و وارد وحدت شدن با سایر نیروها، میتوان پایه توده‌ای خودرا گسترش داد.

سازمان‌های م.ل درهرجبهه و منطقه چنانچه به فعالیت توده‌ای بپردازند، با سبک و شیوه صحیح کار، توده‌های وسیع را میتوانند جلب کنند. م.ل‌ها باید با نیروی دمکرات ناسیونالیست و مذهبی رابطه برقرار سازند تا بتوانند پایه توده‌ای کسب کنند. و اگر چنین نیست پس توده‌های کشور خود را هنوز نمی‌شناسیم. در غیر آن م.ل‌ها از توده و مردم منفرد میگردند. اتخاذ سیاستهای صحیح دربرابر مبارزه مسلحانه جاری توده‌ها و کار جبهه واحدی، گروه‌ها وسازمانهای جنبش مارکسیستی را مستحکم میسازد و اشتباه در این سیاست‌ها آنها را ضعیف میکند.

ناگفته نماند وقتی درپیوند توده‌ای پیوند با مبارزه مسلحانه توده‌ها را میبینیم نه به مفهوم آنست که در مناطق آزاد ناشده و یا در شهرها و فابریکات و موسسات فرهنگی کار توده‌ای وجود ندارد. تشکلهای م.ل موظفند درهمه جا که توده‌ها هستند بخصوص فابریکات صنعتی، موسسات فرهنگی... اهل کسبه پیشه‌وران و... به‌فعالیت متشکل توده‌ای بپردازند ولی م.ل‌ها باید مرکز ثقل کار خود را به روستاها انتقال دهند.

نظری مبنی بر نخست ازهمه (و درواقع جدا از همه رخدادهای کنونی جامعه بخصوص مبارزه مسلحانه و جبهه متحد) حزب را بسازیم و سپس در مبارزه مسلحانه شرکت کنیم بعدا جبهه‌واحد را بوجود بیاوریم، همراه با رد هر گونه سیاست جبهه واحدی و نفی شرکت در مبارزه مسلحانه قبل ازایجاد حزب، نظری اشتباه‌آمیز، ذهنی و دوراز واقعیت‌های کنونی جامعه ماست. این نظریه اگر از یکطرف م.ل‌ها را از توده‌ها منفرد می‌سازد از سوی دیگر هیچ راه مشخصی را برای ایجاد حزب طبقه کارگر ارائه نمی‌دهد.

چگونه به تحکیم خصلت طبقاتی حزب پرداخت؟

معیار اصلی پرولتاریایی بودن حزب افکار هدایت کننده اوست که باید م.ل اندیشه مائوتسه‌دون باشد. افکار هدایت کننده حزب خصلت آنرا تعیین میکند. بناء معیار اصلی پرولتاریایی بودن یک حزب در این است که م.ل

اندیشه مائوتسه‌دون افکار هدایت کننده آن است یا نه؟ یعنی اینکه از منافع پرولتاریا و رسالت دراز مدت او دفاع میکند و ابزار اجرای نقش تاریخی او است یا نه؟

اما چگونه به تحکیم طبقاتی حزب پرداخت که اکثریت اعضای آن منشاء خرده‌بورژوایی دارند؟ بخاطر نیل به این هدف ، باید در امر آموزش تئوریک اعضاء، بالا بردن آگاهی طبقاطی‌شان،اخلاقیات و خصایل انقلابی پرولتاریائی و پیشبردمبارزه ایدئولوژیک علیه روندهای غیر پرولتری درزمینه‌های ایدئولوژی ، سیاست و تشکیلات توجه بسیار معطوف داشت . باید اعضاء حزب درپیوند فشرده با توده‌های کارگر و دهقان شوند تا از یکسو به کار تبلیغاتی و سازماندهی بپردازند و ازسوی دیگر درجریان تغییر جهان عینی به تغییر جهان ذهنی خود (تغییر احساسات طبقاتی خرده‌بورژوائی) دست زنند . همچنین حزب در جریان کارآگاه‌گرانه و سازماندهی توده‌ها باید به جلب آگاهترین وپرشورترین آنها به صفوف خودبپردازد . باید به‌پرورش کادرهایی از کارگران و آوردن آنها به ارگان‌های رهبری حزب توجه خاص مبذول داشت . دهقانان که در مبارزه استقلال طلبانه نیروی عمده را میسازند باید مطمئن‌ترین و آگاه‌ترین‌شان به صفوف حزب جلب شده و ازمیان آنها کادرهای دهقانی پرورش یابند . مسلم است که اکثریت صفوف حزب را در اوان تاسیس روشنفکران پرمیسازد و حزب باید قدم‌بقدم درجریان مبارزه توده‌ای به جلب آنها بپردازد .

خلاصه آموزش سیاسی و تئوریک و مبارزه ایدئولوژیک از یکطرف و تغییر ترکیب طبقاتی حزب از طریق وارد کردن بهترین عناصری از زحمتکشان از طرف دیگر و سبک کار صحیح عواملی‌مهمی‌اند برای پرولتری نگهداشتن ، حفظ تحکیم و پاکیزگی خصلت طبقاتی و یکپارچگی حزب طبقه کارگر کشور .

اهمیت ساختمان ایدئولوژیکی و تشکیلاتی حزب :

حزب برای آنکه رسالت تاریخی خودرا موفقانه به‌انجام برساند باید "وحدت ایدئولوژیک خودرا با نیروی وحدت مادی سازمانی تقویت کند" .

نیروی حزب تنها دروحدت ایدئولوژیک نیست بلکه در وحدت عمل مجموعه آن نیز هست و این وحدت عمل درپرتو سطح عالی تشکل بدست می‌آید. به عبارت دیگر نیروی حزب تنها در ایدئولوژی صحیح آن نیست بلکه در تشکل عالي منضبط با اصول سازمانی آن نیز هست.

درامر ساختمان حزب در عین حال اهمیت زیادی برای مسئله تشکیلات باید داد. در مسئله تشکیلات باید به اصول حیاتی حزب توجه زیاد کرد. به خاطر یکپارچگی تشکیلاتی حزب علیه انشعابگری، فراکسیون‌گرایی، روحیه محلی‌گری، روحیه‌پدرسالاری، آنارشی، لاقیدی، وبی‌انضباطی مبارزه کرد.

دراستحکام تشکیلاتی حزب باید جهت پیوند دادن اعضاء باتوده‌ها، بسیج و رهبری آنان سعی بیشتر نمود. حس مسئولیت اعضاء را نسبت به توده‌ها ارتقاء داد و پیوند همیشگی با توده‌ها برقرار ساخت، فعالترین و آگاه‌ترین عناصری از توده‌ها را در جریان مبارزات‌شان باید به صفوف حزب جلب کرد. پایه توده‌ای حزب را گسترش داد و سازمانهای توده‌ای تحت رهبری حزب ایجاد نمود.

کار ساختمان ایدئولوژیکی و کار ساختمان تشکیلاتی حزب با هم پیوند ناگسستنی دارند. اهمیت ایندو کار در مرحله‌ای که حزب جدیدالاتاسیس گردیده باشد و هنوز نیرومند وگسترده نیست مساوی میباشد. بارشد، گسترش صفوف حزب اهمیت کار ساختمانی ایدئولوژیک بیشتر میگردد ویا مقام ارجح را کسب می‌کند. دراین مرحله برای ایجاد حزب محکم و استوار، گروهها، و سازمانهای جنبش به‌سهم خوداین خصوصیات سازمانی را که در "چه‌بایدکرد" فرموله شده است و نگاتی از آنرا می‌آوریم، درتشکل‌ها درنظر بگیرند که حزب انقلابی افغانستان محکم‌تر و نیرومند پابه‌میدان بگذارد.

ـ "اشخاصی رادربرگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد"، "توده‌ایکه خود بخودبیدارمیگرددازصفوف خود نیز بتعداد روزافزونی انقلابیون حرفه‌ای بیرون خواهد داد".

ـ برای کل اعضای این‌سازمان "هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران بکلی زدوده میشود".

- "این سازمان حتما آنقدر وسیع نباشد و حتی‌المقدور با پنهانکاری بیشتری فعالیت‌کند" . "تمرکز تمام وظایف پنهانکاری دردست حتی‌المقدور عده قلیلی از انقلابیون حرفه‌ای به هیچوجه بمعنای آن نیست که اینها بجای همه فکر خواهند کرد وجماعت درجنبش شرکت فعال نخواهد داشت".

تمرکز وظایف پنهانکاری بدست عده‌ای قلیلی کار آزموده حرفه‌ای ابدا به معنی تمرکز تمام وظایف جنبش و محدودیت ساحه فعالیت توده را نه بلکه این همه راقویتر می‌سازد وهم فعالیت‌های دمکراتیک . . . را در بین توده‌هاسست نکرده بلکه قوی میسازد .

"هرقدر سازمان پنهان‌تر باشد همانقدر هم ایمان به‌نیرومندی حزب محکمتر و دامنهٔ آن وسیع‌تر میشود " .

"یگانه‌اصل جدی سازمانی برای کارکنان ما عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید ، گزین کردن بسیار دقیق اعضاء ، آماده‌نمودن انقلابیون‌حرفه‌ای." وبطور فشرده میتوان گفت که حزب انقلابی پرولتاریائی افغانستان در جریان وحدت تئوری و عمل در میان توفان عظیم جنبش توده‌ای پابعرصه وجود می‌گذارد ، باید : درزمینه تئوری باردهرگونه انحراف از اصول اساسی م .ل .ا و گرایشات "چپ" و راست مبارزه را شکوفا بسازد . درزمینه سیاسی با مشی توده‌ای و منطبق بااوضاع ، جنبش توده‌ها را سازماندهی و رهبری نماید و طی آن درزمینه سازماندهی به جلب و پرورش بهترین عناصری از توده‌های زحمتکش بپردازد .

فصل دوم

اوضاع کنونی و وظایف ما

نفوذ سوسیال امپریالیسم روسیه در افغانستان :

پس از جنگ دوم جهانی تحولات بزرگی به مقیاس جهان رخ‌میدهد . ایالات متحده ازجنگ دوم پیروزمندانه بدر می‌آید و بمثابه ژاندارم بین‌المللی و عمده‌ترین دشمن خلقهای جهان عرض وجود میکند وبه غارت کشورهای جهان سوم و نفوذ اقتصادی گسترده‌ای در اروپای غرب می‌پردازد . سه قاره آسیا- امریکای لاتین و افریقا گرهگاه تضادهای جهانی میشوند . ایالات متحده بادرگیر ساختن خود در جنگ‌های آزادیبخش کشورهای سه‌قاره دچار بحرانات داخلی بزرگی میشود . صفیر جانبخش گلوله‌های سلحشوران کشورهای جهان سوم غول‌ایالات متحده را ضربت سهمگینی میزند . شکست مفتضحانه اودر جنوب شرقی آسیا دیگرآفتاب عمرش رادر سراشیب افول قرار میدهد . از طرف دیگر دگرگونی درماهیت اردوگاه سوسیالیسم رخ میدهد . پس از مرگ استالین رهبر انقلابی پرولتاریای روسیه در اواسط سالهای ۱۹۵۰ باکودتای خروشچف و دارودسته‌اش قدرت حزب و دولتی بدست رویزیونیست ها می‌افتد . بورژوازی نوین طی یک دهه با استفاده از قدرت دولتی و حزبی به بسط همه جانبه و احیای سرمایه‌داری در سطح و عمق کلیه شئون جامعه شوروی و قلع و قمع تمام دستاوردهای اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک ساختمان سوسیالیسم می‌پردازد . بورژوازی جدید همزمان با تبدیل اقتصاد سوسیالیستی که برهبری لنین و استالین پایه‌ریزی شده بود به اقتصاد مبتنی بر سرمایه‌داری انحصاری دولتی ، برای کشورهای جهان سوم نسخهٔ "راه‌رشد غیرسرمایه‌داری" ویا "سرمایه‌داری دولتی" را تجویز مینماید . پایه تئوریک

این نسخه بصورت "راه‌سومی" میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم ولی با دورنمای "سوسیالیستی" ارائه میگردد. و این‌تز مبتنی بود به تئوری رویزیونیستی نفی ماهیت طبقاتی دولت، نفی انقلاب و انفی‌ضرورت رهبری حزب طبقه کارگر. این نسخه ارائه شده از طرف رویزیونیست‌های شوروی راهی بود برای نفوذ هر چه بیشتر بدرون کشورهای جهان سوم و بسط و وسعت نفوذ خود به زیان امپریالیست‌های غربی بخصوص ایالات متحده. سیاست آنها در این کشورها عبارت بود از تقویت بخش دولتی اقتصاد ووابسته‌کردن این اقتصاد به شوروی و کشورهای اروپای شرقی، این زمانی است که سیاست شوروی در سطح جهانی سازش و کشاندن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و تبدیل آن به پایگاه اجتماعی خود در کشورهای سه‌قاره میباشد. و افغانستان نیز بنابر همین سیاست مورد تهاجم مسالمت‌آمیز قرار گرفت. اماتهاجم مسالمت‌آمیز روسیه در کشورما مشخصات خودرانیز داشته است. روسیه برعکس سایر کشورها در افغانستان نه از راه جناحهای لیبرال و دمکرات و "مترقی"، بلکه از طریق جناح فاشیست طبقه حاکمه که درراس آن داود قرارداد وارد میگردد. اما این خصوصیت استراتیژی عمومی روسیه را در میهن ما تغییر نمیدهد و روسیه باوجود نزدیکی با جناح داود همچنان در جستجوی پایه اجتماعی در وجود بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی برای خود میباشد.

درسال ۱۳۳۴ پس از لویه جرگه وتصویب قانون اساسی درزمان صدارت داود قراردادهای اقتصادی با شوروی جهت نقشه و تحقق پلان پنج‌ساله صورت‌گرفت که از نخستین پلان پنج‌ساله اقتصادی در ۱۳۳۵ آغازشد. اتحاد شوروی در پلان اول و بخصوص پلان دوم پنجساله اقتصادی دربخش اقتصادی دولتی میزان نفوذ خودرا بیشتر میسازد تا جائیکه میزان نفوذش در پلان دوم از کشورهای امپریالیستی دیگر بلندترمیگردد. "حزب دمکرات خلق" که از جمع خودفروختگان، جاسوسان و اعتصاب شکنان معروف توسط روس‌ها در چارچوب سیاست جهانگشایی‌شان بوجود آمده بود بمثابه رویزیونیست‌های داخلی و نوکران سرسپرده اتحاد شوروی درخدمت سیاست نفوذ روسیه به تبلیغ اهمیت سکتور دولتی در رابطه با شوروی و نتایج بسط مناسبات "همسایه

بزرگ‌شمالی" و "مزایای تقویت سکتور دولتی می‌پردازد. (تمام شواهد نشان میدهد که برخورد شوروی پیش از آنکه بمقیاس جهانی در سطح یک امپریالیسم قرارگیرد، درکشورما کاملا خصلت امپریالیستی داشته است). تابه تشدید تماس دولت به شوروی بیافزاید بنابر همین سیاست و به پیروی از سیاست عمومی روسیه و در خدمت چنین سیاستی، رویزیونیستهای داخلی به سیاست سازش وتسلیم طلبی بارژیم و آرایش‌گری سلطنت ظاهر بمثابه "مترقی‌ترین شاه‌جهان" دست میزنند و در پارلمان بخاطر افزایش بودجه دربار سروصدای بزرگی را راه‌می‌اندازند... نفوذسریع اتحاد شوروی دراقتصاد دولتی، نگرانی برای کشورهای غرب ایجاد نمود. دولت ظاهرشاه که عمدتا حامی مناسبات افغانستان با غرب بود نمیتوانست دچاربیم‌ونگرانی نگردد. بناء در صددمحدود کردن نفوذ سریع شوروی و بسط نفوذ کشورهای غرب شد.

درسال ۱۳۴۲ لویه جرگه رادعوت نمود قانون اساسی رااعلام و "دمکراسی" رابرای کشور پیش کرد. "درقانون اساسی صدارت را از اعضای سلطنت جداساخت و به‌اینصورت داود که حامی مناسبات‌شوروی با افغانستان و از پیروان راه "تقویت سکتور دولتی" بوسیله روسیه بود کنار زده شد. تا به اینصورت دست غرب رادرکشور بازسازد. ارمغان تقویت سکتور دولتی، جز غارت، چپاول، کسردرعوایدملی، پروژه‌های غیرلازم و راه‌سازی و تقویت یک قشر بورژوا- بوروکرات که حامی صدور سرمایه شوروی از طریق دولت باشد چیزی دیگرنبود. درپلان سوم، دولت ظاهرشاه با ناامیدی از راه تقویت سکتور دولتی متوسل به مالیات غیرمستقیم میگردد و این مالیات را هر روز بالا میبرد، وبرای بدست آوردن عوائد به مالیه‌گمرکی اشیای وارداتی خارجی تکیه میکند و سرمایه‌گذاری خصوصی انحصارات امپریالیستی غرب را به کشور جلب میکند. بالارفتن قیم و بیکاری از خصوصیات این پلان است که با خشکسالی و اوجگیری جنبش‌های خودبخودی توده‌ها روشنفکران، کارگران و ماموران درشهر و دهقانان در روستاها همزمان میگردد اما اتحاد شوروی متقابلا به تشدید "کمک" های خودبه افغانستان می‌پردازد.

واما بعد با پیشرفت پروسه‌احیای سرمایه‌داری، در شوروی و نفوذش در

سراسر جهان بتدریج روسیه به یک‌کشور امپریالیستی نیرومند، به یک ابرقدرت تبدیل میگردد و امریکا بتدریج بنابرعوامل ودرگیری‌های مختلف خارجی و داخلی روبه ضعف میرود. باتجاوز بر چکسلواکی سرآغاز حیات امپریالیستی شوروی مشخص میگردد و به‌مثابه یک ابرقدرت درسطح جهان عرض وجود میکند. درپایان سالهای ۶۰ و آغاز سالهای ۷۰ تناسب قوا بین دوابرقدرت بسود اتحاد شوروی تغییر میخورد و دیگرجای سیاست رقابت مسالمت‌آمیز باامریکاوسیاست رخنه‌تدریجی راهژمونیسم‌ها، مداخله‌نظامی، کودتاها و جنگ در کشورهای جهان سوم‌میگیرد. کودتای ناکام در سودان علیه "نمیری" اولین تظاهر این سیاست بود و دومداخله درشبه‌قاره‌هند، براه‌انداختن جنگ دربنگلادش و تجزیه‌پاکستان... و غیره نشانه‌های بعدی آن میباشد.

اتحاد شوروی بمثابه یک ابرقدرت درحال تعرض به دولت‌ظاهرشاه که نقش دوجانبه‌ایفا میکرد اکتفا نمیتوانست ودرپی کودتا و واژگونی سلطنت ظاهرشاه برآمد. کودتای ۲۶ سرطان توسط داود وبه‌همکاری مستقیم احزاب "خلق" و"پرچم" صورت میگیرد. داود باشرکت دادن رویزیونیست‌ها در قدرت دولتی دست شوروی رادرچپاول و غارت افغانستان بازگذاشت بازهم نتیجه تقویت "سکتوردولتی" و راه‌رشد غیرسرمایه‌داری بحران اقتصادی و مالی و بالارفتن قیم بود و نارضایتی مردم راهرچه بیشتر تشدید میکرد. دولت داود دیگر زیربار سیاست‌های خشن روسیه نرفت از اینجهت داود دست به مسافرت به‌کشورهای عربی و یوگسلاویازد. ولی اتحاد شوروی بوسیله نوکرانش مجال برایش نداد ودست به‌کودتای خونین ۷ثورزد. اما روسیه و نوکرانش برعکس تمام حسابهایشان دربرابر قدرت مردم سلحشور کشور ما قرار گرفته و درمقابل آن تاب نیاورد. از اینرو شوروی بخاطر حفظ این سرزمین به لشکرکشی وسیعی دست زد که درنتیجه، جنبش مسلحانه مردم ما پراوج‌تر و همه‌گیرتر میگردد که امروز می‌بینیم کجاست که جنبش توده‌های ماسرنکشیده باشد؟

خصوصیات جنبش ما :

ملت ما دارای خصوصیاتی است که نیاز به تحلیل مشخصی دارد ، در غیر آن ظواهر جنبش مردم میتواند مارا به اشتباهات جدی دچار سازد و از نظر عملی مارااز جنبش مردم به‌جدایی بکشاند . ازاینجهت بررسی دقیق و مشخص خصوصیات جنبش ملت مادراتخاذ مواضع سازمانهای مارکسیستی تاثیر بسزایی دارد .

ملت ما که سن‌دیرپای استقلال طلبی ومبارزه علیه اجانب را با خود یکجا دارد پس از کودتای ۷ثور و تسلط مزدوران روس بتدریج آغاز مخالفت میکند . سیاست ضدملی و وطنفروشانه دارودسته "تره‌کی ـ امین ـ ببرک و سیاستهای ضد توده‌ای دررابطه با ملیت‌ها ، مذهب ، زنان و مالکیت‌فردی ، تحمیل اختناق و ترور ، ایجاد فضای وحشت وارعاب ومستولی‌ساختن استبداد سیاه جهت ابدیت بخشیدن به سلطه و برآورده‌ساختن امیال شوم با داران‌شان عواملی بودند که توده‌های کشور ما در هرکجایی که بودند به شورش و قیام مسلحانه علیه این دارودسته نوکروبادارشان دست زدند .

این قیام بتدریج به‌یک سنت مبدل شد و جنبه منطقوی و قومی بخود گرفت . بسیاری از مناطق روستایی بدست توده‌های ملت افتاد . باپیوستن اردوی کشور در بسیاری ازمناطق به‌مردم ما وپشتیبانی ملت از جانب اکثریت روشنفکران و استقلال‌طلبان ، جنبش جنبه همگانی رابخود گرفت و متناسبا" سرکوب توده‌ها از طرف دشمن نیز شدت بیشتر یافت تا جائیکه دولت دست نشانده دربرابر جنبش عظیم توده‌ها یارای مقاومت نداشت . پس از اشغال نظامی افغانستان توسط قشون روسی برمقاومت و شدت مبارزات مسلحانه مردم ما هرچه بیشتر افزوده‌شد و دیگر فردفرد شریف کشور خودراشریک برحق این نبرد میدانند .

خصوصیت اسلامی جنبش:

از آنجا که جنبش کنونی توده‌های کشور یک جنبش خودبخودی است که در اثر کار سیاسی تدارکی طولانی بوجود نیامده‌است .بناء توده‌های مردم ایدئولوژی دردست داشته ـ مذهب راپیشوای نبرد خودقرار داده‌اند از اینجا

خصوصیت اسلامی جنبش ملت ما ناشی میشود . این خصوصیت محصول عوامل اجتماعی تاریخی جامعه است . اسلام در مبارزه توده‌ها علیه تجاوز در جهت استقلال میباشد بناء جبهه دمکراتیک و ضدامپریالیستی آن عیان‌است و باید نقش آنرا درشرایط کنونی ما بطور مشخص نگریست و بدان ارج گذاشت . اسلام شعار نبرد توده‌های ملت ما بر ضد تجاوز بیگانه و غدارترین دشمن بشریت است . توده‌هادر برابرتجاوز، جنایت ، کشتار با توسل به عقاید مقدس مذهبی خود به مبارزه‌برمیخیزند . خواست جمهوری اسلامی نیز ناشی از همین خصوصیت جنبش ماست . هرقدر جنایت و کشتار متجاوزین‌با نقاب "سوسیالیسم" و "کمونیسم" بیشتر میگردد همین‌قدر توده‌های ما به مذهب بیشتر متوسل میگردند . بناء بهیچ صورت نمیتوان اسلام را از این جنبش جدا دید ویاجدا مطالعه‌کرد .

خصوصیت توده‌ای بودن جنبش :

تمام توده‌های کشوردراین جنبش عظیم ملی شرکت دارند این جنبش بزرگترین جنبش‌توده‌ای در طول تاریخ کشورماست ، میلیونها زحمتکش کشور ما علیه بیگانه بسیج شده‌اند تا میهن‌شانرا آزاد سازند . توده‌ای بودن این جنبش‌یکی در همگانی بودن آن دوم در این است که پائین‌ترین وستمکش‌ترین اقشار توده‌ها نیروی اصلی حرکت آنرا میسازند وسوم دراینست که خواستهای وسیعترین اقشار توده‌ها را منعکس میکند .

خصوصیت ملی ــ مترقی و طبقاتی جنبش:

ملی است بخاطر اینکه تمام طبقات ، اقشار و ملیت‌ها یکپارچه علیه تجاوز بیگانه به‌مبارزه برخاسته‌اند تا حق حاکمیت خودرا بدست بگیرند . از تمامیت ارضی خود دفاع نمایند و استقلال کشور خودرابدست آرند . مترقی است زیرا بزرگترین و خطرناکترین امپریالیسم متعرض راضربه میزند ، ضد تجاوز و ضدامپریالیسم است و استقلال میخواهد . جنبش کنونی توده‌ها در نهایت تحلیل درپراتیک نه تنها ضد سوسیالیسم و دمکراسی نیست بلکه درست به آن خدمت مینماید .زیرا فقط با بدست آوردن استقلال است که میتوان به دمکراسی و سوسیالیسم رسید . جنبش توده‌های ملت ما با شکل

اسلامی خود از لحاظ تاریخی درست در چنین جهتی حرکت میکند. مائو گفت: "این مهم نیست که چه طبقاتی، چه احزاب وگروه‌های سیاسی یا چه شخصیتهایی ازملل ستمدیده درانقلاب شرکت میجویند، و این مهم نیست که آنها به این نکته آگاهی دارند ویانه آنها آنرا ذهنی درک میکنند یانه، تا زمانیکه دربرابر امپریالیسم بمبارزه برمیخیزند، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی ـ سوسیالیستی گردیده و خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل میدهند."

چرا جنبش ملی کنونی یک جنبش طبقاتی است؟

مبارزه‌در راه کسب استقلال ملی یک مبارزه طبقاتیست. پیروزی در جنگ ملی و کسب استقلال، شاهراه مبارزه طبقاتی را بسوی‌دمکراسی هموار میسازد. درجریان انقلاب ملی توده‌های مردم بیدار میشوند و بااین همه قربانی که حاضر نشدند درمقابل سوسیال امپریالیسم روس سرخم‌کنند، چگونه حاضر خواهند شد درمقابل استبداد داخلی سرخم‌نمایند؟ تکامل قانون عام دیالکتیک است. بعداز پیروزی انقلاب ملی جامعه ما دوباره به‌جایگاه و موقعیت اولیه خودبازنمیگردد، توده‌ها آگاهی کسب میکنند، خواست‌های جدید طرح میکنند و خواهان دمکراسی میگردند و درآنموقع جنگ ملی تمام نیروهای طبقاتی و سیاسی را می‌آزمایند و دراین آزمایش ظهور میرساند. توده‌ها خود نیز باعلاقمندی درتعیین سرنوشت خود قدم میگذارند و دراین راه‌آگاهتر میگردند. آنها آزادی‌های بدست آمده خودرا حفظ میکنند. ملیت‌های مظلوم خواهان حق تعیین سرنوشت میشوند و در نتیجه باپیشرفت جنگ، خصلت طبقاتی جنبش بیشتر نمایان میگردد ودر آن شرایط یگانه‌نیروی که توده‌ها در راه دمکراسی هدایت کند پرولتاریا و حزب اوست. پرولتاریا است که روحیه دمکراسی خواهی توده‌ها را درجهت سوسیالیسم رهبری میکند. ازهم‌اکنون نیز تضادهای حاکم‌بر جنبش اسلامی وبی‌لیاقتی رهبری‌های موجود به م.ل‌ها امکان میدهد که دراین جهت حرکت نمایند.

جنبش ملی کنونی یک جنبش طبقاتیست، زیرابا وجود سمت عمده ضد روسی و ضد تجاوزآن، فئودالهای شریر نتوانسته‌اند موقعیت سابق خودرا حفظ

کنند . واین نشان میدهد که همپای مبــــارزه ملی و برای پیشبرد مبارزه ملی یک مبارزه طبقاتی به نحوی از انحاء درجریان است . از جهتی دیگر مبارزه علیه استثمار یک کشورخارجی خود یک مبارزه طبقاتیست ، زیرا این مبارزه پایگاه اجتماعی امپریالیسم و یا دسته‌های وابسته آن را در هم میکوبد .

فعالیت‌های م.ل‌ها در جبهات و دهات شرایط را برای برقراری دمکراسی مساعد میسازد ، مبارزه م.ل‌ها برای جبهه متحد ، اردوی منظم انقلابی ، اتحادیه‌ها وتشکل‌های مختلف ، خودازیک‌موضع معین طبقاتی صورت میگیرد و نمیتواند غیر طبقاتی باقی بماند .

جنبش ملی کنونی مایک جنبش طبقاتیست ، زیرا بخشی از انقلاب جهانی یابخشی از مبارزه طبقاتی جهانی برای درهم‌کوبیدن امپریالیسم و نابودی سیستم استثماری او میباشد .

خصوصیت منطقوی ،قومی ، مذهبی ،قبایلی ،عشیره‌ای ،وملیتی‌جنبش :

این خصوصیت ناشی از ساخت اقتصادی اجتماعی جامعه ماست . این خصوصیت عینی و تاریخی است و از جریان خود پیروی میکند . رهبری این جنبش بااین خصوصیت نیز فقط از سطح موجود آن ممکن است . جنبش ملی کنونی منطقوی است . زیرا توده‌های محلات مختلف منطقه خودرا به سنگر مبارزه ضد بیگانه بدل ساخته‌اند . قومی است زیرا کتله‌های مردم مناطق روستایی ملت ما بصورت اقوام تاریخی نسل اندرنسل زندگی میکنند و در حالت چون جنگ ملی و تجاوز بیگانه و جنگ بخاطر منافع قومی ، آنهابصورت اقوام تحت رهبری متنفذین ، روحانیون و سران بزرگان قوم بپا میشوند . قبایلی است چون برخی از ملیتهای سرزمین ما بصورت قبایل زندگی میکنند و دریک جنبش ملی ، قبایل تحت رهبری سران‌شان قیام میکنند زیرا توده‌های مردم زمانیکه میخواهند دست به‌شورش و قیام بزنند ، یگانه‌سازمان‌ووسیله‌ایکه آنها را قادر میسازد تا بصورت مجموعی قیام نمایند همانا سازمان قومی و قبیله‌ای است که‌برپایه سنن ، مذهب ، عنعنات‌و عرف و عادات ، آنها را متحد ساخته و به پیش می‌راند. جنگ‌های ضدانگلیسی مانیز برپایه همین خصوصیات هشتاد سال پیچ وخمهای زیادی را پشت سرگذاشت و بالاخره به پیروزی

رسید .

خصوصیت عشیره‌ای و ملیتی دارد ، زیرابنابرعوامل تاریخی و بنابه ستم تاریخی طبقات حاکمه برملیت‌های مختلف و بخصوص اعمال سیاست بجان هم‌انداختن ملیت‌ها از مزدوران روس پس از کودتای ۷ثور جنبش ملی کشور و باصبغه عشیره‌ای و ملی در برخی از مناطق کشور برپا شد و توده‌های وسیع بصورت ملیت‌ها ، عشایر بسیج شده و تشکیلات‌های ملیت واحد را ایجاد کردند .

خصوصیت خودبخودی جنبش:

خصوصیت خودبخودی جنبش عام‌ترین خصوصیت جنبش ملی و اسلامی ماست ، تمام خصوصیات بالا نشان دهنده اجزاء این خصوصیت انقلابی توده‌های ماست . از اینجهت تشکل‌های خودبخودی و ثمره جنبش وسیع و گسترده خودبخودی توده‌ها بوده که در صورت‌های گوناگون متبلور گشته‌اند .

سیاست ما در برابر جنبش‌ها و جبهات که‌در مناطق مختلف کشور متاثر از خصوصیات بالا میباشند ، عبارت از :سیاست جبهه واحدی ، شرکت فعالانه همکاری و برقراری پیوند با توده‌ها . مابايد به جبهات ، درجنگ مقاومت ضد روسی یاری‌برسانیم برای مدتها کارکنیم تادراین جریان وسیع‌ترین پایه توده‌ای کسب کنیم برای سازمان دادن توده‌ها نخست از همه سطح آگاهی آنها را ارزیابی کنیم پس از آن میتوان سیاست‌مناسب مطرح کنیم و تدریجا " آگاهی‌شانرا بالابببریم و آنها را بطرف خود جلب کنیم .

م .ل‌ها باید م .ل رابااین واقعیت‌های جنبش ما منطبق سازند . این انطباق باید در جهت همسویی بااین جنبش و تقویت آن باشد . بناء نباید آنچنان اشتباهی کنیم که نیروهای سیاسی ـ مذهبی با سلاح مذهب و خصوصیات دیگر جنبش ، م .ل‌ها را از حرکت توده‌ها منفرد میسازد . م .ل‌ها باید با درایت و هوشیاری با دید طولانی و واقع‌بینی ماتریالیستی جنبش بزرگ توده‌ها را با تمام خصوصیات درک نموده و روش و سیاست‌های اتخاذ کنند که نه تنها منفرد نشده بلکه پیوند فشرده بااین جنبش‌ها یافته و قدم‌به

قدم آنرا در راه راستین و پیروزمند هدایت نمایند. نخست از همه با این همه خصوصیات جنبش سازگار شد و بتدریج جنبه‌های مترقیانه آنرا ارتقاء داد. هرراه و روشی تاکتیکی که بین م.ل‌ها و توده‌ها فاصله ایجاد کند اشتباه است و به سرمنزل مقصود نمیرسد.

درطرح یک برنامه وسیاست نخست از همه باید سنجید که چنددرصد توده‌ها آنرا تائید و مورد پشتیبانی قرار میدهد. خلاصه سیاستهای ما باید طوری باشد که توده‌ها رهبری ما را درک کرده و تحت رهبری این سیاست به پیروزی‌هایی نایل‌آیند و از این رهبری هیچ‌گونه تشویشی بخود راه ندهند. تبدیل این جنبش خودبخودی به یک جنبش هدایت شده پروسه بغرنج، دشوار و طولانی رامی‌پیماید که فقط م.ل‌ها بارهنما قرار دادن م.ل اندیشه مائوتسه دون و بااساس قراردادن واقعیات و خصوصیات جنبش قادرند موفقانه این جنبش را به پیروزی کامل برسانند.

انحرافات راست و "چپ" درقبال جنبش کنونی:

مزدوران روس، تروتسکیستها و سائر منحرفین و کلیه دشمنان مردم و مارکسیسم، جنبش قهرمانانه مارابا انواع اتهامات محکوم میکنند. این پدیده‌ای بدی نیست زیرا اصالت جنبش ملی ما را میرساند. اما ناشی از خراب کاری و لجن پراکنی آنها در صفوف مردم نظریاتی اینجا و آنجا سر میزنند و کسانی مدعی میشوند که گویا چون درجنبش کنونی افغانستان فئودالها، متنفذین و روحانیت شرکت دارند بناء این جنبش مترقی نه بلکه ارتجاعی است. آنها اوضاع درمجموع را به فراموشی می‌سپارند. آنها جهت اصلی و عمده تاریخی این جنبش را که ضدبیگانه ویک امپریالیسم متهاجم است در نظرندارند. شرکت فئودالها ماهیت و جهت عمدهٔ این‌جنبش عظیم را تغییر نمی‌دهد. بسیاری از فئودالها در طول تاریخ کشور ما و سایر انقلابات آزادیبخش شرکت نموده‌اند و چون آنها در این مرحله ضد امپریالیسم و تجاوز بیگانه بوده ونقش مثبت داشته‌اند، بناء شرکت فئودالها درجنبش مقاومت ماهیت اصلی این جنبش بزرگ را به هیچ صورت تغییر

نمیدهد. دریک جنبش بزرگ ضد تجاوز بیگانه مهم نیست که چه طبقه و چه قشری شرکت‌دهی و رهبری را دارند. مهم آنست که این جنبش ضد امپریالیسم متهاجم و متعرض بیگانه است یاخیر؟ آنرا ضربه میزند یاخیر؟ اگر چنین باشد پس استقلال طلبانه است درجهت کسب آزادی ملی است. و جهت عمده‌جنبش ملت ما نیز چنین است. هرفردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جز خلق بشمار می‌آید. درجنبش مارکسیستی کشورما دو گرایش در رابطه با خصوصیات مذهبی وملی جنبش عمومی ملت دیده میشود که این دو گرایش "چپ" و راست می‌باشد که علیرغم غیر سیستماتیک بودن و تعدیل آن به مشی سیاسی دقیق به‌نحو از انحاء وجود دارد واینجا و آنجا تبارز میکند. که دراین جا اشاره‌ای بدانها میشود:

هر دو گرایش محصول شرایط عینی است که در آن جنبش ملی توده‌ها شدیدا" متاثر است از مذهب، گرایش "چپ" مارکسیسم رادرتضاد با جنبش ملی و مذهبی کنونی می‌بیند و آنرا غیرقابل انطباق با واقعیت عینی میداند. این گرایش هرگونه انعطاف درسبک‌کار و تاکتیک رادراین جنبش‌ها عدول از مارکسیسم دانسته و هرگونه وحدت بانیروهای مذهبی این جنبش را سازش در اصول میداند. این گرایش طرفدار "کمونیسم‌ناب"، "نیروهای ناب انقلاب" و "انقلاب‌ناب" است. نتیجه عملی این گرایش به انفراد کشیدن جنبش مارکسیستی از جنبش توده‌هاست ـ تجرید جنبش مارکسیستی و نفی آن زمینه‌های که امکانات گسترش پایه توده‌ای را فراهم میسازد و بالاخره نفی سیاست جبهه واحدی است. این گرایش ظاهرا فقط به ایجاد حزب طبقه کارگر فکر میکند در حالیکه ایجاد حزب رادر رابطه با جبهه واحد و جنبش توده‌ها نمی‌بیند. این گرایش اسلام را فقط بمثابه ایدئولوژی فئودالیسم در نظر دارد و جنبه‌های ضد امپریالیستی آنرا فراموش میکند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن جنبش در تضاد ملاحظه میکند. خلاصه این گرایش بادگم‌های خودیک برخورد "چپ" رابرگزیده از واقعیات عینی بدور شده و دچار ایده‌آلیسم تاریخی و سوبژکتیویسم میگردد. این گرایش محصول آغاز دوران جنبش‌های مذهبی توده‌هاست. (زمانی که سازمان ما با نیروهای

اسلامی مبارز "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" را ساخت اکثر عناصر و دسته‌های جنبش یکسره این سیاست را دنباله‌روی، سازشکاری و عدول از اصول می‌پنداشتند) ولی بتدریج با پیشرفت زمان این گرایش کاهش یافته اما دراشکال مختلف دیگری تبارز میکند.

گرایش راست از یکطرف محصول دوران سرتاسری شدن جنبش مذهبی توده‌هاست و ازطرف دیگر محصول دوقطب مخالف تضاد میباشد، که دوقطب بصورت قطب اسلام، و "کمونیسم" تبارز کرده‌است. مسلم است که خیانت رویزیونیست‌های سوسیال امپریالیست در سطح جهانی بدنامی بزرگ کمونیسم و مارکسیسم را نیز بدنبال داشت. و این واقعیت انعکاس خود را بصورت بدی در کشورما گذاشت. اما از نظر عینی جنبش ملت مابرضد تجاوز بیگانه و بیگانه‌پرستان مزدور است که بر حسب خیانت‌رویزیونیستها و عدم پیوند عمیق مارکسیستها باتوده‌ها (که قادر نیستند تفاوت میان م.ل‌های واقعی و مزدوران یک امپریالیسم متجاوز را درک‌کنند). از نظر ذهنی در شکل ضد "کمونیسم" تجلی یافته است. با در نظر داشت این نکته روشن می‌گردد که شعار ضد "کمونیسم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دمکراسی و سوسیالیسم هموار می‌سازد.

اما تحت تاثیر ظاهر جنبش عمومی توده‌ها گرایشی پدید می‌آید مبنی بر "باطل" بودن مارکسیسم و غیرقابل انطباق بودن مارکسیسم در شرایط کشور ما. این گرایش جنبش مقاومت ملت راکه بر ضد بیگانه است ازظاهر آن نگریسته و مضمون آنرا درک نمیکند. این گرایش درعمل به مستحیل ساختن جنبش مارکسیستی و سازمان مارکسیستی درجنبش عمومی توده‌ها منجر شده و زوال و پایان جنبش مارکسیستی رااعلام میدارد. این گرایش تحت تاءثیر جنبش اسلامی و ملی به نفی کامل احکام و آموزش‌های م.ل‌اندیشه مائوتسه دون دست میزند. این روند همچنان مانند "چپ" مارکسیسم رادگم‌های بیجان تئوری‌های کتابی و غیرقابل انطباق با اوضاع بغرنج کشور میداند. و از عدم توانایی خود، م.ل اندیشه مائوتسه‌دون را درتحلیل وضع کنونی "عاجز" می‌بینند!! این گرایش برخورد طبقاتی ـ پرولتری نسبت به

پدیده‌های زمان و تحلیل وتحقیق این پدیده‌ها رااز موضع ــ نقطه‌نظر و اسلوب م.ل ازدست میدهد.* این روند برای پرولتاریا هیچ گونه فعالیت مستقل قائل نیست. ازاینرو هیچ نظر مشخص برای ایجاد پیشاهنگ پرولتاریا که بدون آن پیروزی کامل انقلاب یا درست پیش بردن امر انقلاب‌کاری محال است ندارد. و پرولتاریا و نیروهای م.ل رابه دنباله‌روی جریان عمومی جنبش می‌کشاند. هر دوگرایش ازدوموضع متفاوت مارکسیسم را احکام خشک

---

* گرایشی که در شرایط فروکش جنبش توده‌ها به یک شکل و امروز در شرایط اعتلا بزرگ جنبش ملی و اسلامی توده به شکل دیگر تبارز می‌یابد انعکاس یک موضع در دو شرایط تاریخی است. در جنبش ما عناصر زیادی بعلت فروکش جنبش از توده‌ها مایوس شدند و اینک در دوران اعتلا جنبش توده‌ها از مارکسیسم مایوس گشته‌اند. چنانکه شکل اولی این گرایش نمیتوانست منعکس کننده واقعیت آنزمان باشد، شکل کنونی این گرایش نیز با وجود پیچیدگی اوضاع، واقعیت امروز را نمیتواند منعکس کند.

برخلاف این گرایش میرنده، جنبش مارکسیستی در راه اصولی خود متشکل‌تر و یکپارچه‌تر به‌پیش میرود و آینده تابناکی را بشارت میدهد. علیرغم این نظرکه گویا جنبش توده‌ها درمقابل مارکسیسم میباشد، دونیم سال جنگ مقاومت نشان داده است که جنبش مارکسیستی بهتر از هر زمانی دیگر در طول حیات خود، در کشورما از نظر کیفیت تکامل نموده است. این تکامل چیزی نبوده جز ثمره جنبش توده‌ها و تلفیق نسبی جنبش مارکسیستی با آن. این جنبش توده‌هاست که باعث شکوفایی بیشتر جنبش مارکسیستی خواهد شد. این ضرورت عینی جنبش توده‌هاست که محملی برای سرعت بخشیدن پروسه ایجاد پیشاهنگ و رهبری واحد توده‌ها میباشد. حزب پرولتاریا حتما و ضرورتا ایجاد میگردد. و جنبش توفانی ملت‌ما خود صحه‌ای دیگر بر احکام فناناپذیر مارکسیسم میباشد.

کتابی و مجرد میداند. آن یکی مارکسیسم رااحکام مجرد و غیرانطباق دانسته از جنبش‌های مذهبی توده‌هافاصله میگیردوآن دیگری مارکسیسم را دگم‌های "مترود" و غیرقابل انطباق فکرکرده به‌رد کامل مارکسیسم دست زده و به دنباله‌رو جنبش عمومی بدل میسازد.

هردوگرایش تناسب میان کاردمکراتیک و سوسیالیستی رادرک نمیکنند. گرایش"چپ" درفعالیت‌های سیاسی خود کار سوسیالیستی را عمده میسازد نه تنها در درون سازمان بلکه‌در فعالیت‌های بیرون سازمانی و توده‌ای. گرایش راست کارسوسیالیستی را نه تنها در فعالیت بیرونی بلکه در مناسبات درون سازمانی و برنامه‌ای خود نیز نفی میکند.

م.ل اندیشه مائوتسه دون علم رهایی پرولتاریا و توده‌هاست. مجرد نیست زنده است و قابل انطباق درهرشرایطی.م.ل اندیشه مائوتسه‌دون اشکال مبارزه را محدود و محصور به یک شکل نمیسازد و به‌علمی‌ترین طرزی اشکال‌مبارزاتی، واقعیت‌های جامعه، خصوصیت فرهنگی ـ مذهبی ـ روانی.. رابطور مشخص تحلیل نموده و راه صحیح تغییر آنرا بازتاب میکند.

"مارکسیسم دگماتیک‌مارکسیسم نیست بلکه ضد مارکسیسم است"(مائو تسه‌دون) م.ل‌ها باید م.ل اندیشه مائوتسه دون رابا واقعیت‌های جنبش کشورخود منطبق سازند. این انطباق باید در همسویی بااین جنبش‌ها و تقویت آن باشد.م.ل‌ها نباید آنچنان اشتباهی کنند که نیروهای سیاسی با سلاح مذهب بام.ل‌ها به‌جنگ بروندوآنها را ازاین جنبش منفرد سازند. برعکس م.ل‌ها حتی باید دربخشهائی‌که فاتالیسم مذهبی نیز مسلط است فعالیت نموده، و مبارزه خود را درآن بخش‌ها وفق دهند. م.ل‌ها باید با درایت و هوشیاری ـ بادید طولانی وواقع بینی ماتریالیستی وضعیت جنبش‌ها را درک نموده و سیاست‌های صحیح اتخاذ کنند که‌نه‌تنها منفرد نشوند بلکه پیوند فشرده بااین جنبش‌ها و توده‌های شرکت کننده یافته و قدم بقدم آنها را در راه راستین هدایت کنند. به مسئله مذهب باید برخورد ماتریالیستی داشت‌و بمثابه عقاید توده‌ها به‌آن احترام بسیار گذاشت و رعایت کرد.

باید تناسب صحیح میان کار سوسیالیستی و دمکراتیک رایافت تابه

مطلق ساختن هیچ یک آن نغلطیم . در فعالیت توده‌ای ، در کارتبلیغاتی ، در کار جبهه‌واحدی . . . و درتمام کارهای دمکراتیک بادرنظر داشت جنبه‌های اسلامی آن عمل‌کنیم زیرا بدون این روش ممکن نیست توده‌ها را بسیج ساخت ، آگاهی سیاسی آنها را ارتقاء داد و گام‌های درستی در راه انقلاب گذاشت . باید در فعالیت جبهه‌واحدی با صداقت و فداکاری نشان داد که مارکسیست‌های واقعی درجهت وحدت بانیروهای مذهبی برای کسب استقلال احترام عمیقی به عقاید مردم خود دارند و این احترام مانند رویزیونیست‌ها ناشی از فریبکاری نبوده بلکه برمبنای تحلیل از ماهیت اسلام که بعنوان درفش جنبش ملی ما در اهتزاز است میباشد .

ماباید جدا بکوشیم مرز خودرابا مبارزه علیه‌مذهب (آنتی‌کلریکالیسم) و لیبرالیسم بورژوازی که از تعصب مذهبی‌ترس دارد جدا کنیم "ممنوع کردن مذهب کار سوسیالیست‌ها نیست بلکه کار دیکتاتورهای از نوع بیسمارک است". (ف .انگلس) . سازمان ما این تناسب را بصورت صحیح درک کرده و با نیروهای اسلامی ، جبهه‌ای را ساخت و درتبلیغات خود سطح توده‌ها و جنبه‌های اسلامی جنبش را درنظر داشت . اما کار سوسیالیستی نیز وجود دارد و آن بطور عمده در درون سازمان و دررابطه نیروهای مترقی‌م .ل و عده‌ای محدود کارگران مطرح میباشند . باید در درون سازمان به آموزش م .ل اندیشه مائوتسه‌دون پرداخت باید به تحلیل اوضاع و رویدادها از این موضع دست زد زیرا افکار هدایت کننده و کلیه فعالیت‌های مارام .ل اندیشه مائو تسه‌دون میسازد . درکار دمکراتیک نیز از این‌موضع شرکت میشود . بادرنظر داشت اوضاع و تلفیق م .ل.اندیشه مائوتسه‌دون براین اوضاع، درون صحیح توده‌ها، تحلیل اوضاع مشخص شناخت خصوصیات همان بکاربرد م .ل اندیشه مائوتسه‌دون با شرایط مشخص است که لیبرالیسم بورژوازی و دمکراتیسم خرده‌بورژوازی . هرچه یک سازمان‌م .ل‌در درون از پایه محکم تئوریک م .ل برخوردار باشد و دربکاربردم .ل‌براوضاع مهارت داشته باشد دراینصورت شرکت در جنبش اسلامی و دمکراتیک نمیتواند سازمان رابه دنباله روخود مبدل سازد دراین صورت سازمان م .ل استقلال پرولتاریا را از لحاظ

ایدئولوژیک سیاسی سازمانی ، اسلوب و سبک‌کار دراین جنبش عظیم و بغرنج محفوظ نگهداشته و بخوبی قادر است م .ل رابرشرایط تلفیق داده و از سطح موجود جنبش حرکت کرده هیچ باکی نداشته باشد . اگر دمکراتیسم پرولتاریا بادمکراتیسم سایر طبقات درزمینه‌هایی هم‌آهنگی یابد، زیرااین هم‌آهنگی امتزاج دمکراتیسم پرولتاریا بادمکراتیسم سایرطبقات را درپی‌نخواهد داشت و ضمن وحدت مرز تمایز خودرانیز بادمکراتیسم سایرطبقات خواهد کشید . این مرز تمایز جنبش را نیرومندتر خواهد ساخت . زیرادمکراتیسم سایر طبقات به "عقب‌مینگرد" و نمایندگان سایر طبقات برای سازش مستعدتر هستند و قاطعیت ندارند .

این دمکراتیسم پرولتاریاست که به‌پیش میرود و بقای جنبش را تضمین میکند . درشرایط کنونی مثلا هماهنگی باشعار جمهوری اسلامی که‌هم‌آهنگی دمکراتیسم پرولتاریا را با دمکراتیسم سایر طبقات نشان میدهد ، با طرح شعارهایی از قبیل استقلال کامل ، برقراری دمکراسی (هم‌درزمینه مناسبات بین نیروها و هم‌درزمینه منافع‌اکثریت) ،رفاه‌مردم ، برجسته‌ساختن نقش توده‌ها ، مبارزه علیه گرایش‌های عقب‌گراو مسایل بیشمار دیگر ، مرز تمایز دمکراتیسم پرولتاریا با دمکراتیسم سائر طبقات روشن میگردد .

از جهت دیگر باید آنچه توده‌های مردم خواستارند ، از سطح آنها حرکت صورت‌گیرد . سازمان و حزبی که قادر به کمک ، پشتیبانی و هدایت مردم‌است میتواند پیروز باشد .

نیروهای انقلاب وضد انقلاب

(استراتژی و تاکتیک)

استراتژی انقلابی باید این پرسش ها را پاسخ گوید: وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن. دشمنان ما کیانند و جهت اصلی ضربه انقلاب کدام است؟

نقشه تحقق این استراتژی باید تدوین شود که طی آن نیروهای محرکه متمرکز گردند، متحدین و دوستان جلب شوند، از تضادهای درون‌دشمن هوشیارانه استفاده شود تا هرچه بیشتر دشمن به انزوا کشیده شود و ضربه اصلی بر او دقیقتر، همه‌جانبه‌تر و تعیین‌کننده‌تر واردآید.

انجام چنین وظایفی فقط از عهده حزب رزمنده پرولتاریا ساخته است که متکی باشد بر وحدت کارگر و دهقان، چنین حزبی باید از طبقات مختلف جامعه و موقعیت و دورنمای هریک از آنها ارزیابی دقیق و مشخص داشته باشد تا مشی استراتژیک خودرا فقط بر مبنای آن بتواند استوار بسازد.

بخاطر پاسخ به این همه‌پرسش‌ها باید نخست خصلت جامعه را درک کرد تا وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن، دشمنان، متحدین و نیروهای محرکه انقلاب درک شوند.

جامعه ما که در تاریخ دوصدسال تحولاتی کندی رادیده، بخصوص پس از جنگ جهانی دوم دیگر یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی بوده است. که از یکسو مورد چپاول، و غارت امپریالیست‌های گوناگون قرار داشت و از سوی دیگر توده‌های زحمتکش بارگران فئودالها رابدوش میکشیدند.

ولی پس از تهاجم مسالمت‌آمیز سوسیال امپریالیسم، این امپریالیسم نوخاسته که قدم‌بقدم درکشور ما نفوذ میکند و سپس بخاطر امیال هژمونیستی جهانی‌اش کشور را مورد تهاجم قرار میدهد. پس از اشغال وسیع نظامی سوسیال امپریالیسم، جامعه مایک جامعه مستعمراتی، نیمه‌فئودالی است که سخت زیرفشار غول نظامی امپریالیسم‌روسیه دست وپامیزند. تمام اهرمهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی جامعه مستقیما بدست فاشیستهای روسی

است . منابع زیرزمینی ، نیروی انسانی و محصولات کشور را وسیعا غارت میکند . حکومت دست‌نشانده فقط بازیچه بی‌اختیاری بدست‌آنهاست . اردوی افغانستان به‌اراده روس‌ها باید عمل کند و آموزش و پرورش دیگر کاملا روسی است . سیلی از جوانان رابه روسیه می‌برند تا وابستگان حقیری پرورش دهند . افغانستان زیرچکمه‌های خونین بیش از صدهزارنفر عسکر روسی دست‌وپا میزند ازحق حاکمیت محروم‌است ، تمامیت ارضی‌اش پامال شده‌و استقلالش از میان رفته است .

همچنین در روستاهای کشور مناسبات فئودالی حاکم است ودهقانان و زحمتکشان روستایی ستم فئودالی را نیز میکشند .

وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن :

از آنجائیکه جامعه‌ما مستعمراتی و نیمه‌فئودالی است بناء دو تضاد اساسی تضادکل ملت با متجاوزین فاشیست روسیه، وتضاددهقانان و زحمتکشان روستایی با مالکان ارضی فئودال مشخصه جامعه ماست که انقلاب ما باید ایندو تضاد اساسی را حل کند .

از اینرو انقلاب ما یک انقلاب ملی و دموکراتیک توده‌ای است . این انقلاب ملی‌است بخاطر اینکه مبارزه علیه فاشیستهای میلیتاریست سوسیال امپریالیسم رابفرجام رسانده و آزادی ملی و استقلال کشوررا بدست می‌آرد . دموکراتیک توده‌ای‌است زیرا مسئله زمین را بسود زحمتکشان حل میکند . یابه عبارت دیگر وظیفه انقلابی ما سرنگونی متجاوزین روسی و نوکران او و بخاطر کسب استقلال‌ملی ، تبدیل کشور مستعمره ـ نیمه‌فئودالی به کشور حقیقتا مستقل و ملی‌وحل مسئله زمین درجهت دمکراسی کردن جامعه میباشد . هردوی این وظایف بطور لاینفکی دررابطه باهم‌اند . ولی مسئله مهمی که در برابر ماقرار دارد تناسب ایندو وظیفه است . تناسب میان مبارزه ملی (مبارزه علیه قوای سوسیال امپریالیسم و نوکران او) ووظایف دمکراتیک (مبارزه علیه مالکان فئودال است) . دراین‌تناسب مبارزه علیه تجاوزکاران امپریالیسم اتحاد شوروی عمده است ووظایف مبارزه ضد فئودالی تابع آن .

درشرایط تهاجم همه جانبه وخطرناک سوسیال امپریالیسم ایندو وظیفه

(مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فئودالی) رانباید همزمان و به موازات هم به‌پیش برد. زیراسوسیال امپریالیسم قوی‌ترین، خطرناکترین، خونخوار-ترین دشمن ملت ماست. بناء تا آنزمانیکه آنها مستقیما کشور ما را در اشغال نظامی خود دارند، دشمن مشخص استراتژیک است و دراین مرحله استراتژیک عمده‌ترین واصلی‌ترین دشمن ملت و جامعه ماست. فقط پس از برانداختن این دشمن خطرناک و کسب استقلال ملی است که شعارهای دمکراتیک (مسایل مربوط به دمکراسی کردن جامعه) و حل مسئله زمین بطور کلی ممکن گردیده و جنبه عملی می‌یابد.

بزبان دیگر اول باید خاک وطن را آزادکرد، بعد خاک دهقانان را. اما جهت دوم دمکراسی یعنی حفظ آزادی درمناسبات بین‌نیروها، نمیتواند به آینده محول گردد. مراعات دمکراسی در مناسبات بین نیروهای سیاسی به پیشبرد جنگ ملی کمک میکند و وحدت سرتاسری را تضمین می‌نماید. رد این دمکراسی و عدم مبارزه دراین راه جنبش مقاومت را تضعیف میکند. پشتیبانی وعدم پشتیبانی از مراعات دمکراسی در مناسبات، نیروهای سیاسی را در قاطعیت یا عدم قاطعیت‌شان در جنبش مقاومت می‌آزماید. آن نیروهایی که مخالف دمکراسی میباشند، نیروهای وابسته (وحتی مشکوک) ویا نیروهای جاه طلب‌اند.

این درست است که دوتضاد اساسی درجامعه وجود دارد که باید حل شوند. دودشمن است که سرنگون شوند. لکن دراین مرحله که تجاوز خطرناک سوسیال امپریالیسم جهانخوار صورت گرفته، وظیفه‌ضد فئودالی تابع وظیفه ضد امپریالیستی بوده‌ودراین مرحله تمام تضادهای دیگر به عقب میروند و جای غیرعمده را میگیرند. وباید کلیه نیروها را طی جبهه متحد ملی علیه متهاجمین، متحد ساخت. از همینجاست که سیاست عمومی ما دراین مرحله استراتژیک سیاست جبهه واحدی است در جهت وحدت تمام نیروهای ضد تجاوز. هرقدر به انجام این‌وظیفه‌خود موفق باشیم همانقدر وضع انقلاب ما بهتر میگردد.

اشتباه دربرخورد به تضادهای جامعه بخصوص تضادهای اساسی جامعه

اشتباه استراتژیک است و ناشی از عدم درک استراتژی انقلابی مرحله کنونی انقلاب ماست. چنین اشتباهی زیان‌های فراوانی به‌انقلاب وارد میسازد. و اما باید تذکر داد که در پروسه پیشرفت انقلاب برای رفع نیازمندیهای انقلاب ملی و دمکراتیک و تحکیم اتحاد کارگران و دهقانان لحظه‌ای فرا میرسد که باید دست به‌رفرم ارضی زد اما این رفرم ارضی قدم بقدم طی مراحل و با شیوه‌های معین و خاص انجام خواهد شد.

مانند ضبط زمین‌های دولتی، تقلیل بهره‌مالکانه... و باز این رفرم ارضی نظر به مناطق و نظربه شرایط فرق خواهد کردو سیاست عمومی ضد فئودالی یکسان‌نخواهد بود (واین فقط زمانی است‌که حزب نیرومند پرولتاریا رهبری بخش‌هایی از مناطق راداشته باشد و رفرم ارضی مانع درراه انقلاب ملی نگردد).

مراعات تناسب بین دووظیفه اساسی دراین‌مرحله‌دارای اهمیت حیاتی میباشد. تهاجم روسیه، ضرورت مبرم و خواستهای عینی و ذهنی جامعه ما و نیروهای شرکت کننده در جنبش مقاومت نشان میدهد که مرحله انقلاب دمکراتیک نوین در کشور ما خود به دو مرحله تقسیم میشود. دومرحله‌ایکه ضمن پیوستگی دارای دواستراتژی مرحله‌ای بوده و وجودتشابه و پیوستگی از یکطرف و تفاوت‌ها از طرف دیگر شاخص آنهاست. مرحله اول یا مرحله کنونی مرحله انقلاب ملی است که درآن کسب استقلال ملی هدف اساسی و مبارزه برای دمکراسی جنبه تابع دارد. درمرحله دوم دمکراسی کردن جامعه وظیفه اصلی بوده و مبارزه ملی در شکل تحکیم استقلال ملی تجسم می‌یابد. در مرحله کنونی وسیعترین نیروهای سیاسی جامعه که مخالف تجاوز روسیه‌اند، در وحدت قرار میگیرند، امادرمرحله دوم صرف آن نیروهای سهمُ می‌گیرند که خواهان دمکراسی اجتماعی باشند.

برای رسیدن به آخر مرحله اول دو امکان وجود دارد:

۱ ـ اینکه پرولتاریا از خود لیاقت و شایستگی بیشتر نشان دهد و بابه دست آوردن رهبری این جنبش آنرا به پیروزی برساند و بدون توقف به مرحله دوم رهنمون سازد.

۲ـ اینکه نیروهای سیاسی ، مذهبی ثمره انقلاب را غصب کنند .

تاریخ و پراتیک دونیم‌سال جنبش مقاومت ما نشان داده است که بورژوازی و نیروهای سیاسی موجود قادر نیستندجنبش مقاومت ملت ما را تا استقلال کامل رهبری نمایند . دراین رابطه وظایف پرولتاریا چنین خواهد بود : در صورتیکه اکثریت ملت تحت رهبری پرولتاریا متحد گردند ، بلافاصله بعداز کسب استقلال ملی به دمکراسی کردن جامعه در اشکال ، سطوح و میزان‌ـ های مختلف پرداخته خواهدشد . اما در صورتیکه پرولتاریا قادر نگردد تا در رهبری انقلاب ملی قرار گیرد ، بازهم به‌مبارزه خوددرراه تحکیم استقلال ملی و مبارزه در راه دمکراسی خواهد پرداخت . پرولتاریا در این زمینه از مبارزه ملی کلیه نیروهایی که خواهان استقلال باشند و از مبارزه کلیه نیروهابرای دمکراسی پشتیبانی خواهد کرد . اما این پشتیبانی نباید مانعی در راه اهداف پرولتاریا باشد .

پرولتاریا پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین نیز وحدت رادرمقابل نیروهای دیگر قرار خواهد داد . تاخودرا همراه با تحولات حاصله بسازند . این پرولتاریا نخواهد بودکه‌وحدت خودرا با دیگران برهم‌زند ، وحدت یابرهم‌خوردن وحدت مربوط به برخورد نیروهای دیگر است که در سیر حرکت تاریخی پرولتاریا درمراحل گوناگون چه موضعی اتخاذمی‌کنند .

واما دورنمای هر دومراجل انقلاب‌کنونی که یک انقلاب ملی و دمکراتیک توده‌ای است بنابرعوامل تاریخی اجتماعی و سیاسی معین در شکل اسلامی خود عرض وجود کرده است . چنانچه انقلاب جاری کشور تحت رهبری حزب طبقه کارگر به اتکاء وحدت کارگرـ دهقانان قرار گیرد ، باوجود شکل اسلامی خود دارای مضمون عمیقا ملی و دمکراتیک است و بدون‌اینکه مرحله سرمایه‌داری رابگذراند به سوسیالیسم گذار کند . مرحله دمکراسی‌نوین با شرکت اکثریت ملت و طبقات انقلابی باید به پختگی خود برسد که به سوسیالیسم گذار کند . و اما باید تاکید کرد که چگونگی گذار به سوسیالسم در کشور ما خصوصیات خودرا خواهد داشت و این خصوصیات از خصوصیات تاریخی ، فرهنگی ، اجتماعی ملت ما مایه خواهد گرفت . بدلیل آنکه گذار به

سوسیالیسم کاریست که فقط در آینده‌ها ممکن است و باید بادرنظرداشت اوضاع حل و فصل شود ، فعلا یک شکل یا شیوه معین را پیش بینی کردن و دور از واقعیت و ذهنیگرایی است ولی آنچه میتوان گفت اینکه باید جریانات عینی رادراین مدت مطالعه کرد و از گونه ذهنیگرایی و چپ‌روی پرهیز کرد زیرا برخورد کنونی ما در سیر آتی انقلاب نقش اساسی دارد . انقلاب ما بغرنج است و باید آنرا متکی بر تحلیل واقعیات عینی به‌پیش‌برد .

دشمنان انقلاب ما کیانند و جهت اصلی ضربه انقلاب کدام است ؟
بنابر تحلیل بالا ، دراین مرحله استراتژیک دشمن استراتژیک ، مشخص و بلاواسطه ، دشمن اصلی ودرجه یک قوای نظامی اشغالگر روسیه‌است با نوکران سرسپرده داخلی آنها ("خلق" و "پرچم" وغیره .) استراتژی انقلابی آنست که کلیه نیروهای ضد تجاوز را متحد ساخته و اصلی‌ترین ضربه رابه این دشمن مشخص وارد سازد . بناء جهت اصلی ضربه انقلاب ، میلیتاریست‌های متجاوز روسی و نوکران "پرچمی" و "خلقی" و سایر نیروهای ذخیره آنست . از اینرو انقلاب ما عمدتا یک انقلاب ملی است یا بعبارهٔ دیگر جنبه ملی انقلاب ما نسبت به جنبه دمکراتیک آن عمده است .

چه سیاستی داریم دربرابر مالکان ارضی فئودال و بورژوازی کمپرادور؟
درارابطه با مالکان ارضی فئودال :
زمینداران کشورما (بخصوص متوسط و کوچک) درجنگ‌های استقلال طلبانه و ضدبیگانه سنت مبارزه دارند و در این جنگ به اشکال مختلف شرکت داشته‌اند .

پس از اشغال نظامی کشور توسط سوسیال امپریالیسم روسیه و اوجگیری جنبش ملی ، به استثنای عده‌ای از آنها اکثریت در این جنبش شرکت دارند . تاآنجا که شرکت دارند از جمله متحدین انقلاب محسوب میشوند . منتها از متحدین موقتی .

دراین مرحله استراتژیک انقلاب که باید تمام نیروهای ضدبیگانه را متحد ساخت نباید سیاست نابودی مالکان ارضی رابه مثابه یک طبقه درپیش گرفت . امابخش‌ها ویا عناصری از آنها در جریان پیشرفت انقلاب باید

سرنگون شوند و اراضی و اموال‌شان بسود انقلاب مصادره گردد. ولی فقط آنهائیکه تسلیم‌تجاوز کاران میگردند. به اینصورت میان فئودال‌ها باید فرق گذاشت و فرق آنها بنابر مواضع آنها در برابر تجاوزکاران صورت میگیرد. اما این برخورد به معنی اتخاذ سیاست عمومی دربرابر مالکان ارضی نیست. باید مرتجع‌ترین فئودال‌هارا منفرد ساخت تاباروس‌های متجاوزیکجا سرنگون گردند.

این سیاست‌ها بخاطر تجرید مرتجع‌ترین وخودفروخته‌ترین آنها، به خاطر ازبین بردن مقاومت آنها و جلب آن مالکان ارضی‌و زمین دارانیستکه درجنگ مقاومت شرکت میورزند می‌باشد.

سوسیال امپریالیسم و نوکران او تازه‌به نتایجی رسیده‌اند و در تلاش هستند (بخصوص بوسیله نیروهای ذخیره‌اش) که فئودال‌ها و سران اقوام و قبایل را بخدمت بگیرند. سیاست ما باید عبارت باشد از:

کشاندن آنها به جنگ مقاومت و تا وقتیکه علیه تجاوز بیگانه قرار دارند باآنها سیاست جبهه‌واحدی داریم. اما زمانیکه درصف آنها قرار گرفتند باید با متجاوزین یکجا درهم کوبیده شوند.

دررابطه بابورژوازی کمپرادور:

این طبقه زائده ودست پرورده مستقیم امپریالیسم است. بورژوازی کمپرادور از همان اوان نفوذ اقتصادی روسیه در بخش اقتصاد دولتی منافع خودرادرخطر می‌دید.

بناء تضاد آنها درواقع انعکاس تضاد میان کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیسم شوروی است.

بناء این طبقه از موضع کشورهای امپر یالیستی با متجاوزین روسی از در مخالفت پیش میاید. این طبقه دراین لحظه از نظر اقتصادی و قدرت سیاسی در مجموع خلع سلاح شده و شکست خورده است. از اینرو ازمتحدین موقتی و مشروط انقلاب است. باشناخت موقعیت آنها باید ازین تضاد استفاده گردد. بایدمتذکر شد که درانقلاب ملی و دمکراتیک بورژوازی کمپرادور به‌مثابه یک طبقه از میان برداشته میشود. وحدت باآنها در لحظه کنونی، تا زمانیکه تجاوز روسیه دفع نگردیده و خواهان مقاومت میباشند یک وحدت موقتی، و مشروط

است . اینکه انقلاب ما با تمام بغرنجی‌اش چه سیری بخود می‌گیرد و چه حوادثی را می‌بیند وچه تغییراتی در جناح ملت ، دراردوگاه ضدانقلاب و در اوضاع جهانی رخ میدهد از قبل نمیتوان پیش بینی کرد.آنچه رادراین لحظه میتوان تعیین کرد و درلحظه بعد میتواند تغییر بکند . در مورد اینده ما فقط دراین لحظه‌سیاست‌های کلی خودرا میتوانیم تعیین کنیم وبس. سیاست‌های مشخص، رهنمود وشعارها را در جریان پیشرفت پراتیک انقلاب و جمعبندی آن میتوان تعیین کرد .

نیروهای محرکه انقلاب

اساسی‌ترین بخش نیروهای این مرحله انقلاب که وظیفه درهم شکستن تجاوز روسیه و کسب استقلال را بطور عمده به عهده دارند عبارتند از چهار طبقه : طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده‌بورژوازی شهری و بورژوازی ملی .

باوجود نقش اساسی این چهار طبقه ، مفهوم خلق دراین مرحله شامل کلیه نیروهای طبقاتی و سیاسی میشود که علیه امپریالیسم روس می‌جنگند . اما درک نیروهای محرکه انقلاب دمکراتیک‌نوین که عبارت از چهار طبقه‌ذکر شده میباشد ،درمرحله کنونی بمثابه بخش‌های اصلی و بخش‌های قابل اعتماد، اهمیت بسیار دارد . زیرا بادرک آن قادر خواهیم شد مسئله مربوط به تاکتیک های اساسی انقلاب را بفهمیم .

طبقه‌کارگر :

طبقه کارگر افغانستان بارشد مناسبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم بخصوص با تقویت سرمایه‌داری دولتی بوسیله سوسیال امپریالیسم و کشورهای امپریالیستی ، از لحاظ کمیت افزایش یافته‌است . تعداد کارگران کشور در حدود دوصدهزار میباشد . (البته در جریان دونیم سال مقاومت تغییراتی در مراکزتولیدی نیز بوقوع پیوسته است . تعداد زیادی از کارگران به شهادت رسیده، تعدادی زندانی‌شده، تعدادی‌دست‌به مهاجرت زده و تعدادی هم به صفوف مقاومت و بجبهات پیوسته‌اند . ولی‌این تغییرات مانع از آن نمیگردد که

تعداد طبقه کارگر کمتراز رقم قبل از کودتای ۷ثور شمرده شود .) کارگران کشور ما زیرستم چندلایه‌ای قرار دارند و محروم‌ترین طبقه جامعه افغانستان میباشد . این طبقه چون با وسایل مدرن تولید سروکاردارد ، قابلیت تشکل ، انضباط وفراگرفتن آگاهی سیاسی رابیشتردارد . پرولتاریای افغانستان هنوز به خودآگاهی طبقاتی نرسیده ، و هنوز بمثابه‌یک طبقه مستقل بخاطر ایفای نقش تاریخی خود پابعرصه وجود نگذاشته است . زیرا هنوز حزب مارکسیستی که وظیفه رهبری پرولتاریا را دربسررساندن رسالت او بعهده دارد،در برابر تمام احزاب دیگر قدعلم نکرده‌است .

نخستین نمودارهای جنبش کارگران در کشور تحت تاثیر جنبش انقلابی روشنفکران طی اواخر سالهای ۱۳۴۰ ، رژیم آنزمان رابه لرزه انداخت . تقریبا دراکثریت مجامع کارگری اعتصابات ، مظاهرات پردامنه‌ومارش‌های بزرگی پدید گشت و تا اوایل سالهای ۱۳۵۰ بصورت پراکنده ادامه پیدا کرد . پس از کودتای ۷ثور و تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم جنبش کارگران بعنوان جزء از جنبش استقلال طلبانه ملت مادر مناطق مختلف در اشکال اعتصاب ،تحریم تخریب ، و غیره همچنان جریان دارد . باوجود آنکه تمام این حرکتهای کارگران در کشورنموداری از آگاهی ابتدایی آنهاست اما با وجود آن ، این آگاهی ، آگاهی سیاسی ـ طبقاتی پرولتاریائیت . جنبش مارکسیستی وظیفه دارد تا در راه آگاهی طبقاتی وسازماندهی پرولتاریا سعی بخرج دهد . کار دمکراتیک‌وکار سوسیالیستی (ازکار سوسیالیستی نباید تبلیغ برای سوسیالیسم رافهمید) رابه‌موازات هم به‌پیش برد تا آگاهی ملی و طبقاتی کارگران ارتقاء یابد .

باید به دامن زدن اعتصابات و رهبری صحیح آن پرداخت تا در این جریان کارگران به اهمیت مقاومت متشکل ، همبستگی طبقاتی و وحدت پی ببرند .

دراعتصابات و مبارزات روزانه کارگران باید از اصل "حق‌داشتن ، سود جستن ، و اندازه نگهداشتن" پیروی نمود .

کارگران‌پیوند طبیعی باروستاها دارند ، از اینرو توسط کارگران نیز

میتوان فعالیت‌های سیاسی و سازمانی را بین توده‌های دهقانی دهات انجام داد.

درصورتیکه اعتصاب کارگران به نمایشات ، مارش‌ها و قیام مسلحانه علیه نیروهای تجاوزگر و نوکرانش بدل شود،لازم است در راه سازماندهی‌صحیح این اشکال مبارزاتی کارگران،تلاش صورت گیرد. اما قیام تدارک دیده‌شده و هدایت شده کارگران موسسات صنعتی و غیره زحمتکشان شهر، زمانی از طرف ما باید برپاگردد که توازن نظامی‌سیاسی به سود ملت‌باشد و مستقیما در خدمت راه محاصره شهرها از طریق دهات قرار گیرد.

کارگران بطورکلی به سه دسته تقسیم میشوند، بخش پیشرو، میانه و عقب افتاده. سازمان ما تلاش خواهد کرد تا پیشروان رادرجریان مبارزه به صفوف خودجلب نموده، میانه‌هارابه‌سطح پیشروها ارتقاء داده و پشتیبانی عقب افتاده‌ها را در مبارزات کارگری جلب کند.

دهقانان:

دهقانان از آنجائیکه اکثریت نفوس جامعه ما را تشکیل میدهند و بعلت ستمی که‌می‌کشند و استثماری که میشوند نیروی عمده انقلاب ملی و دمکراتیک را می‌سازند. (بعلت وجود روابط مالداری دربخش‌هایی از کشورما ،در اینجا شبانان و مالداران کوچک و متوسط نیز جز دهقانان بحساب رفته‌اند). اصلاحات روسی باندهای "پرچم" و "خلق" که با اهداف ضدملی، تجاوزگرانه، سرکوب جنبش و بالاخره با ظواهر وسروصدای بسیار براه افتاد. نتوانست کوچکترین سهمی در راه نجات‌شان از قید، ستم اداکند و در مقابل، بیشتر خشم دهقانان را برانگیخت. دهقانان به‌چهارقشر تقسیم میشوند. دهقانان مرفه، میانه‌حال، قشرپائینی‌دهقانان میانه‌حال و فقیر (این تقسیم‌بندی در مجموع درمورد مناطق کوهستانی که روابط تولیدی، بیشترمالداری میباشند نیز صادق است.) درمیان این قشربندی دهقانان فقیر، قشر پائین دهقانان میانه‌حال و میانه‌حال اساسی‌ترین نیروی جنگ مقاومت ملی کنونی میباشند. آنها هم‌اکنون بطور عمده،بصورت خودبخودی و در مناطقی هم "تحت رهبری

متنفذین ، روحانیون ، سران اقوام ، قبایل و عشایر ، نیروهای مذهبی سیاسی و انقلابیون ،درگیر جنگ ملی‌اند .

دهقانان درپراتیک دوسال جنبش به ضعف‌های رهبری‌های موجود بطور نسبی رسیده‌اند . جنبش مارکسیستی و حزب طبقه کارگر درآینده با سیاست ـ های‌صحیح خود،خواهد توانست آنها را متشکل ساخته و تحت رهبری راستین خود قرار دهد . جنبش آنها همانند جنبش‌های دهقانی درطول تاریخ به پیروزی کامل نمیرسد مگرآنکه تحت هدایت حزب م .ل قرار گیرد . دهقانان متحد طبیعی ، وفادارترین و نزدیک‌ترین متحد طبقه کارگراند .

حزب مارکسیستی و جنبش مارکسیستی (تازمانیکه حزب‌بوجود نیامده) باید بطور عمده بر دهقانان تکیه کند ، آنها را آگاه ، متشکل و بسیج سازد و مبارزات کنونی آنها را در اشکال گوناگون آن سازماندهی نماید .

مسئله ملی درکشوری چون کشور ما یعنی مسئله دهقانان ، مبارزه ملی یعنی مبارزات دهقانان کشور . میلیونها دهقان در سراسر کشور آن نیروی‌اند که چنانچه تحت رهبری حزب م .ل درآینده‌قادرند درشعله‌های آتش خود سوسیال امپریالیسم متجاوز رابسوزانند .چنانکه هم اکنون جنبش خودبخودی آنها پشت روسیه را خم نموده است .

یکی از اساسی‌ترین مسائل انقلاب ملی و دمکراتیک کشور را وحدت طبقه کارگرودهقانان‌میسازد . وحدت این دو طبقه که بوسیله حزب م .ل صورت میگیرد آن استخوانبندی است که سایر نیروها به‌دورش‌جبهه وسیع را میتوانند تشکیل دهند .

خرده‌بورژوازی :

خرده‌بورژوازی شهری در کشورما اعم از روشنفکران ، اهل‌کسبه و پیشه‌وران سنت دیرینه مبارزه استقلال‌طلبانه ملی دارند . خرده‌بورژوازی‌در دو سال مبارزات کشور نقش شایسته‌ای ایفانموده است . اعتصابات پرشکوه دکانداران ، جوانان محصل و متعلم نشانه عظمت جنبش این طبقه است . خرده بورژوازی علیرغم خصلت دوگانه خود از آنجا که قربانی تجاوز شده

است از جمله نیروهای محرکه انقلاب ما و متحدین مطمئن پرولتاریا میباشد. جنبش مارکسیستی باید در بسیج و سازماندهی این طبقه به مثابه یک نیروی محرکه انقلاب سعی بخرج دهد. ایجاد سازمان‌های صنفی ـ توده‌ای از اقشار مختلف خرده‌بورژوازی یکی از وظایف مهم جنبش مارکسیستی در شرایط موجود و حزب طبقه کارگر در آینده‌است. "آنها تنها تحت رهبری پرولتاریا میتوانندبه آزادی نائل گردند." (مائو) ضعف‌شان اینست که به سادگی تحت تاثیر بورژوازی قرار میگیرند و اگرچه نفرت آنها بدشمن تخفیف نیافته، اما نیرومندی ظاهری دشمن آنها را دچار یاس میسازد.

لذا باید بکار تبلیغاتی و کار تشکیلاتی انقلابی بین آنها توجه کرد.

بورژوازی ملی :

این طبقه از اوان پیدایش خود از یکطرف تحت فشار بورژوازی کمپرادور و مناسبات کشورهای‌امپریالیستی با افغانستان و از طرف دیگر با نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی و"تقویت سکتور دولتی" تحت فشار قرارداشته و استثمار میشوند. از اینجاست خصلت انقلابی و مبارزه‌جویانه او علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم. این طبقه اکنون شامل تمام آن سرمایه‌دارانی میشود که دارای موءسسات صنعتی کوچک و شرکت‌های تجاری بوده و معروف به تجارت وتولیدات ملی میباشند، که مشخصه اصلی این سرمایه‌ها همانا انباشت مقداری کم سرمایه‌درداخل کشور است. این طبقه بخصوص پس از کودتای ۷ثور ضربت شدیدی خورده است. آینده آنها درشرایطی که جامعه ما در اشغال روسیه‌است، کاملا تاریک و سیاه میباشد. امروز اهمیت نمایندگان سیاسی آنها در جنبش مشهود است. بخشی از نیروهای مذهبی و نیروهای ناسیونالیست و دمکرات، به نحوی از جمله نمایندگان سیاسی این طبقه محسوب میشوند، که درجنبش مقاومت اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارند.

بورژوازی ملی اگرچه رشته پیوندهائی با کشورهای سرمایه‌داری و فئودالیسم دارد و طبقه کارگر را استثمار میکند و باوجود خصلت دوگانه آن یکی از نیروهای تحول طلب و ضدتجاوز بیگانه بوده و جز نیروهای خلق بشمار می‌آید. بخصوص که نمایندگان سیاسی آنها در جنبش کنونی ملی

میتواند بعنوان عامل مثبتی درجهت ایجاد وحدت ملی سهم مهمی ادانمایند. طبقه کارگر و پیشاهنگ او (ودرشرایط کنونی جنبش مارکسیستی) باید با این طبقه و نیروهای سیاسی او دریک جبهه متحد شده و در راه کسب استقلال مبارزه مشترک نماید.

بورژوازی ملی فقط برمبنای وحدت استوار کارگران و دهقانان میتواند تحت رهبری حزب پرولتاریا قرار گیرد. ولی دراوضاع کنونی که شرایط برای تامین رهبری بر بورژوازی آماده نیست. بخاطر پیشبرد جنبش مقاومت و پیوند باتوده‌ها و در آخرین تحلیل فراهم‌آوری زمینه برای تأمین رهبری از نظردراز مدت، بوجود آوردن وحدت با این طبقه یک امر انقلابی است.

نیروهای سیاسی واجتماعی

۱ – نیروهای سیاسی

نیروهای سیاسی مذهبی :

با آنکه نیروی عمده جنگ مقاومت ملی ما را مردم مناطق مختلف می‌سازد که به صورت جبهات محلی ، قومی و در مجموع خود بخودی ، جنگ کنونی ضد روسی را به پیش می‌برند ، اما نیروهای سیاسی به صورت جبهات احزاب و سازمان‌ها نیز نقش مهمی در انقلاب ملی دارند. در زمره این نیروهای سیاسی ، نیروهای سیاسی مذهبی از همه بزرگتر بوده ، دارای امکانات و ساحه فعالیت وسیعتر می‌باشند. این نیروها تمام کمک‌های بین المللی را بخود اختصاص داده و از پشتیبانی دولت‌ها بخصوص دولتهای اسلامی همسایه برخوردارند.

مبارزه آنها بطور عمده چریکی و سیار است. جبهات و مناطق آزاد شده مربوط آنها ثمره کار تدارکاتی و عملی ساختن نقشه‌های آنها نیست. آنها با استفاده از کمبود رهبری جبهاتی که به صورت خود بخودی بر علیه دشمن گشوده شده‌اند و استفاده از نیازمندی های این جبهات برای مهمات ، اسلحه و غیره آنها را مجبور می‌سازند که در تملک سیاسی آنها در آیند. اما برخورد کلیه نیروهای مذهبی و امکانات شان همسان نیست و گرایشهای گوناگونی در آنها به مشاهده می‌رسد. وحدت و انشعاب ، تصادم و مصالحه ، شاخص عمومی این نیروهاست.

این نیروها با تمام بی ثباتی و بی شکلی خود یکی از اجزاء جنبش مقاومت ملی را می‌سازند که بدون توجه به نقش و تعیین جایگاه و موقعیت سیاسی ـ اجتماعی آنها نمی‌توان سیاست های درستی در قبال آنها برگزید.

قشر بندی درونی جنبش مذهبی :

جنبش مذهبی یک طبقه معین جامعه و یا یک نیروی مافوق طبقات نیست ، بلکه خود مجموعه‌ای از نمایندگان سیاسی طبقات مختلف ، با دور نماهای گوناگون سیاسی می‌باشد . دیدن این جنبش بعنوان یک نیروی مطلق ولایتجزا ما را به راست روی و یا " چپ " روی کشانده ، و از اصلی که تمام پدیده‌های جامعه را طبقاتی می‌بینند ، بیگانه می‌سازد . با توجه به صبغه مذهبی جنبش کنونی آشکار می‌گردد که اکثریت طبقات ، به علت سابقه کوتاه جنبش سیاسی شان ، ترجیح داده‌اند که منافع شان را در لباس مذهب و با تطابق دادن با مذهب بیان دارند .

جنبش مذهبی کنونی به بخش های مختلفی تقسیم می‌شود :

جناح راست :

در این بخش روسای قبایل و اقوام ، روحانیون متنفذ محلی ، روحانیون اشرافی ، متنفذین محلی ، مالکان ارضی ، بورژواهای کمپرادور ، بیروکراتهای بزرگ ، شخصیت‌های سیاسی مربوط طبقات حاکمه سابق و غیره شامل‌اند . اما این بخش از نظر گرایشهای سیاسی مختلف درونی آن ، خود به دو بخش تقسیم می‌شود ، دو بخش که از نظر ترکیب در مجموع شامل تمام نیروهای متذکره بالا می‌گردند ، اما از نظر تناسب و عمدگی و سهم نیروهای بالا ، هر بخش از نظر مشخصات از همدیگر متمایز می‌گردند .

جناح راست به بخش های زیر تقسیم می‌گردد :

- بخش سر سختان
- بخش لیبرالها

بخش سر سختان :

اکثریت این بخش را متعصبین مذهبی می‌سازند. خواستهای آنها یک حکومت اسلامی * از طریق جبر و زور است، که در آن حتی از مشروطیت بورژوازی خبری نیست. آنها در فکر برگشت قدرت بلا مانع خود هستند. در شعارهای آنها اگر چه استقلال مطرح است اما از منافع توده‌های ملیونی به جز وعده یک حکومت مذهبی که در آن استبداد و مطلقیت قدرت آنها تجلی می می‌یابد علایمی به چشم نمی‌خورد. آنها با آنکه حتی در شرایط جنگ کنونی بهترین و مرفه‌ترین زندگی را دارند ولی به توده‌های مردم زندگی در فقر و فاقه را ارزانی می‌دارند.

این بخش با وجود آنکه در جنگ ضد روسی شرکت جسته است و نقشی ایفاء می‌کند، عقب مانده‌ترین و عقب گراترین بخش جنبش مقاومت ضد روسی کشور را تشکیل می‌دهد. این بخش از وحدت ملی ترس دارد. در این بخش وزنه مالکان ارضی، متفذین محلی، رؤسای قبایل و اقوام، روحانیون متنفذ محلی سنگین تر و تعیین کننده‌تر از سایرین است. اینان تمایلاتی به کشورهای خارجی دارند، و رژیم‌های استبدادی و مطلقه اسلامی را در جهان نمونه رژیمی می‌شناسند که خود در صدد بر قراری آن می‌باشند.

---

* بعضی‌ها مارا متهم میکنند که پشتیبانی ماز جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بخاطر این است که ما امتیازی به جناح راست جنبش مذهبی قائل گشته‌ایم. اینکه ما خواهان وحدت کلیه نیروهای ضد روسی در جبهه بزرگ ملی هستیم درست است. اما پشتیبانی ما از جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بخاطر اینست که این خواست‌های توده‌های میلیونی ماست. خواست‌هایی که در خود مضمون عمیق ملی و دمکراتیک را نهفته دارد و با منافع جناح راست جنبش مذهبی در تضاد میباشد.

بخش لیبرالها :

این بخش به نحوی طرفدار تساوی حقوق، مراعات دموکراسی در مناسبات و طرفدار بر قراری رژیمی است که در آن دموکراسی غربی اجرا شود. این بخش نسبت به سایر نیروها کمتر متعصب بوده و شعار وحدت ملی علیه روسیه را می‌پذیرد. این بخش طرفدار تعصب مذهبی نبوده و متوجه ضعف خود در امر رهبری می‌باشد. در این بخش تمایل به غرب و مخصوصاً" تمایل به لیبرالیسم غربی شدید است. ترکیب این بخش بیشتر از بورژواهای کمپرادور، بوروکراتهای بزرگ، روحانیون اشرافی و شخصیت‌های سیاسی سابق تشکیل می‌شود.

البته روشن است که خصوصیات متذکره بالا در مورد هر دو بخش ثابت ولایتغیر نیست و در موارد مختلف و در موقعیت های معین گاهی بعکس خود تبدیل می‌شوند و از جهت دیگر این خصوصیات در رابطه اجزاء متشکله هر بخش به طور یکسان و یک شکل صادق نیست.

نیروهای بینابینی مذهبی :

این نیروها خواهان یک جمهوری مستقل اسلامی می‌باشند، با آنکه می‌خواهند فعالانه در جنگ سهم بگیرند، اما عملاً" در مسیری قدم گذاشته‌اند که جای از دست رفته دستجات راست مذهبی را بدست می‌آورند. آنها اگر چه طرفدار یک وحدت بزرگ ملی می‌باشند. اما از وجود نیرو های انقلابی در این وحدت می‌ترسند. برخورد آنها به راستهای مذهبی مدارا جویانه است. این نیروها طرفدار دموکراسی بورژوازی بوده و در شعارهای خود از رفاه مردم و عدالت اجتماعی صحبت می‌کنند. پیوند آنها با توده‌های مردم یک پیوند استوار نیست و از جبر و زور (به میزان کمتر) در مقابل مردم استفاده می‌نمایند. پایه اجتماعی این بخش را بورژوازی ملی و خرده مالک ها می‌سازد. تبارزاین نیروها در وجود بخشی از نیروهای مذهبی

اهل تشیع کشور ما بیشتر نمایان است .

بخش قاطع جنبش مذهبی :

اکثریت این بخش را روشنفکران مذهبی و همچنین متعصب (بیشتر در بین ملیت‌های محکوم) ، شخصیت‌های انقلابی مذهبی و روحانیون فقیر می‌سازد . این بخش طرفدار رفاه مردم ، دموکراسی و استقلال است . قسمتی از این بخش تحت تاءثیر انقلاب ایران قرار دارد ، اما در مجموع فاقد نفوذ وسیع در بین توده‌های مردم می‌باشد . جناح راست جنبش مذهبی آنها را " کمونیست " نامیده و آنها متقابلا" جناح راست راعامل اجنبی‌می‌نامند .

این بخش نماینده خرده بورژوازی ده و شهر (مخصوصا" شهر) است که با ملاکین و اشرافیت در تضادند و خواهان بر قراری رژیم‌هائی از نوع سابق نمی‌باشند . برنامه‌های آنها التقاطی است بعضی از آنها فرق بین نوکران روسیه و مارکسیستهای واقعی را می‌دانند ولی بعضی دیگر ، از مارکسیستها ترس دارند و به آنها به دیده شک می‌نگرند . این بخش را در مجموع می‌توان بخش قاطع جنبش مذهبی دانست .

این بود موقعیت جنبش مذهبی که در مجموع به این سه بخش تقسیم می‌گردد و در این جا به پاسخ چند پرسشی می‌پردازیم :

آیا نیروهای سیاسی مذهبی قادرند جنبش مقاومت ملی را به پیروزی برسانند ، و بر خورد ما نسبت به آنها چیست ؟ :

تجارب دو سال مبارزات این نیروها پاسخ را منفی می‌سازد . چرا آنها قادر به انجام این امر بزرگ نمی‌باشند ؟ زیرا :

این نیروها معتقد نیستند که انقلاب کار توده‌های میلیونی است و برای پیشبرد آن باید توده‌ها را بسیج و متشکل ساخت ، از زندگی آنها حمایت کرد و فقط به آنها اتکاء نمود . تکیه آنها همه به نیروی حزب ، پیروان و امکانات در دست داشته شان بوده و فقط با اتکاء به آن عمل می‌کنند و فقط بدان اعتقاد دارند . این فکر حاکم بر آنها بزرگترین عامل شکست آنهاست . از

چنین طرز تفکر است که مشی سیاسی و سیاست‌های آنها منتج می‌گردد، مشی و سیاست‌های که عاری از هر گونه قدرت بسیج کننده و جلب کننده توده‌ها بوده و از حمایت توده‌ها محروم می‌ماند.

فقدان مشی توده‌ای و جدی نگرفتن استقلال ملی و طرح شعارهائی که با واقعیت جنگ و زندگی مردم بیگانه است از یک طرف و کشتار بی پروا و غیر مسئولانه مردم زیر نام "لا مذهب" و غارت هستی مردم از طرف دیگر چیزی جز انزجار توده‌ها به بار نیاورده است.

بعضی از آنها به زور پرچه خود را بر توده تحمیل می‌کنند، مالیات گوناگون و فشارهای مختلف اقتصادی وضع می‌نمایند، از توده‌ها می‌گیرند ولی به توده‌ها هیچ چیز نمی‌دهند. آنها استراتژی و تاکتیک معین انقلابی ندارند، آنها مرز میان دشمنان اصلی، متحدین و دوستان را نمی‌شناسند و با متحدین مانند دشمن عمده عمل می‌کنند. آنها مخالف دموکراسی به طور اعم و دموکراسی در مناسبات به طور اخص می‌باشند. سیاست آنها در رابطه اتحاد هایشان عوامفریبانه است. آنها به سائر نیروهای سیاسی، و هر کدام به یکدیگر حق شرکت در مبارزه علیه دشمن مشترک را نمیدهند، سایرین را محدود و خلع سلاح و حتی نابودمیکنند. برای آنها اتحاد بزرگ ملی به معنی نابودی خودشان است. آنها از تضاد های دشمن بهره گیری نمی‌توانند ... در جنگ فقط به مبارزات چریکی نظامی می‌پردازند که در بهترین حالت ضربه‌های پراکنده بر دشمن می‌باشد و اخلال در کارهای دشمن ایجاد می‌کنند (که به سهم خود عاملی مثبت است)، آنها تناسب صحیح میان کار نظامی و سیاسی را درک نمی‌کنند. یک جانبه بکار نظامی می‌پردازند بدون آنکه به کار تبلیغاتی و سازماندهی و کار سیاسی توجه کنند. آنها قدرت سازماندهی، اشکال مختلف مبارزات مردم و ایجاد سازمان‌های صنفی ـ توده‌ای‌راندارند. سازماندهی خودشان استوار بر تکامل خود بخودی و آنارشیستی است. آنها از قدرت مالی خود نمی‌خواهند نیازمندیهای اصلی توده‌ها را رفع کنند و امکانات مالی در دست داشته خود را در مجاری درست مبارزاتی مردم به پا خاسته قرار دهند.

بناء این نیروها توانائی هدایت یکپارچه انقلاب بزرگ ، بغرنج و طولانی ملت ما را در برابر بزرگترین دژخیم عصر ندارند. از همین جاست که نیازمندی اصلی جنبش بزرگ ما را ایجاد مرکز هدایت کننده انقلاب می‌سازد. اما این نیروها علیرغم کمبودهای آن‌ها در این مرحله از آنجا که علیه سوسیال امپریالیسم این دشمن عمده و اصلی قرار دارند و آن را ضربه می می‌زنند از جمله متحدینی اند که می‌توان با آنها در صورتی که حاضر به وحدت گردند ، سیاست جبهه واحدی داشت و در آینده نیز با گسترش نیروی م ل ها ، ایجاد حزب و تامین وحدت کارگران و دهقانان ، جبهه متحدی میان حزب و آنها ایجاد خواهد شد. سیاست ما در برابر آنها مبارزه و وحدت است. سیاست عمده ساختن مبارزه علیه آنها از یکسو فراموش کردن تضاد عمده ، و عمده ساختن غیر عمدة است و از طرف دیگر آگاهانه یا غیر آگاهانه خدمتی است به سوسیال امپریالیسم روسیه. علیرغم سیاست ناصحیح ضد توده‌ای و ضد روشنفکری آنها باید سیاست‌های ما صحیح باشد و در عمل از عمده کردن تضاد با آنها پرهیز کرد. البته بخودی خود روشن است که تمام نکات بر شمرده بالا در وجود همه آنها به طور یکسان مشهود نیست و گذشته از آن جناح بندی‌های مختلف ، ترکیب جنبش سیاسی مذهبی را شامل می‌شوند. از این رو اصل تفاوت گذاشتن در میان آنها ، تقویت موارد مثبت و مبارزه علیه موارد منفی ، پشتیبانی از نیروهای سالم جنبش مذهبی در مقابل نیروهای نا سالم آن باید مبنای سیاست ما را در برخورد به آنها بسازد.

آیا نیروهای سیاسی مذهبی می‌توانند در صورتی که قدرت سیاسی را به دست آرند ، به خواستهای توده‌ها پاسخ گویند ؟

وضع کنونی این نیروها پاسخ این سئوال را نیز منفی می‌سازد زیرا :

بخش نیرومند جنبش سیاسی مذهبی یعنی جناح راست به حساب سود جویانه وارد انقلاب ملی شده است از این رو کوشش آنها برای بر قراری رژیمی است که منافع خودشان را بر آورده سازد. جناح راست نیروهای مذهبی بخصوص بخش سر سختان آن از وحدت بزرگ ملی ترس دارند زیرا هر دسته خواب تخت سلطنت را می‌بینند و حاضر نیـ..د به هیچ وجه قدرت

تقسیم گردد. بعضی از آنها خواهان بر قراری دیکتاتوری یک حزب واحد می‌باشند. آنها مخالف آزادی و دموکراسی اند و به استقلال نیز به طور مشروط برخورد می‌کنند. آنها حاضر نیستند وحدتی بر اساس دموکراسی و برابری حقوق کلیه نیروهای موجود سیاسی ایجاد گردد، که بر مبنای جبهه بزرگ وحدت ملی، حکومت ائتلافی ملی بر پایه همکاری و اشتراک کلیه احزاب و نیروهای وطن خواه ممکن شود. خلاصه آنها بجای رفاه مردم، رفاه برای خود، بجای آزادی و دموکراسی برای مردم، آزادی و دموکراسی برای خود و بجای یک افغانستان مستقل برای اکثریت توده‌ها یک افغانستان اسیر دست خود را می‌خواهند. بخش‌های میانه و قاطع جنبش سیاسی مذهبی نیز اگر از نظر برخورد و دور نماها با جناح راست و بخصوص با سر سختان تفاوت دارند، به علت پراکندگی و نداشتن مشی و تشکیلات درست و به علت تزلزل شان در برابر جناح راست و برخورد نادرست مقابل توده‌های مردم نه قادرند در موقعیت نیرومند جناح راست قرار گیرند و نه قدرت سیاسی را به دست بیاورند و اگر هم قادر گردند تا به قدرت برسند، بر آورده ساختن خواست توده‌ها از طرف آنها ممکن نیست. ایران روشنترین نمونه به قدرت رسیدن و قابلیت انقلابی چنین نیروهاست. تضادهای حاد بین جناح‌های مذهبی، انکار از حقوق ملیتهای تحت ستم (که زمینه را برای سوء استفاده روسها آماده کرد) تجاوز به آزادیهای ستمکشان، مدارا با امپریالیزم روس که عملا" به زیان استقلال ایران تمام می‌شود و بالاخره تلاش برای زدودن تمام مظاهر دموکراسی در ایران همه نشان می‌دهد که چنین نیروها قادر نیستند به خواست های اساسی مردم پاسخ گویند.

آیا بخش سر سختان جناح راست جنبش سیاسی مذهبی می‌تواند یک رژیم مستبد و فاشیستی را بر قرار سازد؟:

این سئوال در محافل جنبش مارکسیستی، ناسیونالیستها، دموکراتها، مذهبیون روشن بین و لیبرالها مطرح است، ترس از به قدرت رسیدن بخش سر سختان جناح راست جنبش مذهبی می‌تواند ما را به اشتباه "چپ" و راست بکشاند که نتیجه گیری ما در هر دو حال یکی و بر خورد ما متفاوت

خواهد بود . اگر به اشتباه " چپ " یا راست دچار گردیم برای ما مسلم خواهد شد ، که سر سختان جناح راست جنبش مذهبی به قدرت رسیدنی است. در صورت اشتباه راست راه سازش و تسلیم ایدئولوژیک سیاسی را بر خواهیم گزید و با اشتباه " چپ " شعار جنگ در دو جبهه را خواهیم داد ، جنگ بر ضد نیروهای اشغالگر و سر سختان مذهبی همزمان . (*) نظر ما و راه ما باید جدا از هر دو نوع اشتباه باشد و پاسخ ما باید از تحلیل و ارزیابی مشخص جامعه ما و سیر حرکت انقلاب ما ناشی شود .

پس پاسخ به سئوال بالا چیست ؟

پاسخ ما به این سئوال نیز منفی است ، تمام دلائلی که در بالا به جواب دو سئوال اساسی در رابطه نیروهای سیاسی مذهبی و بخصوص سرسختان آورده شدند خود این سئوال را در مجموع پاسخ می‌گوید . هم اکنون جریان فاصله گرفتن مردم از آنها آغاز یافته است : ایجاد اتحادهای قومی ، محلی و امکان یافتن سایر نیروهای سیاسی و مذهبی (غیر از جناح راست) در جهت بدست آوردن نفوذ توده‌ای، خود نشان می‌دهد که امکان رسیدن جناح راست به قدرت هر روز ضعیفتر می‌گردد .

اما مهمترین عاملی که مانع به قدرت رسیدن جناح راست جنبش مذهبی بخصوص سر سختان آن (بعد از خروج روسها) می‌گردد همانا تضادهای حاکم بر خود این دستجات است . تضاد در بین جنبش مذهبی خود نوعی از مبارزه طبقاتی موجود در جامعه ماست . این تضاد در زمانی که دشمن مشترک تا به این حد با قساوت عمل می‌کند به درجه‌ای حاد است که به تصادم

---

* امکان دارد شرایطی نیز پیش بیاید که جنگ با سرسختان جناح راست به نیروهای انقلابی تحمیل گردد . در این صورت ما مجبوریم از نظر تاکتیکی برای حفظ خود ، از خود دفاع کنیم . اما مقابله در دو جبهه بهیچوجه در استراتژی ما نخواهد بود و آغاز کننده جنگ ما نخواهیم بود .

مسلحانه منجر می‌شود. ودر صورتی که انقلاب ما به آستانه پیروزی نزدیک گردد، حادتر خواهد شد. (اگر این دستجات با مشخصات امروزی خود باقی بمانند) آنها قادر نخواهند شد یک دولت استبدادی را بر دوش توده‌ها تحمیل نمایند، ملت ما که با دادن هزاران قربانی، فاشیسم روسی را در هم کوبیده است، حاضر نخواهد شد فاشیسم دیگر را بر دوش خود تحمل کند.

آیا ممکن نیست وضعی شبیه ایران که انحصار طلبان قدرت را غصب نموده و در صدد احیای چیزی شبیه فاشیسم گذشته‌اند، در کشور ما پیش بیاید؟:

پاسخ ما به این سئوال نیز منفی است، زیرا خصوصیات زیادی انقلاب ما را از انقلاب ایران جدا می‌کند، مهمترین خصوصیات اینها اند:

الف: جنبش مذهبی ایران از دیر گاهی با توجه به خصوصیت مذهب شیعه دارای تشکل و سوابق در بین توده ها بوده که جنبش مذهبی ما اعم از شیعه و سنی در سالهای اخیر دارای این خصوصیت نبوده است.

ب: جنبش مذهبی ایران دارای یک مرکزیت مذهبی و همچنین سیاسی بوده، که در مبارزات توده ها تاءثیر بزرگی گذاشته است در حالی که جنبش مذهبی ما فاقد یک مرکزیت مذهبی و سیاسی بوده و به گروه‌های متخاصم تقسیم شده و جدا از حرکت مردم ایجاد گشته است، و به اضافه هیچ نیروی در افغانستان در اکثریت قرار ندارد و این امر زمینه عینی را برای رفع بحران سیاسی از طریق دموکراسی (بعد از خروج تجاوز گران) هموار می‌سازد.

اینها دلایل روشنی اند که نشان می‌دهد سر سختان جناح راست قادر نیستند یک دولت استبدادی و فاشیستی را بر قرار سازند. اما با اشتباه راست و "چپ" پدیده‌ها در حال سکون دیده می‌شود، رشد آگاهی مردم دیده نمی‌شود، مبارزات سائر نیروها که طرفدار دموکراسی اند دیده‌نمیشود، مبارزات جنبش سیاسی طبقه کارگر دیده نمی‌شود، جریان به تحلیل رفتن و انفراد جناح راست جنبش مذهبی دیده نمی‌شود، واقع بین تر شدن بخشهای وسیعی از جنبش اسلامی کشور دیده نمی‌شود و بالاخره طولانی بودن جنگ دیده نمی‌شود که تمام خصوصیات بالا را رشد و تکامل می‌دهد. از این

جهت انعکاس دیدن پدیده‌ها در حال سکون در عمل به تسلیم یا تصادم غیر لازم منجر می‌گردد.

ارزیابی از جنبش سیاسی مذهبی که بزرگترین بخش نیروهای جنبش سیاسی افغانستان را می‌سازد، نمودار آنست که جنگ طولانی ملت مانمیتواند بدون سهمگیری کلیه نیروهای سیاسی و طبقاتی به پیروزی برسد. زیرا صرف نظر کردن از کلیه نیروهای ضد روسی (ولو جناح‌های راست) جنگ مقاومت را تضعیف می‌کند.

نیروهای ناسیونالیست، دموکرات، و لیبرال :

در جامعه ما طیف وسیعی ازنیروهای سیاسی پراکنده و همچنین متشکل، گرایشات قوی ناسیونالیستی دارند. خصوصیت ضد بیگانه و میهن پرستی اگر از یکسو از خصوصیت مجموعی ملت ما ناشی می‌شود از سوی دیگر با تهاجم سوسیال امپریالیسم روس به مقیاس عظیمی تشدید یافته است. در جنبش سیاسی ما ناسیونالیستها و دموکراتهای وطن پرست می‌توانند نقش مهمی ایفاء کنند، ناسیونالیست ها و دموکراتها که پایگاه طبقاتی آنها را اقشار زحمتکش خرده بورژوازی و همچنین بورژوازی ملی می‌سازند، جز نیروهای مطمئن ضد روسی و متحدین دراز مدت انقلاب تا تامین دموکراسی در جامعه می‌باشند. سیاست ما در برابر آنها سیاست جبهه واحدی و تقویت آنهاست. از هم اکنون باید در جلب آنها و وحدت با آنها سعی به خرج داد تا اینکه حزب پرولتاریا درآینده قادر گردد با آنها در سطح جبهه متحد به وحدت برسد. سیاست ما در برابر آنها سیاست وحدت و مبارزه است.

لیبرالها نیز در جنبش کنونی ملت ما نقش مهمی دارند. لیبرالها که شامل ناسیونالیست ـ لیبرالها و روشنفکران لیبرال (به مثابه نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی)، لیبرالهای مذهبی و لیبرالهای اشرافی می‌شود، در مقابل انجماد فکری و سیاسی نیروهای متعصب قرار داشته و خواهان دموکراسی از نوع غرب می‌باشند. آنها اگر چه از نیروهای انقلابی ترس

دارند، اما در جریان دو نیم سال مقاومت ملی به عدم شایستگی خود و متعصبین مذهبی در امر رهبری پی برده‌اند، و از این رو در صدداند از نیروهای انقلابی موقتا" پشتیبانی نموده و با آنها همکاری نمایند. همکاری و فعالیت مشترک با آنها یک جز مهم از وظیفه ایجاد جبهه بزرگ ملی ضد روسی می‌باشد. نیروی مذکور در یک یا چند حزب مشخص با مشی مشخص متشکل نمی‌باشند، بعضی از این نیروهای مذکور تحت نام مذهب فعالیت نموده، عده‌ای به صورت شخصیت‌های متنفذ سیاسی در تشکیلات های مختلف و غیره فعالیت می‌نمایند.

جنبش سیاسی طبقه کارگر افغانستان:

این جنبش که از طبقه کارگر در عرصه سیاسی نمایندگی می‌کند، متاءسفانه تا هنوز نتوانسته حزب واحد سیاسی طبقه کارگر را در عرصه انقلاب کشور ایجاد کند. این جنبش با تمام پراکندگی و اشتباهاتی که بر دوش آن سنگینی می‌نماید، از آنجائی که بر پایه یک ضرورت عینی بوجود آمده و پاسخگوی نیازمندی یک مرحله جنبش بوده، در عرصه مقاومت ملی کشور پایدار ایستاده است. این جنبش ضرورت پرولتاریا یعنی ستمکش ترین طبقه زمان ماست که رسالت دارد تا بر خیزد و خود و جهان را از اسارت برهاند، از این جهت این جنبش نمی‌تواند نابود شود.

" س ج م " و جریان شعله جاوید به مثابه یک جریان بزرگ انقلابی بر روی همین ضرورت بوجود آمدند و رشد کردند، اما بنا بر ناپختگی به گروهها و سازمان‌های مختلف منقسم گردیدند.

پس از هفت ثور اکثریت قریب به اتفاق عناصر، افراد و سازمان‌های که ازین جریان منشاء گرفته بودند، فعالانه علیه نوکران روس و اردوی اشغالگر به قاطع‌ترین، وفادارترین و استوارترین وجهی ایستادند، به شهادت رسیدند، زندان‌ها را پر ساختند، و حماسه‌ها آفریدند. آنها به وطن خود به آرمان‌های والای توده‌ها وفادار ماندند و با سیلاب خون خود بین بیگانه

پرستی و انترناسیونالیسم واقعی بحری بزرگ فاصله گذاشتند . این جنبش در همه جا به نبرد آغاز کرد ، رهروان این جنبش در شهرها و روستاها با دل و جان مبارزه کردند ، آنها نه از گلوله‌های آتشین دشمن و نه از تهمت‌های بی پایان دیگران هراسی به دل راه دادند .

قیام قهرمانانه سلحشوران بالا حصار در چار چوب قیام خونین ۱۴ اسد که با پشتیبانی توده‌های شهری همراه بود ، نمونه جانبازی ، وفاداری و استواری این جنبش را نشان می‌دهد . شرکت فعالانه سازمان ها و افراد این جنبش در قیام‌های حوت هرات و کابل و . . . دلیلی روشنی براین‌مدعاست .

هما کنون افراد و سازمان‌های این جنبش در بیشتر روستاها و جبهات به صورت افراد و کتله‌ها ، در کنار سایر نیروهای استقلال طلب ، مصروف نبرد مقدس رهائی بخش می‌باشند . جنبش سیاسی طبقه کارگر بخشی از نیروهای انقلاب ملی کنونی کشور را می‌سازد ، و هر روز وزنه آنها در این انقلاب عظیم سنگین تر می‌گردد . در هر جای که این جنبش فعالیت می‌کند ، بیشتر از نیروهای سیاسی دیگر ، از پشتیبانی مردم برخوردار می‌کردد . نیروهای سیاسی راست جنبش از وجود و مخصوصا" تکامل آن در هراس اند . مزدوران روس ، قاطع ترین بخش جنبش کنونی را در وجود آن می بینند ، بناء برای سر- کوب آن سخت می‌کوشند و از وحدت و دور نمای آن شدیدا" بیمناک‌میباشند . به حق که مشعل افروخته شده جاوید است .

اما این جنبش هنوز ضعیف است . محدودیت پیوند توده‌ای ، پراکندگی و آشفته فکری بزرگترین ضعف آن را می‌سازد . ولی دور نمای آن روشن است و مسلما" برین ضعف ها غلبه صورت گرفته از محدود گروه گرایی به یکپارچگی و وحدت می‌رسد ، و طی آن حزب طراز نوین ایجاد خواهد شد .

بعضی از سازمان‌های مربوط این جنبش طی دو نیم سال تسلط سوسیال امپریالیزم به اثر ضربات خرد کننده متاءسفانه به مثابه سازمان متلاشی

شده‌اند (*) ، ولی سازمان‌های دیگر و افراد پراکنده این جنبش خارائین ، راه خود را ادامه می‌دهند .

هما کنون " سازمان رهایی افغانستان " ، " سازمان آزادی بخش مردم افغانستان " ، " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " ، " جوانان خراسان " ، " سازمان ولسی ملت " و برخی سازمان‌ها ، محافل و گروه های که دارای نام مشخص نمی‌باشند ، و یا اطلاعات ما در شرایط اختناق کنونی از آنها کامل نیست ، در انقلاب ملی و رهائی بخش شرکت فعالانه دارند .

۲ ــ نیروهای اجتماعی

ملیت ها و مسئله ملی :

مسئله ملی به دو معنی مطرح است ، یکی مسئله ملی به مقیاس کل کشور و دیگری مسئله ملی به معنی مسئله بین ملیت‌های یک جامعه و مناسبات میان آنها .

---

* دراینجا از نام سازمانهای محلی یا سازمانهایی که مورد ضربات خرد کننده قرار گرفته‌اند ، مانند "سازمان رهایی‌بخش خلق افغانستان" (سرخا) ، "سازمان انقلابیون وطنپرستان واقعی افغانستان" و گروپ "اخگر" بعلت آن یادآوری نشده که از وضعیت کنونی آنها بمثابه سازمانهای موجود، هیچگونه اطلاعی در دست نیست .

مسئله ملی به مقیاس کل کشور :

در اوضاع کنونی که تمام ملت (به مفهوم عام آن) به شمول تمام اقشار، طبقات و ملیت ها همه و همه مورد تهاجم و اشغال نظامی سوسیال امپریالیزم این دشمن عمده و قهار عصر قرار گرفته‌اند، مسئله ملی به معنی کسب استقلال ملی کشور و رهائی از قید روس تجاوز گر می باشد. عمده‌ترین تضاد در این شرایط تضاد میان کل ملت، طبقات و اقشار جامعه با سوسیال امپریالیزم روسیه است. سایر تضادهای اجتماعی با وجود اهمیت شان در موضع غیر عمده قرار می‌گیرند. پرداختن جدی به سایر تضادها در این مرحله، ضمن اینکه به حل آنها کمک نمی‌کند، صدمه جبران ناپذیری بر وحدت کل ملت در راه کسب استقلال ملی وارد می‌آورد. شعار ما در این مرحله همه متحد در راه استقلال! و همه در جهت وحدت بزرگ ملی! می باشد.

مسئله ملی به مفهوم مناسبات میان ملیتها :

یکی از تضادهای اجتماعی تضاد میان ملیتهاست که به صورت اعمال ستم ملی بر ملیت های مظلوم انعکاس می یابد. در شرایطی که تمام ملیت‌های کشور مورد تجاوز دشمن مشترک چون روسیه قرار گرفته‌اند، این تضاد از جمله تضادهای غیر عمده است. حل تضاد عمده یعنی کسب استقلال از متجاوزین، مقدمه‌ایست برای آزادی و حق تعیین سرنوشت ملی در چار چوب افغانستان واحد. زیرا بر انداختن ستم امپریالیسم و دموکراسی کردن جامعه، شرایط لازم را برای حاکمیت خلق، رهایی و شکوفائی ملیت های مختلف و ریشه کن کردن ستم ملی فراهم می‌سازد. اما فقط در جامعه سوسیالیستی است که برابری و برادری کامل ملیت های مختلف تحقق می یابد و ملیت ها می‌توانند در راه شکوفایی کلیه ارزش های ملی خود گام بردارند، آنگاه است که نا برابری های سیاسی اقتصادی و فرهنگی میراث گذشته را می‌توان از میان برد.

اما مبارزه در راه بر انداختن ستم ملی به شرطی که تضادهای عمده را روپوشی نکند، می‌تواند در میزانها و سطوح مختلف ادامه داشته باشد.

سیاست های ضد ملی و توطئه گرانه تره‌کی ـ امین ـ ببرک و دولت‌های گذشته که می‌خواستند جبرا" یک ملیت را به جنگ با ملیت‌های دیگر بکشانند، در جریان بر پا شدن سر تا سری ملت های افغانستان شکست فاحشی خورد. به اصطلاح تقسیم اراضی روسی که می‌خواست خصومت بین ملیت‌ها را دامن زده از آنجا که مسیر تاریخ چنان است که کل ملت باید در برابر دشمن مشترک شان قرار گیرند و به نبرد عادلانه جهت نابودی دشمنان ادامه دهند، در هم شکست و هم اکنون ملیت های مختلف کشور دست بدست هم داده و تجاوز گران را به محاصره کشیده‌اند.

سازمان ما با توجه به عمده‌ترین تضاد مرحله کنونی و فعالیت همه جانبه در راه وحدت بزرگ ملی (میان نیروها، طبقات، اقشار و ملیت ها) به خاطر بر انداختن ستم هیتلرهای روسی و بدست آوردن استقلال کشور، حق حاکمیت و حفظ تمامیت ارضی افغانستان واحد و متحد، تضاد های دیگر جامعه را بدست فراموشی نمی‌سپارد. سازمان ما از همان اوان پیدایش خود (ایجاد گروه انقلابی) بر انداختن ستم ملی را به مثابه یک ستم اجتماعی در نظر داشته است (رجوع شود به نوشته با طرداپورتونیزم در راه انقلاب ...). آزادی ملیت ها از قید ستم، از میان بردن تفاوت های ملی خواست توده‌های زحمتکش بوده و جز دموکراسی کردن جامعه است. سیاست های نا درست در برابر این مسئله اجتماعی، دوری از خواست توده‌هاست و میان توده‌ها و پیشاهنگ او فاصله ایجاد می‌کند. از میان برداشتن تفاوت های ملی (ستم ملی) فقط از عهده پرولتاریا ساخته است و با دموکراسی کردن کامل جامعه از میان می‌رود. هیچ طبقه دیگری قادر به از میان بردن آن نیست. تجربه ایران دلیل روشن این مدعاست، و سازمان ما در برابر این مسئله بر خورد آگاهانه دارد.

سوسیال امپریالیزم روسیه از نخستین روزهای نفوذ خود در افغانستان

به دامن زدن شوونیسم و ناسیونالیسم تنگ نظرانه از مجراهای مختلف دست زده است و همیشه در خدمت منافع آزمندانه امپریالیستی و هژمونیستی اش به دامن زدن شوونیسم هیئت حاکمه افغانستان مانند سیاست الحاق پشتونستان که به منظور تجزیه پاکستان بوده (و اینک از طرف نوکرانش ادامه داده می‌شود) و به دامن زدن ناسیونالیسم منحرف و تنگ نظرانه گروه‌های محلی گرای محدود فکر وابسته، به منظور الحاق مناطق شمال افغانستان به‌روسیه پرداخته‌است. اما شرایط انقلابی و اعتلای جنبش ملی سر کشی ملت ما این همه سیاست ها را دچار شکست مفتضخانه ساخته است. ولی نباید این همه سیاست های دشمن را به هیچ گرفت، سازمان ما در حد توان خود با تمام گرایشهائی که در خدمت دشمن و نفاق و پراکندگی ملیت های قهرمان کشور می‌باشد، مبارزه خواهد کرد.

روحانیون: (*)

ملت ما در مجموع یک ملت مسلمان است (اگر چه یک اقلیت مذهبی هندو و سک غیر مسلمان نیز شامل آن است) که اسلام ریشه تاریخی ۱۳۰۰ ساله در آن دارد. طی این مدت روحانیون به مثابه پیشوایان سنن مذهبی بین توده‌ها به صورت یک قشر شکل گرفته‌اند. این قشر در مجموع از جمله خرده بورژوازی محسوب می‌گردد.

پیشوایان مذهبی و روحانیون کلا" از احترام توده‌ها برخوردارند، در جنبش‌های ضد بیگانه و استقلال طلبانه در طول تاریخ بسیاری از توده‌ها به دور روحانیون متحد شده علیه تجاوز بیگانه به نبرد پرداخته‌اند و در این مراحل روحانیون نقش ضد استعماری و ضد امپریالیستی ایفاء نموده‌اند (البته عده‌ی قلیلی از آنها از طرف دشمنان ملت خریده شده‌اند). پس از کودتای ۷ ثور در بسیاری مناطق جنبش های توده‌ای به رهبری روحانیون به پا شد. نیروهای سیاسی مذهبی با جلب روحانیون و امکانات بزرگ خود قادر شدند توده‌های بسیاری از مناطق مختلف را تحت رهبری خود بیاورند.

---

* از روحانیون مراد احزاب مذهبی‌نیست. بلکه هدف از آن روحانیونی میباشد که طی قرون متمادی مراسم و امور مذهبی مردم را به پیش برده‌اند.

روحانیون هم اکنون در جنبش بزرگ توده‌های ملت ما مقام مهمی دارند. اکثریت روحانیون کشور ما عناصر ملی و استقلال طلب و مخالف وابستگی و مداخله نیروهای بیگانه می‌باشند. و اکثریت شان با دموکراسی مخالفت نشان نمی‌دهند. م ــ ل ــ ها ــ باید در جلب، متحد کردن و کسب پشتیبانی این روحانیون بکوشند. باید روحانیون را متشکل کرد، آگاهی سیاسی آنها را ارتقاء داد. در پروسه طولانی جنگ آزادی بخش از یک طرف روحانیون به تنهایی قادر به هدایت انقلاب بغرنج و بزرگ ما نیستند و از طرف دیگر بی کفایتی رهبری احزاب مذهبی زمینه را برای فعالیت بیشتر م ــ ل ها در بین توده‌ها و روحانیون آماده می‌سازد. م ــ ل ها باید رهبری راستین انقلابی را جایگزین رهبری های کهنه سازند. و با بر خورد صحیح، روحانیون را نیز متحد ساخته و انقلاب ملت را یکپارچه و متحد با وحدت بزرگ ملی جهت غلبه بر دشمن هدایت کنند.

زنان :

زنان نصف نفوس جامعه ما را می‌سازد، بناء آنها نصف نیروی جنبش عظیم آزادی بخش ما هستند. زنان کشور ما در جنبش های آزادی خواهی و ضد اجانب سنت دیرینه مبارزه دارند. زنان کشور ما پس از کودتای ننگین ۷ ثور تحت سخت ترین فشار ها و رنج های مستقیم و غیر مستقیم بوده وهم‌اکنون در کلیه عرصه های مبارزه ضد روسی چه در شهرها و چه در دهات و مناطق جنگ سهم فعال دارند. م ــ ل ها باید تلاش کنند در مبارزه مقاومت ضد روسی، توده‌های وسیع زنان را در سازمان ها و تشکل های دموکراتیک و استقلال طلبانه متحد بسازند. زیرا امر آزادی زنان بدون کسب استقلال ملی در این مرحله به پیش نمی‌رود، و بدون شرکت فعالانه تر زنان ممکن نیست جنگ طولانی را به پیش برد و به هدف نزدیک ساخت.

از جانب دیگر چون زنان بر علاوه ستم های اجتماعی و سیاسی که بر همه ملت فشار می‌آورد، ستم مرد را نیز به دوش می‌کشند، بناء تامین تساوی

حقوق زن و مرد نیز یکی از خواستهای بر حق زنان کشور ماست . مسئله تامین حقوق زنان با اهداف پرولتاریا و حزب سیاسی او پیوند دارد ، زیرا بدون دموکراسی کردن کامل جامعه ، تامین حقوق زنان ممکن نیست . مبارزه در راه حقوق زنان جز مبارزه در راه دموکراسی است و مبارز پیشقدم دموکراسی هیچ نیروی جز پرولتاریا و حزب سیاسی او نمی‌باشد . هیچ نیروی سیاسی و طبقاتی دیگر قادر به حل مسئله حقوق زن نیست . بناء زنان آن نیروی اند که زیر درفش و شعار حزب پرولتاریا استوارانه قرار می‌گیرند . حزب پرولتاریا (و اکنون جنبش مارکسیستی) باید این شایستگی را داشته باشد که زنان جامعه را متشکل ساخته، نخست در راه استقلال و سپس در راه دموکراسی کردن جامعه هدایت شان کنند .

روشنفکران :

روشنفکران بنا بر داشتن منشاء اجتماعی، شرایط زندگی و عقاید سیاسی در صفوف خرده بورژوازی قرار می‌گیرند . روشنفکران حساس ترین عناصر جامعه می‌باشند که جریانات سیاسی از همه بیشتر بر آنها اثر می‌گذارد .

جنبش مارکسیستی نیز نخست از همه در میان این قشر پایه می‌گیرد و ایده‌های سوسیالیستی از طریق روشنفکران مارکسیست به جنبش کارگری و توده‌ای انتقال می‌یابد .

در کشور ما پس از کودتای ۷ ثور و جنایات ننگین باند های " پرچم " و " خلق " زیر نام " سوسیالیسم " و سپس تجاوز نظامی روسیه، به استثنای مشت از روشنفکران خاین ، اکثریت قاطع روشنفکران همانند تمام ملت قهرمان خود در برابر تجاوز بیگانه و جنایات نوکران آنها ایستادند . آنها در مبارزات مسلحانه مردم شرکت دارند و حتی در بعضی از جبهات محلی نقش رهبری توده‌ها را بدست آورده‌اند . هزاران روشنفکر به جرم میهن دوستی در زندان ها بسر می‌برند و گروه گروه به شهادت رسیده‌اند . از طرف

دیگر انقلاب بزرگ و همه گیر ملت ما هنوز خود بخودی و غیر هدایت شده است. نیاز توده ها به هدایت صحیح و علمی جنبش شان بسیار است و رهبری این انقلاب بزرگ بدون متشکل کردن، آگاه نمودن و جلب روشنفکران به مقیاس وسیع ممکن نیست، زیرا مسئله رهبری توده های مردم با مسئله جلب روشنفکران به طور فشرده گره خورده است. در کشور ما جنبش های انقلابی از پدیده روشنفکر جدا ناپذیر است. اکثریت روشنفکران خواهان دموکراسی و مخالف عقب گرایی هستند، از این رو در صف بندی کنونی جنبش بیشتر بسوی نیروهای متمایل می‌شوند که خواهان دموکراسی اند و بدین اساس آنها از نظر عینی و دراز مدت استعداد نزدیکی به پرولتاریا را دارند. بناء سازمان پیشاهنگ باید آنها را در سطوح مختلف متشکل سازد.

روشنفکران مجامع فرهنگی، جوانان روشن بین، هنر مندان و نویسندگان و ... باید در جمعیت های مختلف دموکراتیک متحد ساخته شوند و به تدریج آگاهی سیاسی ـ سازمانی آنها ارتقاء داده شده و کوشش شود تا در بین شان نیروهای انقلابی پرولتاریا وسعت یابد.

اما روشنفکران دارای ضعف های جدی نیز هستند. پا بندهای زندگی خرده بورژوازی، علاقمندی به تحصیل و ادامه زندگی در شهر ... از ضعف های آنهاست و از این رو کمتر تمایل به پیوند یافتن با توده‌های روستائی و مناطق آزاد شده دارند. در میان برخی از روشنفکران روحیه نا امیدی نسبت به پیروزی انقلاب و تحقق اهداف جنگ طولانی کنونی وجود دارد. این ضعف ها را باید در فقدان آگاهی لازم سیاسی، عدم پیوند با توده‌های وسیع، موقعیت طبقاتی و اجتماعی و بالاخره در روحیه ضعیف آنها دید. سازمان پیشاهنگ باید به مبارزه اصولی و همیشگی علیه این ضعف ها بر خیزد و آگاهی سیاسی شان را در مورد چگونگی پیروزی انقلاب با توجه به تجربیات پیروزی انقلابات آزادی بخش سایر کشورها بالا ببرد. باید مبارزه کرد تا روشنفکران از سطح تمایل و قبولی از انقلاب به سطح عمل انقلابی ارتقاء کند و با روحیه سرشار انقلابی و ایمان بزرگ به ملت قهرمان خود با توده‌ها یکی شوند و از چارچوب زندگی خرده بورژوازی خارج و زندگی روز مره

عادی خود را با زندگی توفانی توده ها عوض کنند و در یک جریان نسبتا" طولانی فعالیت انقلابی و آمیزش با توده‌ها به روشنفکران انقلابی و وفادار بدل شوند .

مهاجرین :

در مدت دو سال و هفت ماه که از کودتای ۷ ثور می‌گذرد ، بیش از یک و نیم میلیون نفر از توده‌های ملت ما به صورت کتلوی و پراکنده به پاکستان ، ایران ، هند ، بعضی کشورهای غربی و غیره مهاجرت کرده‌اند . چون سازمان های مذهبی قبلا" در بعضی از این کشورها (بخصوص پاکستان و ایران) دارای امکانات وسیع بودند ، توانستند امتیاز جمع آوری کمک های بین المللی به مهاجرین را بدست بیاورند .

آنها با استفاده از این کمک ها ، کمپ های وابسته به خود را ایجاد کرده و تشکیلات خود را در بین مهاجرین گسترش دادند و با استفاده از کمک های بین المللی و مهاجرین بی پناه فعالیت آنها وسیعتر شد .

ما مهاجرین هموطن ما از کمک های بین المللی تقریبا" محروم اند و تحت فشارهای مختلف در این کشورها قرار دارند . دولت پاکستان ، احزاب مذهبی پاکستان و احزاب و گروههای مذهبی افغانستان در پاکستان بیشترین قسمت این کمک ها را به خود و فعالیت های خود اختصاص می‌دهند .

در ایران نیز وضع مهاجرین ما فلاکت بار بوده و حتی جلو مهاجرت شان گرفته می‌شود . از این رو زندگی مهاجرین ما بخصوص در پاکستان و ایران فلاکت بار شده است . هر روز فاصله میان احزاب مذهبی و توده‌های زحمتکش مهاجر که در بدترین شرایط زندگی می‌کنند و به صورت چریکی در جنگ مقدس ملی خود سهم می‌گیرند ، بزرگتر می‌شود . هما کنون مهاجرین ما در پاکستان ، ایران و غیره جاها ضرورت دارند که از یک طرف در راه بهبودی زندگی شان مبارزه شود و از سوی دیگر در امر جنگ آزادی بخش داخل کشور رهبری درست شده تا به صورت مستقیم و غیر مستقیم در خدمت انقلاب وطن

قرار گیرند .

سیاست ما در برابر مهاجرین این است که چون آنها بخش از نیروهای انقلاب آزادی بخش کشور می‌باشند ، لازم است تا در امر کار سیاسی ـ سازمانی آنها جدیت بسیار صورت بگیرد . باید در راه بهبودی زندگی آنها مبارزه کرد ، آگاهی سیاسی شان را ارتقاء داد ، سازماندهی شان نمود و سهم گیری مستقیم شان را در جنگ ملی بیشتر نمود . کار سیاسی ـ سازمانی میان مهاجرین زمینه را برای نفوذ در مناطق مختلف کشور و پیوند با توده ها بیشتر فراهم می‌سازد . از این رو سازماندهی مهاجرین در تشکیلات های ساده که در خدمت جنگ مقاومت و زندگی روزمره شان بوده و دفاع از خواستهای بر حق آنان که از طرف احزاب مذهبی و بعضی دولت ها تلف می‌شود از وظایف ماست .

نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیزم

"پرچم" و "خلق" :

این دو جناح که از چند سال به این سو در کشور ما فعالیت‌میکرده‌اند ، به طور مستقیم با سوسیال امپریالیسم و دستگاه جاسوسی روسیه در ارتباط بوده،ضمن فعالیت سیاسی در خدمت ارباب شان نقش شعبه‌ای از دستگاه جاسوسی روسیه را در کشور ما داشته‌اند . آنها دشمنان مستقیم مردم ما اند که باید همراه با تجاوز گران روس از بین بروند . اینان آن چنان دشمنانی‌اند که چهره سیاه شان در بین ملت ما به طور کامل رسوا گشته است .

این دو نیروی سیاه وطن فروش و خائن در بین خود نیز دارای تضادهای شدیدی هستند ، آنها که وظیفه داشتند در اشکال مختلف به بادار شان خدمت کنند ، اکنون در تصادم قرار گرفته‌اند .

اگر چه سوسیال امپریالیزم از نظر خصوصیات خود ، دارای تمرکز بیشتر از سایر امپریالیستها در سیستم قدرت می‌باشد اما از آنجائی که جناح بندی

در درون کشورهای امپریالیستی اجتناب ناپذیر است ، تضادهای در درون دستگاه دولت روسیه به مشاهده می‌رسد که احتمال انعکاس این تضادها در جناح بندی بین " خلق " و " پرچم " و سایر گروه‌های وابسته به روس در کشور ما موجود می‌باشد .

دولت تحت " رهبری " پرچم و " خلق " در حقیقت وجود ندارد زیرا تمام گردانندگان امور تجاوز گران روسی می‌باشندکه از این دو باند به عنوان عامل و رو پوشی استفاده می‌کنند .

نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیسم در افغانستان :

علاوه بر پرچم و " خلق " روسیه دارای نوکرانی دیگر به مثابه نیروهای ذخیره و پشت پرده در جامعه ما می‌باشد . این نیروها از آنجائی که با قیافه های دیگری بر آمد کرده‌اند احتیاج به شناسائی بیشتر دارند .

دسته " ستم ملی " :

این دسته هم اکنون به صورت یک تشکیلات معینی وجود ندارد و به بخش های مختلفی تقسیم شده است که در مجموع ماهیت شان یکی است .(به جز از آنهائی که از این دسته به طور کامل و در تمام زمینه‌ها بریده‌اند) . آنها هما کنون به صورت افراد و دسته ها در خدمت روسیه اند و جز " جبهه پدر وطن " می‌باشند . اما احتمال اینکه به صورت یک دسته متشکل بر روی صحنه آورده شوند بسیار است . از این جهت شناخت آنها اهمیت حاصل می‌کند .

این گروه شاخه منطقه شمال " حزب دموکراتیک خلق " است . رهبری آنها وظیفه فعالیت در مناطق شمال افغانستان را داشته است . رهبری رویز- یونیست و وابسته این گروه پس از سالهای ۱۳۴۵ در " مبارزه " علیه شونیسم حزب خلق ، فراکسیون خود را ساخت . آنها به ظاهر جناح " چپ " این

حزب را می‌ساختند و ظاهرا" با سیاست نجات ملیت محکوم و " ناسیونالیسم ملیت محکوم " عرض وجود کردند . این گروه به ظاهر ضد رویزیونیسم بود ولی مبارزه آنها " علیه " رویزیونیسم ، بدون مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روسیه بود . به عبارهٔ دیگر مبارزه " ضد رویزیونیستی " آنها جدا از مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روسیه بود . معلوم نبود رویزیونیسم یعنی چه و یعنی کی ؟ مسئله ملی محور سیاست های رهبری مزدور این گروه را می‌ساخت . مشخصات این دسته چنین است :

۱ ــ مبارزه علیه رویزیونیسم ولی جدا از سوسیال امپریالیسم شوروی :

رهبری آنها عوامفریبانه مدعی بود که شوروی با داشتن مرزهای دو هزار کیلو متری " همسایه بزرگ شمالی " ماست . شوروی نیرومندترین قدرت است که با مخالفت با او هیچ جنبش به پیروزی نمی‌رسد . زیرا شوروی قادر است به سادگی مبارزات مسلحانه توده‌ها را (بخصوص از مناطق شمال را) سرکوب کند . بناء ما در تبلیغات خود هرگز علیه شوروی نخواهیم بود .

باین صورت رهبری عوامفریب این گروه که " مبارزه علیه رویزیونیسم " را وسیله فریب برخی از روشنفکران قرار داده بودبه جمع آوری نیرو می‌پرداخت و ماهرانه از مبارزه علیه شوروی طفره می‌رفت . این طفره رفتن را " تاکتیک اغفال " نامگذاری کرده بودند . اینها مدعی بودند که گویا ما در عدم تبلیغات ضد روسی ، آنها را می‌فریبیم و از سرکوبی آنها در امان می باشیم . رهبری رویزیونیست این گروه می‌خواست از شناسائی بزرگترین دشمن خلقهای افغانستان ، ملت افغانستان را محروم سازد . این گروه با این تزهای مزخرف ، سلاحی بود در دست سوسیال امپریالیسم روسیه علیه جریان های مارکسیستی انقلاب .

رهبری این دسته که در اوایل جز رهبری " حزب دموکراتیک خلق " بود ، اتحاد شوروی را به مثابه کشور " سوسیالیستی " و " پایگاه انقلاب جهانی " می‌دانست .

۲ ـ کانون شورشی و مبارزه مسلحانه :

آنها به اصطلاح " مبارزه مسلحانه " را قبول داشتند و در این زمینه پیروان نظریات کاسترو و چگوارا بودند. آنها معتقد بودند که گویا تبلیغات و فعالیت سیاسی تدارکی، برای مبارزه مسلحانه پوچ است. باید گروه پیشتاز مسلح را ایجاد کرد و به تبلیغات مسلحانه دست زد.

در این جریان است که توده ها به دور صدای تفنگ بسیج می‌شوند. درک آنها از پایگاه انقلابی درک یک کانون شورشی بود. آنها با چنین نظریاتی در سال ۵۴ در مناطق شمال دست به مبارزه مسلحانه زدند اما چون توده‌های مردم از آنها پشتیبانی نکردند به زودترین فرصت به دام دولت افتادند. تروریسم آنها با رویزیونیسم شان پیوند فشرده داشت.

۳ ـ سیاست اصلی، مبارزه ملیت محکوم علیه ملت حاکم است نه مبارزه طبقاتی :

طرح آنها برای مسئله ملی یک طرح ارتجاعی بود که هیچ گونه پیوندی با منافع و خواستهای ملیت های محکوم نداشت و فقط به دشمنی بین ملیتها دامن می‌زد و در خدمت سوسیال امپریالیسم روسیه‌بود. آنها با مطلق کردن مبارزه علیه ستم ملی، سیاست مبارزه طبقاتی را نفی کردند و اتکاه کردند به متنفذین محلی در مناطق شمال، تا " همه را متحد سازند " و " حق خود مختاری " بدست آرند. آن چنان خود مختاری " که از مرزهای افغانستان، مناطق شمالی آن را جدا ساخته و با مرز های اتحاد شوروی ملحق سازند، " چون ملیت های محکوم، آن طرف امو نیز می‌باشند. " آنها با این نظریات خود یک سیاست جدائی طلبی و الحاق طلبی با شوروی را دنبال می کردند. (نا گفته نماند که سوسیال امپریالیسم روس هنوز این نقشه را دارد و در صورت شکست طرح های کنونی، نقشه جدایی شمال کشور را دنبال خواهد کرد و برای عملی کردن این نقشه به چنین عمالی نیاز دارد).

این بود هسته نظریات رویزیونیستی رهبری این گروه همراه با نظریات انحرافی و رویزیونیستی متعدد دیگرشان. این گروه رویزیونیست بالاخره سیمای خود را پس از ۷ ثور و بخصوص پس از لشکر کشی روسها روشن ساخت.

آنها مدافعین سر سخت مداخله نظامی اتحاد شوروی در افغانستان‌اند. آنها نقش فعالی را در جاسوسی و سرکوب مخالفین روس ها بازی می‌کنند. بعضی از آنها در این اواخر در سرکوبی مناطق مختلف با دسته های تانک دشمن به حیث رهنما عمل می‌کنند، و پست های دولتی را در برخی از مناطق شمال اشغال کرده اند. برخی از جناح های این گروه که هنوز سیاست " اپوزیسیون " دولت را در پیش دارند، تضاد عمده کنونی کشور را با نیروهای اسلامی ضد روس اعلام داشته‌اند و در سرکوبی این نیروها تلاش نموده و به این صورت خدمتی به سوسیال امپریالیسم شوروی انجام می‌دهند. عده‌ای معدودی از این گروه بریده‌اند ولی اکثریت همان سیاست قدیم را اجرا می‌کنند.

" گروه کار " :

این دسته نیز فرزند خلف انشعابات و تضادهای باندهای رویزیونیست است که در نوکری به سوسیال امپریالیسم با جانفشانی مشغول بوده و مشغول جاسوسی و به دام انداختن مبارزین در کشور می‌باشد. آنها با قبای اپوزیسیون مصروف جمع آوری نیرو اند. مرکز فعالیت آنها در یکی دو ولایت شمال افغانستان می‌باشد.

" پیروان راه سوم " :

این دسته که با " الگوی ویتنام " تا هما کنون به فعالیت مصروف بودند و خود را مبارزین " ضد " رویزیونیسم (نه ضد سوسیال امپریالیزم) نمایانده بودند، امروز همانند ویتنام که بعنوان چوبدست سوسیال امپریالیزم

در جنوب شرق آسیا عمل می‌کند ، به مثابه وابستگان بی چون و چرای سوسیال امپریالیسم عمل می‌نماید .

این گروه‌ها همه بنحوی از انحاء عضو فعال " جبهه پدر وطن " ببرک اند . سیاست که این گروه ها باید اجرا کنند عبارتست از : نفوذ در بین اهالی مردم و متنفذین. این نیروهای ذخیره با استفاده از کمبودهای نیروهای اسلامی در تلاش اند تا توده‌ها را متقاعد بسازند که اسیر بودن امر نا گزیر است ، و جنبه‌های مترقی دارد . در برابر نفوذ آرام آرام و تخریبات آنها به اشکال مختلف باید هوشیار بود و آنها را برای ملت افشاء ساخت .

عمال روسیه در درون جنبش مذهبی :

این دسته از عمال روسیه در محافل کوچک و بزرگ مذهبی کمین کرده‌اند و با ظاهر متعصب و " ضد روسیه " به خرابکاری در جنبش مقاومت مشغول اند و با اعمال خود جنبش را تخریب نموده و مردم را به طرف روس‌ها می‌رانند .

این بود مشخصات نوکران مستقیم و غیر مستقیم روسیه. سیاست ما در برابر این همه نیروهای ذخیره روس، سیاست افشای ماهیت واقعی آنها و کشاندن اعضاء و طرفداران فریب خورده و بی خبر آنها به صفوف انقلاب است. مخصوصا" آن افرادی که با نقاب " اپوزوسیون " بعضی از آنها و عملیات " ضد روسی " بخش دیگر آنها فریب خورده‌اند و سمت اصلی انقلاب افغانستان برایشان روشن نیست .

اما سیاست عمومی ما در رابطه به آنها نباید مانع استفاده از تضاد های کوچک و بزرگ بین آنها گردد . باید کوشید در جهت نابودی آنها و پیشبرد امر انقلاب از تضادهایشان هوشیارانه استفاده برد.

جبهه متحد ملی

دونوع جبهه :

برای پیشبرد انقلاب ملی تارسیدن به اهداف کلی انقلاب دمکراتیک نوین درکنارحزب پرولتاریا و اردوی توده‌ای، جبهه متحد ملی تحت رهبری پرولتاریا لازم است. برای سازمان دادن مقاومت ملی تا زمانیکه حزب پرولتاریا ایجاد نشده ووحدت کارگران و دهقانان تامین نشده، لازم است تا جبهه وحدت ملی بوجود بیاید. مشاهده می‌کنیم که‌مادرجریان انقلاب خود با دونوع جبهه مواجه هستیم ، که هر کدام را جداگانه بررسی می‌نمائیم .

۱ ــ جبهه متحد ملی (تحت رهبری حزب طبقه‌کارگر) :

درمرحله انقلاب ملی و دمکراتیک در کشورهای مستعمره ، نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال جبهه متحد یکی از آن وسایل وسلاحهائیست که کشتی عظیم انقلاب‌بدون آن به ساحل پیروزی رسیده‌نمیتواند . جبهه متحد ملی عبارتست از اتحاد سیاسی تمام احزاب و نمایندگان سیاسی کلیه نیروهای انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر ، براساس یک برنامه سیاسی روشن و عملی که منافع همگی را دربرمیگیرد . چوکات اصلی جبهه متحد را چهار طبقه انقلابی تشکیل میدهد، (کارگران ، دهقانان ، خرده‌بورژوازی ، بورژوازی‌ملی) درحالیکه اقشار و طبقات غیرانقلابی نیز در دوره معین برسرخواستهای مشخص و تا اندازه معین میتوانند شرکت بکنند .

وحدت کارگران و دهقانان و مسئله رهبری درجبهه متحد ملی :

چگونه جبهه متحد میتواند ایجاد شود؟ و مسئله رهبری در آن چگونه مطرح است؟

درجبهه متحد ملی حلقه اساسی راوحدت کارگران و دهقانان میسازد ، این دوطبقه انقلابی‌ترین طبقات جامعه میباشند ، آنها اکثریت نیروهای انقلاب راتشکیل میدهند . تامین وحدت این دوطبقه استخوانبندی جبهه

متحد راتشکیل میدهد که بدور آن سایر طبقات متحد میشوند. بناء وحدت کارگران ودهقانان شرط اصلی و اولین قدم در جهت ایجاد جبهه متحد ملی است. اما وحدت پرولتاریا و دهقانان تامین نمیگردد، مگر بارهبری‌حزب سیاسی طبقه کارگر.

رهبری دهقانان توسط حزب سیاسی پرولتاریا درواقع، وحدت پرولتاریا بادهقانان میباشد. وحدت کارگران ودهقانان بوسیله حزب سیاسی پرولتاریا نه‌تنها آن شرایطی رافراهم میسازد که سایر طبقات بدور آنها متحد شوند بلکه شرایط سرکردگی حزب سیاسی طبقه کارگر را نیز درجبهه متحد ملی فراهم میاورد. زیرااز آنجاکه نیروی عمده انقلاب رادهقانان تشکیل میدهند، بابدست آوردن رهبری دهقانان شرایطی ایجاد میگردد که رهبری حزب پرولتاریا بر نیروهای دیگرانقلاب توسعه‌می‌یابد. فقط تحت این شرایط است که بورژوازی ملی ناگزیر میگردد رهبری پرولتاریا را قبول کند. البته بورژوازی ملی درکنار این قبولی تاپایان بخاطرگرفتن رهبری تلاش خواهدکرد.

اینست آن شرایط عینی‌ایکه جبهه متحد ملی وسیع به‌مقیاس کل کشور ایجادگردد. جبهه‌ایکه براتحاد مستحکم کارگران و دهقانان متکی باشد و توسط حزب مارکسیستی قاطعانه هدایت گردد.

چگونه سرکردگی پرولتاریا درجبهه متحد ملی تامین میگردد؟ اصلی‌ترین عامل‌رهبری پرولتاریا درجبهه متحدملی، وحدت کارگران و دهقانان است. چنانچه حزب مارکسیستی این وحدت راتامین نموده‌باشد رهبری عمده‌ترین نیروی انقلاب رابدست دارد. آنگاه است که این رهبری بر سایر نیروها نیز گسترده‌میگردد. سرکردگی پرولتاریا نه‌خودبخودی بلکه در جریان یک مبارزه دشوار و مطابق خط مشی صحیح تامین میگردد. همچنان که وحدت پرولتاریا و دهقانان نیزدرجریان مبارزه و مطابق خط مشی صحیح انجام می‌پذیرد. برای کسب رهبری دهقانان باید با آنها پیوند فشرده برقرارساخت. اززندگی‌شان حمایت کرد، آگاهی سیاسی‌شانرا بالابرد و حمایت‌شانرا بطور کامل جلب نمود ودرشرایط کنونی که باراصلی جنگ بدوش دهقانان است آنها را در جنگ رهبری‌کرد. این همان دستوراتی است که‌پرولتاریا،

(م.ل‌ها) آنرا وظیفه مبرم و عاجل خود دراین مرحله قرار داده‌است. زمانیکه دهقانان پرولتاریا رادرکنار خود یارویاور بیابند و تحت رهبری درست آنها به پیروزی‌هایی برسند، آنگاه به‌رهبری پرولتاریا معتقد شده و متحدپایدار پرولتاریا خواهند ماند.

دهقانان بنابرماهیت طبقاتی، ناهمگونی و قشربندی درونی خود قدرت رهبری رانداشته و گرایشی برای بدست گرفتن رهبری رانیز ندارند. آنها کتله‌های‌اند که‌باید پرولتاریا و حزب سیاسی او آنها راهدایت و رهنمون گردند ومنافع آنهارابرآورده سازند.

پس برای انجام این امربزرگ، حزب باید استقلال خود راداشته باشد. برنامه حداقل وحداکثر خودراداشته باشد تابتواند وحدت کارگران و دهقانان را هرچه بیشتر تحکیم بخشیده و زمینه رابرای سوسیالیسم درآینده فراهم سازد. بدست گرفتن رهبری جبهه متحد ملی بوسیله شعارها و ادعای "داشتن رهبری" ممکن نیست. رهبری صرف درجریان عمل و جلب پشتیبانی اکثریت (بخصوص دهقانان) بدست می‌آید. جهت کسب رهبری درجبهه متحد باید به حقیقت م.ل اندیشه مائوتسه‌دون چون حقیقت توده، به قدرت تشکیلاتی حزب و قدرت سازمان یافته توده‌ها تکیه‌کرد. بدون چنین قدرتی کسب رهبری ناممکن است.

ازطرف دیگر حزب طبقه‌کارگر نباید رهبری سیاسی راباهیچ حزب دیگری تقسیم کند وباید جبهه متحد را از غصب رهبری توسط بورژوازی ملی و نیروهای سیاسی‌اش مصون نگاه‌دارد. درغیر آن حزب به‌زائده بورژوازی بدل شده وانقلاب ملی و دمکراتیک به‌شکست مواجه میشود. از دست دادن رهبری در جبهه متحدملی انقلابی به معنی ازدست دادن تمام ثمرات انقلاب است.

وحدت پرولتاریا بابورژوازی ملی درجبهه متحدملی:

بورژوازی ملی باوجودخصلت دوگانه‌خود، ازجمله‌نیروهای انقلابی

مرحله انقلاب دمکراتیک نوین است و طبقه‌ایست که باید پرولتاریا در جلب و وحدت باا‌و بکوشد. شرکت بورژوازی ملی درجبهه متحدملی وابسته به‌نیروی خلق و سیاست‌های صحیح حزب مارکسیستی است. یعنی باید وحدت کارگران ودهقانان بوسیله حزب سیاسی پرولتاریا تامین شده باشد و از سوی‌هم‌حزب سیاست‌های صحیح برای جلب کردن و متحد ساختن بورژوازی ملی داشته باشد. زیرا اصولا ضرورت ایجاد جبهه متحد ملی حل مسئله بین پرولتاریا و بورژوازی درانقلاب میباشد، درحالیکه وحدت کارگران و دهقانان، تامین رهبری پرولتاریا رادرجامعه تضمین میکند و پاسخگوی مسئله رهبریست.

از این‌رو پرولتاریا بااتخاذ برنامه‌ایکه منافع بورژوازی ملی را هم در نظر میگیرد، اورا به جبهه متحد ملی‌میکشاند و بدور استخوان‌بندی جبهه جلبش میکند. چنانچه حزب، سیاست چپ‌روانه دربرابربورژوازی ملی داشته باشد، بورژوازی ملی به جبهه جلب نخواهدشد. البته بادرنظر گرفتن خصلت دوگانه (انقلابی و ضدانقلابی) بورژوازی ملی باید سیاست دوگانه در برابرش داشت، یعنی سیاست‌هم مبارزه هم‌وحدت. مبارزه با جنبه ضد انقلابی او ووحدت با جنبه‌انقلابی او. سیاست صحیح یابه عبارة دیگر اصول تاکتیکی مارکسیستی درجبهه متحد ملی،تاکتیک هم مبارزه و هم وحدت است. این بدان مفهوم است که تا آنجا که بورژوازی ملی انقلابی است و بخاطر کسب استقلال و دمکراسی مبارزه میکند باید باا‌و متحد شد و اورابه انقلاب جلب‌کرد. و از منافع او تاآنجا که به‌زیان منافع آتی زحمتکشان تمام نمیشود دفاع‌کرد. درهمین حال همزمان هرکجا که‌بورژوازی ملی بخواهد برخلاف منافع اساسی زحمتکشان قراربگیرد ویادرجهت مخالف استقلال و دمکراسی حرکت نموده و از خود سازش و تسلیم‌طلبی نشان دهد، باید به مبارزه علیه اوبرخاسته و اوراافشاء نمود. بیم نداشت از اینکه مبارزه بابورژوازی ملی بر سر مسایل اصولی انقلاب درموقع لازم و مبارزه با جنبه سازشکارانه وتسلیم طلبانه او سبب دوری او از جبهه انقلاب میگردد، زیرا بر عکس از راه این مبارزه است که جنبه‌های مثبت او تقویت و جنبه‌های منفی‌اش تضعیف‌میگردد. چنانچه این مبارزه بطرز صحیح انجام‌نگیرد و روش سازش دربرابر ضعف‌های

او اتخاذ گردد، جنبه‌های ضدانقلابی او تشدید خواهدشد. اگر بورژوازی ملی علیرغم سیاست‌های صحیح و وحدت طلبانه پرولتاریا بخواهد در صف دشمن انقلاب قراربگیرد، آنگاه نیروهای انقلاب مجبورند که‌به‌مبارزه قاطع علیه‌او بپردازند. و هرنوع اتحادی رابااو ردکنند. ولی رد وحدت بابورژوازی به خاطر اینکه جنبه‌استثمارگرانه و ضدانقلابی دارد، برخوردیک‌جانبه، ذهنی و چپ‌روانه است که انقلاب راصدمه‌میزند. مبارزه بابورژوازی ملی درجبهه متحد ملی به معنی ادامه مبارزه طبقاتی پرولتاریا بابورژوازی، درچارچوب معین تنظیم شده میباشد. چارچوبی که‌درآن هدف معینی، بورژوازی را با پرولتاریا پیوند داده است. اما مبارزه بابورژوازی ملی تا مبارزه‌علیه دشمن خطرناک درحال تعرض تفاوت دارد. تضاداولی، تضاد درون جبهه متحد ملی است و از نوع تضادهای درون خلق و دراین مرحله‌غیرآنتاگونیستی میباشد، ودرزمینه‌ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی تبارز میکند. وگاهی تا به سرحد مبارزه مسلحانه میرسد. تصادم مسلحانه زمانیست که دیگربورژوازی کاملا درخدمت دشمن مشترک قرار گرفته باشد و مانع درپیشرفت انقلاب گردد مائوگفت:

"حزب .... درجریان وحدت و مبارزه بابورژوازی رشد یافته و آبدیده گشته است. این یکی از اجزاء مهم ساختمان حزب ...... است - از مفهوم وحدت در اینجا جبهه متحد با بورژوازی مستفاد میشود و مقصود از مبارزه در اینجا "مسالمت‌آمیز" و "بدون‌خونریزی"، ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است‌که تا زمانیکه با بورژوازی در وحدتیم ادامه خواهد داشت". از اینجهت مطلق کردن اتحاد با بورژوازی درداخل جبهه متحد ملی اپورتونیسم راست است. و مطلق کردن مبارزه به تنهایی با او پورتونیسم "چپ" است.

اصول‌متذکره در رابطه با بورژوازی ملی، درشرایط مشخص کشور عبارت است از بکاربرداین اصول در رابطه با نیروهای سیاسی و مذهبی‌ایکه پایه

طبقاتی‌شان را عمدتا بورژوازی ملی و تاجر ملی میسازد. انقلاب ما که علیه خطرناکترین دشمن بشریت دراین مرحله از تاریخ قرار دارد، دشوار، بغرنج وطولانی است. این انقلاب می‌طلبد که وسیع‌ترین و حداکثر نیروی ممکن را علیه دشمن که خیلی قوی و از امکانات بزرگ برخوردار بوده، بسیج و متحد سازیم. از اینروجلب بورژوازی ملی یک مسئله مهم درانقلاب کشور میباشد.

استقلال و عدم وابستگی درجبهه متحد ملی:

استقلال و عدم وابستگی تمام‌احزاب و گروه‌ها، طبقات و اقشار باید در داخل جبهه متحد تضمین شود. تمام احزاب و گروه‌ها، طبقات و اقشار داخل جبهه میتوانند استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی خود را در داخل جبهه داشته باشند، زیرا آنها را فقط یک هدف معین سیاسی باهم دریک مرحله پیوند میدهد. عدم داشتن استقلال برای حزب طبقه کارگر یعنی مستحیل شدن دریک جریان بورژوایی و تبدیل شدن به دنباله‌روجریان. حزب سیاسی پرولتاریا باید در جبهه متحد سیاست‌های‌خودرا مطرح نموده و از آن دفاع کند و از سیاست‌های ناصحیح بورژوازی وسایر نیروها انتقاد بعمل آرد.

شکل تشکیلاتی جبهه متحد ملی:

جبهه متحد ملی یک شکل تشکیلاتی معین ندارد. از جبهه متحد ملی یک شکل معین و مشخص تشکیلاتی را فهمیدن نادرست است. شاید در شرایط معین یک شکل معین سازمانی رابخود بگیرد و امکان دارد که دارای شکل تشکیلاتی هم نباشد. جبهه متحد ملی عبارت است از یک رابطه، یک همسویی و وحدت بین تمام نیروهای انقلاب در برانداختن دشمن مشترک.

۲ـ جبهه متحد ملی در اوضاع کنونی :

حرکت جنبش مارکسیستی درشرایط کنونی و اصول تاکتیکی حزب در جبهه متحد ملی عبارت‌است از تحکیم و توسعه نیروهای مترقی (یا صفوف خلق) ، جلب نیروهای بینابینی و منفرد ساختن دشمن عمده ، درهم شکستن دشمنان بطور یکایک. با بکاربرداین تاکتیک‌در پراتیک انقلاب به حزب امکان داده میشود که وسیعترین نیروهای ممکنه را در جبهه متحد ملی ضد روسی متحد سازد. حزب در آینده و جنبش مارکسیستی در حد توان باید از هر شکافی دربین دشمنان هرقدرهم کوچک باشد برای بدست آوردن متحدین توده‌ای حتی ، موقت ، مردد ، ناپایدار ، غیرقابل اعتماد و مشروط استفاده برد و آتش حمله را بر روی دشمن عمده یعنی روس متجاوز تمرکز دهد . مسئله جلب متحدین برای پرولتاریا در انقلاب اهمیت استراتژیک دارد. زیرا اگر رسالت پرولتاریا نجات کل ملت است (م .ل‌ها" نمایندگان‌مصالح و منافع تمام جنبش‌اند") پس بدون جلب وسیعترین نیروها موفق به انجام رسالت خود نخواهد شد . سرباززدن از جلب متفق هرچند ناپایدار ، گذرا ، موقتی ، جنبش مارکسیستی رادرشرایط کنونی و پرولتاریا و حزبش را درآینده‌در میدان نبرد با خطرناکترین دشمن منفرد نگهمیدارد .

این تاکتیکی است که با بکار بردن آن تغییرات حاصله در جناح انقلاب و ضدانقلاب ارزیابی شده و امکان تشکیل جبهه وسیع متحد ملی بدرستی سنجش شود . این تاکتیک ، جبهه متحد را بمثابه سلاحی برای سازمان دادن و متحد کردن میلیونها میلیون توده بکار میگیرد و آنها را به ارتش نیرومندی مبدل میسازد . نظریه "انقلاب ناب" و نیروهای "ناب انقلابی" از جلب متحدین و استفاده از تضاد میان دشمنان‌ابا میورزد. این نظریه مبارزه را مطلق ساخته و سیاست درهای بسته را تجویز میکند ، این نظریه طرفدار یک دست بودن نیروهای انقلاب ، ودرنهایت تحلیل ، منفرد ساختن خود و به تنهایی جنگیدن دربرابر دشمن نیرومند میباشد .

اما در شرایط کنونی که وحدت کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب

پرولتاریا تامین نگردیده و جنبش مارکسیستی هنوز به مرحله حزب تکامل نکرده است. مسئله جبهه متحد ملی چگونه است؟:

امکان ایجاد جبهه متحد ملی در شرایطی که حزب پرولتاریا بوجود نیامده‌ویا قادر نگردیده که بسطح رهبری ارتقاء کند، وجود دارد وکاملا منطبق با اوضاع است. مشخصات این جبهه چگونه خواهد بود؟:

درشرایط کشور ما که تهاجم روسیه تمام‌نیروهای جامعه را علیه امپریالیسم روس در چارچوب انقلاب ملی بمیدان کشانده است، تلاش و مبارزه برای ایجاد یک جبهه وحدت ملی که شامل کلیه نیروهای ضد روسی شود، یک وظیفه انقلابی و جز مبارزه پرولتاریا برای رسیدن به هدف غایی است. جنبش مارکسیستی وظیفه‌دارد، در ایجاد جبهه‌ای که اگرچه پایه‌آن بر وحدت کارگران و دهقانان گذارده نشده و فاقد رهبری پرولتاریاست، (در شرایط کنونی) بیشترین سعی و تلاش خودرا بنماید، و زمانیکه بر اثر کوشش و تلاش جنبش مارکسیستی و سایر نیروهای انقلابی و ملی این جبهه بوجود آمد، درآن فعالانه شرکت کند و برآن تاثیر گذارد و سمت آنرا تا جائیکه ممکن است وبه شکستن جبهه منتهی نمیشود، بسوی منافع اکثریت محروم جامعه و درراه استقلال قطعی سوق دهند. ایجاد چنین جبهه‌ای جنبش مارکسیستی را ضعیف نخواهد کرد و آنرا از وظایف مرکزی و مبرم آن منحرف نمی‌نماید. برعکس، شرکت و فعالیت برای ایجاد چنین جبهه، جنبش مارکسیستی راقوی خواهد ساخت. در صورتیکه جنبش مارکسیستی سیاست وحدت ومبارزه رامد نظر گیرد و خودرا در درون جبهه مستحیل نسازد، مرز تمایز خودرابادیگران بکشد و همچنان وحدت سیاسی خودرادرجهت استقلال ملی باسایر نیروها حفظ نماید، قادر خواهد بود که بهترین امکانات و عالی‌ترین استفاده را درزمینه پیوند و جلب وسیع توده‌ها بدست آورد. و در این اوضاع بغرنج در اتمسفر جبهه‌واحدی، جنبش مارکسیستی قادر است زمینه تماس

وسیع راباتوده‌های زحمتکش بیابد. مسلم است که جنبش مارکسیستی وظیفه خودرا به شرکت دراین جبهه محدود نخواهد کرد و ضمن مبارزه در جهت مبرم‌ترین وظایف خود، مقدمات ایجاد جبهه متحد ملی تحت رهبری طبقه کارگر را نیز مهیا خواهد نمود و برای این منظور در راه وحدت کارگران و دهقانان وسایر اقشار، بطور مستقل باتمام نیرو فعالیت خواهد کرد.

نقش بورژوازی ملی دراین جبهه چگونه خواهدبود: باتوجه به جنبش عظیم ملی کنونی ملت ما که جناح راست آنرا رؤسای قبایل و اقوام، روحانیون متنفذمحلی، روحانیون اشرافی، متنفذین محلی، مالکان ارضی، بورژواهای کمپرادور، بیروکراتهای بزرگ و شخصیت‌های سیاسی سابق میسازد، بورژوازی ملی نقش مهمی رابسهم خود میتواند بازی کند. در اوضاع کنونی آنطوری که درسایر کشورهامی‌توان بورژوازی ملی را بعنوان جناح راست جنبش شناخت، بورژوازی ملی بر حسب گستردگی نیروهای شرکت کننده در جنبش ملی ما جزء نیروهای بینابینی بشمار می‌آید، اما این مسئله از تزلزل و دوگانه بودن خصلت او نمی‌کاهد. و امکان پیوستن او رابه سرسختان جناح راست و حتی دشمن اصلی منتفی نمیسازد. باتوجه به این خصوصیت، باید توجه داشت که نقش نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در ایجاد و استحکام نوع دوم جبهه‌ایکه درشرایط کنونی (جبهه‌وحدت ملی) ضرورت آن احساس میشود، دارای اهمیت بسیار است. زیرا این جبهه در آخرین تحلیل شعارها، سیاست منافع و رهبری این طبقه را منعکس خواهد کرد. نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در صورتیکه پشتیبانی اکثریت مردم را در دفاع از آرمانهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه خود بیابد، جرئت خواهد کرد که نقش متزلزل و محافظه‌کارانه نمایندگان بورژوازی کمپرادور، اشرافیت و فئودالهای محلی را که در جبهه ناگزیر وارد میشوند بحداقل برساند. روشن است‌اگر بورژوازی ملی دراین جبهه از پشتیبانی بلاقید وشرط اکثریت مردم برخوردار گردد، به سادگی میتواند دست به معامله‌گری بزند. جنبش مارکسیستی وظیفه‌دارد که ضمن پشتیبانی از آرمانهای استقلال طلبانه وآزادیخواهانه بورژوازی ملی در مقابل معامله‌گری او، همراه باکلیه‌نیروهایی که در این راه قاطعیت نشان

میدهند، بایستد و مردم را در مقابل گرایشات ناسالم بورژوازی ملی آگاه گرداند.

سیاست جبهه‌واحدی:

درشرایطی که حزب پرولتاریا ایجاد نشده، وحدت کارگران و دهقانان تامین نگردیده، شرایط ایجاد جبهه متحد ملی کامل نگشته و حتی در مقطع کنونی عملاً جبهه بزرگ وحدت ملی درآستانه ایجاد قرار ندارد، سیاست ما در درون جنبش توده‌ای و بخصوص در ارتباط با سایر طبقات چیست؟

چنانچه در بخش ایجادحزب دیدیم، درشرایطی که هنوز حزب نیرومند پرولتاریا وجود ندارد، و کارگران و دهقانان متحد نیستند، جنبش مارکسیستی دچار تشتت فکری و سازمانی است و رابطه بسیار ظعیف با توده‌های زحمتکش دارد، براثر تجاوز سوسیال امپریالیسم درکشورما و اعتلای بزرگ جنبش مسلحانه توده‌ها پدید آمده و بخصوص دهقانان دریک جنبش خودبخودی بسیج شده‌اند، درچنین شرایط حساس تاریخی که کل ملت بخاطر کسب استقلال بسیج شده، باید سیاست عمومی مبتنی براین واقعیت اتخاذ گردد. این سیاست عمومی ما چیزی نیست جز سیاست جبهه واحدی بخاطر متحد شدن با اکثریت و منفرد ساختن دشمن. با چنین سیاستی است که میتوان در بین دهقانان بپاشده راه یافت و قدم بقدم برهبری آنها رسید. باچنین سیاستی است که میتوان پایه توده‌ای خود را وسعت داد و در جنبش آزادیبخش ملی اکثریت رامتحد ساخت. اتخاذ این سیاست عمومی مغایر ایجاد حزب طبقه کارگر بمثابه وظیفه مرکزی م.ل‌ها نیست. زیرا سیاست ما برای ایجاد حزب طبقه کارگر جدا از سیاست عمومی جبهه واحدی در این مرحله تاریخی نمیباشد. زیرا حزب را در رابطه با سیاست جبهه واحدی میتوان ساخت. زیرا با اتخاذ چنین سیاستی است که حزب را در رابطه با توده‌ها میتوان ساخت. از همین جاست که سیاست کلی ما یک سیاست جبهه واحدیست. درمرکز این سیاست،ایجاد حزب طبقه کارگر وظیفه مبرم ماست.که

آنرا در رابطه با این سیاست میسازیم. پایه این سیاست، وظیفه متحد ساختن کارگران و دهقانان است که با اتخاذ چنین سیاستی میتوان به توده‌های دهقانان رسید و آنها را متشکل ساخت. پس اگر اتخاذ این سیاست از یکطرف وسیله‌ای جهت رسیدن به توده‌هاست، از طرف دیگر سیاستی است منطبق با اوضاع عینی بخاطر شرکت در جنبش آزادیبخش ومتحد کردن اکثریت (ازهمینجاست که سازمان ما باید با عده‌ای از سازمان‌های اسلامی "جبهه‌مبارزین مجاهد افغانستان" را تشکیل داد، کاریکه نه تنها اشتباه نبود بلکه ادامه خواهد یافت). زیرا سیاست جبهه‌واحدی ما درشرایط کنونی، زمینه رابرای سیاستهایی که حزب بعداً اتخاذ خواهد کرد، آماده میسازد. نیروهای م.ل ازهم‌اکنون وظیفه دارند بخاطر وسعت دادن پایه توده‌ای شان، بخاطر فراهم ساختن امکانات‌شان و بخاطر از میان بردن موانع که نیروهای سیاسی ـ مذهبی در سر راه‌شان ایجاد میکنند و بخاطر رفع سایر موانع، پیگیرانه شکیبا و با حوصله در راه همسویی و کمک متقابل تلاش کرده و با تمام نیروهای سیاسی ضد روسی همکاری کنند. برخورد رویاروی با این نیروها علیرغم مواضع و عمل ضد روشنفکری آنها عملیست دور از حساب، برخورد با آنها موانع و مشکلات مارا در راه انجام وظیفه خطیر پیوند یافتن با توده‌ها، بیشتر میسازد وعملاً دشمن بزرگ و نیرومند از آن سود میبرد. اوضاع را باید درمجموع در نظر گرفت. انعطاف‌پذیر بود و با حوصله در راه همسویی تلاش کرد. درعین حالیکه انتقاد و مبارزه علیه روندهای انحرافی و ضد توده‌ای آنها را با اشکال مختلف بخصوص درفعالیت و راه‌یابی باتوده‌ها ادامه میدهیم، سیاست عمومی جبهه‌واحدی را نباید فراموش کنیم. پس باید بااین سیاست نیروهای مترقی را نیرومند ساخته، متحدین را جلب نموده و دشمن عمده را منفرد کنیم.

"واقعیات بیشماری ثابت میکنند که امر عادلانه از پشتیبانی وسیعی برخوردار است و امر غیرعادلانه پشتیبانی ناچیزی کسب میکند. یک کشور ضعیف میتواند، کشوری نیرومند راشکست دهد و یک کشور

کوچک قادر است بر کشوری بزرگ غلبه کند. خلق یک کشور کوچک درصورتیکه جرئت یابد بمبارزه بر خیزد و جسارت ورزد اسلحه بردارد و سرنوشت کشور خود رابدست بگیرد، آنوقت یقینا" خواهد توانست برتجاوز کشوری بزرگ غلبه نماید. این یک قانونمندی تاریخ میباشد".

انقلاب افغانستان یك جنگ توده‌ای طولانیست

فهم خصوصیت جنگ کنونی و قانونمندی‌های آن، برای پیشبرد فعالیت سیاسی اهمیت بسیاردارد. براین مبنا فهم طولانی بودن‌جنگ بما کمک میکند تاکارهای سیاسی، سازمانی و عملی خودرا از یک دید طولانی نگریسته و بدون شتاب‌زدگی پی‌ریزی نمائیم. زیرا در جنگ کنونی ملت ما هنوز ضعف‌های جدی موجود است. ممکن است درجریان بعدی یک تعداد ناکامیها، عقب نشینی‌ها، انشعابات داخلی، خیانت وسازش‌های موقتی و امثال آن پدید آید. پس باید دریابیم که‌این جنگ طولانی و سخت خواهد بود و باید با درایت و هوشیاری قدم بقدم بر مشکلات غلبه‌کرده، تمام عوامل مثبت را به خدمت گرفته،عوامل منفی را بحداقل رسانده، وسیع‌ترین نیروی ممکن را گرد آورده و توده‌ها را درجریان پراتیک و شناخت متقابل متحد ساخت و متشکل نمود و پیروزی بر حق و محتوم ملت را بر دشمن تحقق بخشیم. از هرگونه شتاب‌زدگی وغره‌شدن‌از آن از پیروزی‌های کوچک و یاس وناامیدی بپرهیزیم و برای غلبه‌بر ضعف‌های خود و تمامی جنبش بکار تبلیغاتی، ترویجی، سیاسی ونظامی وسیع بپردازیم. فقط با درک قانونمندی جنگ کنونی و طولانی بودن آنست که میتوانیم فعالیت خود را درست سازمان دهیم. و درمقابل گرایشی که براثر ناروشن بودن اوضاع و وجود دشمن قوی، به تسلیم‌طلبی ملی و انقیاد ملی رسیده و آزادی افغانستان را ناممکن میداند، مبارزه نمائیم.

چراجنگ آزادیبخش ملت ما طولانی است و تحت چه عواملی میتواند به پیروزی برسد ؟ :

دربررسی طولانی بودن جنگ باید به قانونمندی عام جنگ و خصوصیات ملی و بین‌المللی جنگ توجه کرد . جنگ کنونی بین افغانستان و روسیه یک پروسه‌ایست که در جریان تکامل به عکس خود مبدل میگردد . اوضاع نامساعد جنگ ملی ما در برابر اوضاع مساعد روسیه در لحظه کنونی ، بعکس خود تبدیل میشوند ، یعنی با پیشرفت اوضاع طرف ملت را شرایط مساعد گرفته و طرف روسیه را شرایط نامساعد میگیرد . عام‌ترین مشخصه این جنگ ،که جنگ بین ضعیف و قوی است ، نیز با گذشت زمان بر اثر فعل و انفعالات عوامل مختلف به عکس خود تبدیل میگردد ، ضعیف به قوی و قوی به ضعیف . اما برای اینکه این پروسه به عکس خود تبدیل گردد ، زمان لازم است و برای اینکه عوامل موجود ، تغییرات خودرانشان دهند شرایطی‌لازم است .

دربررسی طولانی بودن جنگ باید هر دو طرف جنگ یعنی طرف ملت و طرف دشمن ارزیابی گردد . در طرف ملت ما عوامل منفی زیادی وجود دارند ، که در مقابل ، روسیه دارای عوامل مثبت بنفع خود میباشد .

همچنین طرف ملت ما عوامل و امکاناتی مثبت و تعیین کننده دارد که طرف روسیه فاقد آن است .

زمانیکه ما قادر گردیم ، عوامل طولانی بودن جنگ را دریابیم خواهیم توانست عوامل اصلی راازعوامل فرعی جداساخته‌و با تقویت و تکیه بر عوامل تعیین کننده جنگ را به پیروزی کامل رهنمون سازیم .

عوامل منفی در طرف ملت کدام‌اند؟ و عوامل مثبت به نفع دشمن کدام میباشد؟

درطرف ملت :

– پراکندگی، عدم تشکل و سازماندهی توده‌ها و خودبخودی بودن جنبش که همه محصول فقدان رهبری واحد و رزمنده است، مهمترین ضعف را در جناح ملت میسازد. این ضعف که در عدم بسیج سیاسی توده‌ها، در عدم هماهنگی بین تمام‌بخش‌های ملت بیشتر از پیش زیانمندی خودرانشان میدهد، حلقه اصلی عوامل منفی در طرف ملت میباشد.

– جنگی که در کشور ما آغاز شده یک جنگ تحمیلی و از طرف ملت بدون نقشه قبلی بوده است.

– جنگ کنونی برای ملت ما کاملا نابرابر است. جنگ یک کشور کوچک و ضعیف درمقابل یک کشور بزرگ و نیرومند، بین یک ملت بی‌سلاح و بزرگترین زرادخانه نظامی جهان میباشد.

– ملت ما قبل از آغاز جنگ هیچگونه آمادگی عملی و ذهنی نداشته و ناگهان درمقابل آن قرار گرفته است.

– طبقات مختلف ملت، بعلت عقب‌ماندگی جامعه ما فاقد سازمانها و تشکیلات سیاسی خود بوده‌اند.

– جمعیت کشورما در مقابل ذخیره انسانی بزرگ روسیه، بمراتب کمتر می‌باشد.

– همسایه بودن دشمن اصلی، که میتواند در سرکوبی ملت ما سریعتر عمل کند.

– نقش استراتژیک و کلیدی وطن ما که روسیه را وادار میسازدبا تمام نیرو به خاطر حفظ آن بکوشد.

– وجود پشت جبهه‌های نامطمئن و نااستوار مانند پاکستان و ایران که درپیشبرد جنگ موانع پدید می‌آرد. (*)

---

* وقتی‌از پشت جبهه‌های انقلاب افغانستان صحبت میشود مراد کشورهای پاکستان و ایران است. نقش پشت جبهه درهرانقلابی دارای اهمیت است. درانقلاب ملی کنونی ما نیز این مسئله دارای اهمیت میباشد و تغییرات سیاسی دراین‌کشورها درتکامل و یاکندی انقلاب ما،تاثیر

عوامل مثبت در طرف دشمن :

ــ دشمن دارای یک نظم و انضباط فاشیستی و میلیتاریستی میباشد که با نقشه عمل میکند .

بقیه پاورقی از صفحه قبل :

خودرا میگذارد . تاکنون نامطمئن بودن این پشت جبهه سبب شده که انقلاب ما از نظر نظامی بیشتر از این رشد نکند زیرا عوامل درونی (به عنوان اساسی) برای پیشبرد جنگ مساعد بوده‌اند ولی عوامل خارجی مثل نامطمئن بودن پشت جبهه‌ها (بعنوان شرط) باعث کندی در پیشبرد فعالیت نظامی انقلاب ملی ما شده‌است . اما غلط است اگر تاثیر پشت جبهه‌ها را فقط در ساحه نظامی ببینیم ، تاثیرات مثبت و منفی که از جانب پشت جبهه‌های انقلاب درزمینه سیاسی مشهود میباشدنیز عاملی است که باید درارزیابی ما جای مهمی را اشغال کند .

پاکستان : بحران سیاسی ، موجود درپاکستان و موقعیت جناحهای متخاصم و سیرتکامل جریان‌های سیاسی در آن کشور درانقلاب ما تاثیر می نهد . اهمیت استراتژیک پاکستان برای روسیه ، عوامل مثبت و منفی رابرای انقلاب ماپدید می‌آورد . از یکطرف مقامات حاکمه پاکستان مجبوراند برای حفظ و بقای پاکستان و جلوگیری از تجزیه دوباره، جنبش اسلامی افغانستان همکاری کند و از سوی دیگر برحسب پایه‌های متزلزل خود و ترس از شوروی سیاست میانه‌روی رااتخاذ نمایند . عوامل دیگری نیز سبب می‌شود تا پاکستان به عنوان یک پشت جبهه نامطمئن‌در برابر انقلاب ما عرض وجود نماید . مقامات حاکمه پاکستان از نیروهای موجود سیاسی افغانسنان بخاطر سابقه پشتونستان خواهی ترس دارند و حاضر نیستند چنان دولتی مثل دولت موجود درافغانستان حاکم گردد که‌خواهان مسئله پشتونستان باشد . از طرف دیگر دولت پاکستان در برابر یک نارضایتی بزرگ که روسهااز آن بمیزان بزرگی استفاده برده‌اند

ـ جنگی را که روسیه به ملت ما تحمیل کرده طبق یک نقشه قبلی و با آماده ساختن عوامل و امکانات مثبت به نفع خود (درگذشته)، بوده است.

ـ روسیه در مقایسه با کشورما بسیاربزرگ و نیرومند است و صاحب امکانات بزرگ نظامیو اقتصادی میباشد و یکی از بزرگترین نیروهای ذخیره انسانی رادر جهان دراختیار دارد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

قراردارد. دولت پاکستان که خواهان یک سیاست نیمه مستقل در قبال امریکاست از کمک مشروط وناچیز امریکا به شک و تردید دچارشده و نمیتواند بروعده و دفاع امریکا از پاکستان اطمینان‌کند. این موضوع بر محافظه‌کاری مقامات حاکمه پاکستان دردفاع از نیروهای سیاسی جنبش ضد روسی کشور ما می‌افزاید. بوروکراسی فرسوده پاکستان از طرفی تمام مجراهای ناچیز کمکهای بین‌المللی را بیشتر محدود میسازد و از طرف دیگر دولت پاکستان در جستجوی نیروهائی است که در تحت کنترل خود تمام کمک‌ها را در انحصار آنهاقرار دهد. این اوضاع نارضایتی شدید سایر نیروهای سیاسی مهاجر را از مواضع مختلف دامن میزند.

عوامل مثبت نیز در پاکستان برای انقلاب ما وجود دارد، وجود اقوام وقبایل که روابط مستحکم‌قومی و خونی آنها را با اقوام ساکن سرحدات افغانستان پیوند میدهد، که باپیشرفت جنگ به‌صحنه کشانده خواهند شد. تهیه‌خواربار و امکان‌خرید اسلحه از بازارهای سیاه پاکستان، زمینه برای عقب نشینی و غیره، از آن امتیازاتی است که جبهات شرقی و جنوبی جنگ‌کشور ما دارای آن میباشند. جبهات اصلی جنگ اگر چه میتوانند ضروریات خودراباخرید و فروش از خاک پاکستان تامین کنند، اما بخاطر سیاست یکجانبه دولت پاکستان از کمکهای بین‌المللی محروم میمانند.

پاکستان از دوجهت برای انقلاب ما بصورت پشت جبهه نامطئن است یکی بعلت سیاست محافظه‌کارانه و سودجویانه دولت پاکستان.دوم

– به علت همسایگی باکشورما میتواند، سریعتر عمل کند و برای پیشبرد جنگ درافغانستان احتیاج به ایجاد پایگاه‌های نظامی کمتری دارد.

– دشمن قادر است موانع جدی در برابر جنگ ملت ایجاد کند.

– دشمن میتواند تلفات خودرا در کشورما از منابع خود جبران نماید.

– دشمن یک ذخیره بزرگ اقتصادی، نظامی و انسانی از همپیمانان و دست‌نشاندگان خود در جهان دارد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

بخاطربحران سیاسی موجود که در مسیر آتی تکامل خود حتی وضع موجودرانیز برهم‌زده و به شوروی بیشتراز این امکان خواهد داد که از نارضایتی عمومی در پاکستان استفاده کند. ومقامات حاکمه پاکستان بیشتر از این در تنگنا قرارگیرند.. باتوجه به نکات بالا روشن میگردد که درآینده‌هر اتفاقی بیافتد، وضع کنونی پاکستان را بمثابه پشت جبهه نامطمئن برای جنبش مقاومت ما ساخته است.

ایران: بعداز پیروزی انقلاب ایران امیدواری زیادی در بین مردم ما بوجود آمد. اما پیشرفت اوضاع نشان داد که بحران داخلی ایران در تضعیف انقلاب ما یک عامل مهم‌بوده است. بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ایران که ناگهانی خودرابرسر قدرت دیدند، دمکراسی را که بر اثر خونهای هزاران نفر بدست آمده‌بود مانعی در راه برقراری یک دولت بورژوازی مستحکم یافتند. از طرف دیگر عوامل روسیه در ایران که نفوذ زیادی در تشکیلات دولتی و سیاسی ایران دارند خواستند از آزادیهای بدست آمده ونارضایتی مردم که کم‌کم بیدار میشد، برای سرنگونی دولت ایران که در مجموع سیاست مستقل و ملی دارد، استفاده نموده و راه را برای برقراری یک رژیم دست نشانده روسیه هموار سازند.

دربخش انحصارطلبان مقامات حاکمه، شووینیسم فارسی و ایرانی بیدار میشود که زیرنام دفاع از جنبش‌های اسلامی تبارز میکند. روسیه که دربخش انحصارطلبان مقامات حاکمه ایران بصورت مستقیم و غیـــر

اینها اساسی‌ترین عوامل منفی در طرف ملت و اساسی‌ترین عوامل مثبت در طرف دشمن میباشند. اما قدرت دشمن و ضعف ما از همان آغاز نسبی است نه مطلق. بناء دشمن هنوز قوی است و عوامل نامساعد قدرت او را به تحلیل میبرند. و این تحلیل هنوز بحدی نیست که برتری دشمن را از بین ببرد. ما هنوز ضعیف هستیم و عوامل مساعد آنقدر رشد نکرده که ضعف‌ها را جبران کنیم. بهم خوردن یارشد این تناسب میان دوجهت متضاد است که میگوئیم جنگ ما طولانی خواهد بود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

مستقیم نفوذ دارد، علیرغم مقاومت جناح استقلال طلب و ضد دو ابر قدرت در دولت، توانست با کمک مستقیم و غیرمستقیم انحصارطلبان دولت ایران را با امپریالیسم امریکا درکشاکش قراردهد و خود زمینه نفوذبیشتر درایران بیابد. عمل گروگان‌گیری اگر روی یک طرح معین روسها انجام نشده باشد عملا در خدمت سیاست‌های سوسیال امپریالیسم قرارگرفت. زیرا بحران ناشی از گروگان‌گیری ایران را با امریکا درگیر کرد و ایران‌رادر معرض انفراد بین‌المللی قرارداد و فرصتی پیش‌آمد که افکار عمومی درایران به تجاوز شوروی در کشورمامعطوف نگرددو افکار عامه جهانی را از پشتیبانی بین‌المللی انقلاب خونین ما منحرف سازد.

پشتیبانی از انقلاب ما در ایران فقط محدود به چند اعلامیه و موضعگیری متناقضی ماند. آن مقدار کم کمک‌های مادی که به جبهات هزاره نیز آغاز یافته نه بر پایه دفاع راستین از انقلاب ما، بلکه به منظور تقویت جناح راست برضد نیروهای مذهبی‌راستین وملی که خواهان یک افغانستان واحد و مستقل‌اند و به‌منافع شوونیست‌های ایران سرنمیگذارند صورت میگیرد. امروز انحصارطلبان ایرانی می‌کوشند باسوءاستفاده از نام واعتبار امام، جناحهای راست و حتی مشکوک (آنهائیکه بدام روسیه افتاده‌اند) جنبش مذهبی ما را تقویت کنند وبه سازمانهای بیشماری که در ایران فعالیت میکنند محدودیت‌های قائل شوند. وضع درهم و برهم

ایجاد قدرت هدایت کننده واحد کارگران و دهقانان وتمامی ملت ، بسیج‌سیاسی توده‌ها،ایجاد مناطق پایگاهی محکم ، رهبری و تنظیم سیاسی ، نظامی ، آموزش و امور تولیدی مناطق مختلف پایگاهی ، ایجاد اردوی رزمنده وآگاه و ایجاد جبهه متحد ملی وسیع ، بوجود آوردن هماهنگی بین بخش‌های مختلف نیروهای مقاومت ، جلب کمک‌های خارجی و بکاربردن درست آن ، تشکل و بسیج توده‌های شهری از هر قشر و صنفی و بالاخره محاصره شهرها از طریق دهات و نابودی قدم به قدم دشمن ، همه و همه زمان می‌خواهد که کم‌کم کامل گردد . این زمان طولانی خواهد بود ، مخصوصا" که دشمن در راه پیشرفت موانع جدی نیز ایجاد می‌کند . بدون زمان طولانی که طی آن باید این وظایف اجرا گردند ، ممکن نیست دشمن مسلح و غداری را که می‌خواهد بشریت را به سیه روزی بکشد به شکست مواجه ساخت . اما زمان لازم و طولانی فقط برای تبدیل عوامل منفی به عوامل مثبت و به اجرای وظایف مربوط نیست . برای آنکه عوامل مثبت موجود نیز موثریت و کیفیت خود را آشکار سازند و در جریان فعل و انفعالات جایگاه معین خود را برای در هم شکستن دشمن پیدا نمایند ، زمان طولانی لازم است .

عوامل مثبت در طرف ملت و عوامل منفی در طرف دشمن :

عوامل مثبت در طرف ملت درعرصه داخلی :

ـ نبرد ملت ما نبرد عادلانه است و از آنجا که این جنگ یک جنگ

بقیه پاورقی از صفحه قبل :

ایران با توجه به میزان نفوذ روسیه در این کشور و عدم تشخیص روسیه بمثابه دشمن خطرناک ایران را بمثابه پشت جبهه نامطمئن‌تر برای انقلاب افغانستان میسازد . اما نباید از مفهوم پشت جبهه‌های نامطمئن چنین فهمید ، که پاکستان و ایران مطلقا نمیتوانند بمثابه پشت جبهه انقلاب ماباشند . پاکستان و ایران باتمام وضع مبهم وناثباتی که در آن حاکم است امتیازی برای‌انقلاب ما بوده‌اند . منتها در مقایسه جنبه‌های مثبت و منفی ، جنبه‌های منفی برجنبه‌های مثبت قویتر بوده ونامطمئن بودن بر مطمئن بودن برتری دارد .

عادلانه است میتواند مارابه اتحاد نیرومندتربرانگیزد. احساس همدردی مردم کشور متخاصم را نسبت به خود جلب کند و از پشتیبانی اکثر کشورهای جهان برخوردار گردد.

— ملت ما شیفته آزادی و استقلال است و سنن پرافتخار مبارزه ضد بیگانه دارد.

— ایمان به اسلام و اعتقاد به شهادت و عشق بوطن عاملیست که ملت رااز نظر روحیه مستحکم و بی‌پروا نگهمیدارد.

— برپاشدن کلیه نیروها و توده‌های مردم، درمناطقی که غلبه برآن مشکل است‌و دشمن بمفهوم واقعی به محاصره سیاسی، نظامی و اقتصادی (محروم از منابع اقتصادی وطن ما) درآمده‌است.

— بکاربرد تجربیات خونین دونیم‌ساله از طرف مردم که در نتیجه تشکیلات‌های ساده و محلی درعرصه مقاومت سربلند میکنند.

— آخرین بقایای ملت نیز به جنگ رویاروی‌ضد روسی کشانده میشوند.

— وفق یافتن سریع زندگی روزمره باشرایط جنگ. این وضعیت امکان میدهد که مردم تامدت‌های مدیدی، جنگ را ادامه دهند.

— علیرغم کوچکی سرزمین و جمعیت، به علت کوهستانی‌بودن افغانستان که شاهراه‌های اتصالی آنرا باریکه‌ها و کوره‌راه‌های قسمت‌های وسطی کوههای بلندش میسازد، مناطقی که اهالی برآنها مسلط است و مردم با تشکیلات ساده‌جنگی برعکس ماشین جنگی ثقیل دشمن، با تکیه به جنگ پارتیزانی (۱) قدرت و تحرک بیشتر دارند.

— افغانستان امتیازات از قبیل موقعیت جغرافیایی و ساختمان اقتصادی متکی بخود دارد ودر شرایط محاصره و قطع خطوط ارتباطی به خارج نیز میتواند ضروریات اقتصادی خود را رفع کند.

---

* جنگ پارتیزانی که مردم افغانستان از قرنها به اینطرف بصورت سنتی کشورگشایان و متهاجمینی مانند اسکندر، چنگیز، تیمور، امپراطوری‌صفوی، استعمارگران انگلیسی و غیره را درهم شکسته و از خاک خود دفاع کرده‌اند.

ـ ملت ما در جنگ ضد روسی امکان اسیرگرفتن ، بدست آوردن اسلحه از دشمن و جلب کمکهای خارجی دارد .

ـ تلفات انسانی ملت ما تا کنون عمدتا نیروهای غیرجنگی بوده‌اند این تلفات که بیشتر شامل کودکان و پیران و زنان میشود باآنکه ضایعه‌ای بزرگی بود ، اما از قدرت جنگی مردم نکاسته است .

ـ جریان آگاهی مردم رو به تکامل است . این آگاهی به توده‌ها کمک میکند تا جریانهای مختلف سیاسی رابشناسند و نیروهای استفاده‌جو، بی‌لیاقت وجاه‌طلب راطرد نمایندو به ماهیت توطئه‌های دشمن آگاهی یابند .

ـ جریان موجود جنگ ملی بسوی هماهنگی سیاسی نظامی سیر میکند . با آنکه سطوح این هماهنگی یکی نیست ولی این هماهنگی میتواند رشد و گسترش پیداکند و نطفه تکامل یابنده است .

ـ بوجود آمدن پایه‌های مستحکم وحدت ملی و به عقب رفتن تضادهای ملیتها ، اقوام و غیره که نتیجه مبارزه علیه یک دشمن قوی و مشترک میباشد .

ـ مسلح بودن سنتی‌مردم ، هرچه بیشتر مسلح شدن‌شان درجریان جنگ و وجود مناطق وسیع آزاد شده .

ـ وارد شدن توده‌های شهری بمثابه یک جبهه در جنگ آزادیبخش .

ـ پیدایش تعداد زیادی از سازمانها و تشکیلات سیاسی و نظامی سائر طبقات که از یک جهت مثبت است و جبهه جنگ را برضد تجاوزکاران وسیعتر میسازد و از تمرکز نیروهای دشمن میکاهد و اثربخشی آنرا کاهش میدهد .

ـ وجود جنبش مارکسیستی افغانستان که روبه‌رشداست و میتواند بمثابه عاملی‌مهم دربه‌سرانجام رسیدن انقلاب ملی نقش خود را ایفا نماید .

عوامل مثبت در طرف ملت درعرصه خارجی :

ـ بهتر شدن شرایط برای جلب کمکهای بین‌المللی و پشتیبانی بین‌المللی .

– احتمال وارد شدن ملتهای کشورهای همسایه ایران و پاکستان در جنگ علیه توسعه‌طلبی و هژمونیسم روسیه که بر مبنای استراتژی کره ارضی روسیه تا اشغال، مداخله، یاکودتا درآن کشورها می‌کشد.

– آماده شدن شرایط برای تشکیل جبهه جهانی علیه‌سوسیال‌امپریالیسم.

– مبارزه جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بمثابه ستون فقرات جبهه جهـــانی‌علیه دوابرقدرت بخصوص روسیه همراه با کشورها وملل جهان سوم و تمام توده‌های ستمدیده جهان که نقش مهمی در تضعیف امپریالیسم روس دارد و در پشتیبانی از انقلاب ملی ما سهم برجسته‌ای را ایفا میکند.

– اعتراض خانواده‌های روسی که فرزندان یابستگان‌شان در افغانستان می‌جنگند ویاکشته‌شده‌اند. که‌بصورت جنبش تبارز نموده‌است (*).

اینها عوامل مثبت خاص انقلاب ما در عرصه داخلی و خارجی‌میباشند. اما عوامل مثبت دیگری نیز در طرف ملت ما وجود دارد که در عوامل منفی طرف دشمن عرض وجود میکند.

عوامل منفی طرف دشمن در رابطه مشخص با افغانستان:

– جنگی که روسیه در کشور ما براه‌انداخته یک جنگ غیرعادلانه و ارتجاعیست. خصلت امپریالیستی نظام اقتصادی، اجتماعی روسیه تعیین کننده خصلت جنگ اوست. این جنگ باتمام نیروهای رشد یابنده در روسیه، جهان ومخصوصا کشورما در تضاد میباشد. به موازات آن‌این جنگ به تمام تضادهای موجود حدت می‌بخشد. از اینرو بااین جنگ، روسیه نخستین گام خودرابسوی اضمحلال گذاشته است. این جنگ وحشیانه و ارتجاعی که از

---

* بخصوص که افشاء شدن ماهیت دروغین تبلیغات روسیه مبنی بر دخالت امریکا، چین، ایران، پاکستان و... هر روز برای دشمن افشاء میشود و اخباران توسط عساکریکه به روسیه برمیگردند، بداخل شوروی سرایت میکند و باعث نارضایتی بیشتر در تمام شوروی بخصوص در بین ملت‌های مسلمان شوروی که ارتباط مذهبی و تاریخی آنها را باملت ما پیوند میدهد، می‌گردد.

ماهیت روسیه برمیخیزد متقابلا روسیه را در معرض انهدام قرار میدهد. این جنگ انتاگونیسم طبقاتی داخل روسیه، انتاگونیسم میان ملت‌های روسیه و شوونیسم روسی، انتاگونیسم میان روسیه و ملل مستعمرات، انتاگونیسم روسیه وتمام ملل جهان و بالاخره انتاگونیسم میان روسیه و سائر امپریالیستها را به حداکثر برمی‌انگیزد.

– روسیه که خودرادرگیر جنگ طولانی ملت ما ساخته، مجبور است که تلفات خودرا هرروز جبران کند و برای این جبران به تمام ذخیره‌گاههای خود بیشتر فشار بیاورد. این وضع بحران عمیق سیاسی – اقتصادی – نظامی واجتماعی را در روسیه دامن میزند. بحرانی‌که درتمام زمینه‌ها روسیه را فراگرفته و به مستعمرات آن نیز کشیده میشود.

– روسیه در کشورما به محاصره همه‌جانبه کشیده شده است، روسیه اردوی نظامی افغانستان را که تاپیش از تجاوز بصورت شکسته ریخته فعال بود کاملا از داده‌است و جناحهایی از نیروهای وابسته نیز با ارباب سرمخالفت می‌جنبانند.

– سازمانهای سیاسی، نظامی و اقتصادی دشمن در کشورما از بین میروند ویا عملاً از فعالیت میمانند.

– زندگی روزمره درمناطق تحت تسلط دشمن هر روز با موقعیت نظامی دشمن در تضاد می‌افتد. این امر از یکطرف مقاومت را در مناطق تحت‌تسلط دشمن دامن میزند و از طرف دیگر آخرین امید دشمن را از استفاده منابع موجود برباد میدهد.

– درمقابل تسلط مردم ما بر مناطق، تشکیلات ساده و قدرت تحرک ملت ما، روسیه صاحب ماشین جنگی ثقیل میباشد که مجبور است آهسته حرکت کند و اثربخشی آن کم باشد.و برای رهبری آن تشکیلات بغرنج داشته باشد. در صورتیکه دشمن از خصوصیات مردم و جغرافیای محل آگاهی لازم را ندارد. (*) روسیه باشیوه جنگ برق‌آسا نمیتواند در مقابل جنگ طولانی،

---

* چنانچه شش‌ماه‌بعد از تجاوز خود، روسیه متوجه شد که‌ماشین جنگی ثقیل آنها، آن کارآیی لازم را ندارد وتقریبا ده‌هزار عسکر

متحرک و فرساینده مقابله نماید. زیرا محل دشمن مجبور است ثابت و معین باشد. در حالیکه جنگندگان مادرمحل‌های ناثابت و غیرمعین میباشند از این جهت حمله نیروهای جنگی دشمن به جنگندگان ملت ما غیرموثر ولی متقابلا ازحمله‌کنندگان ملت ما به دشمن موثر و بانتیجه میباشد.

ــ درمقابل خودکفایی ملت مادرجنگ، قوای متجاوز مجبور است تمام احتیاجات خودرا از روسیه وارد کند و از آن حفاظت نماید. حفاظت از این ضروریات متضمن آنست تا تعداد زیادی از قوای خود را جهت حفظ خطوط ارتباطی بگمارد و از حملات همیشگی براین خطوط جلوگیری کند. (درحالیکه تاکنون دراین‌زمینه هرگز موفق نبوده است).

ــ روحیه عساکر روسیه هر لحظه ضعیفتر میگردد، آگاه‌شدن عساکر روسی از واقعیات، روحیه و اراده‌شان را تضعیف میکند وتضادشان‌را باگردانندگان امور تشدید میکند (سرپیچی‌های متعدد عساکر شوروی از فرمان‌های آدمکشی گواه روشن براین امر است).

ــ برعکس ملت ما، تمام تلفات انسانی روسیه از جمله‌نیروهای جنگی روسیه میباشد.

ــ در طرف دشمن اوضاع بسوی ناهماهنگی سیاسی و نظامی سیر میکند و روحیه فرارطلبی دراردوی دشمن قوی است.

ــ دشمن هر روز درآستانه خلع سلاح شدن قراردارد.

ــ وارد شدن توده‌های شهری به جنبش مقاومت آخرین نقاط امن دشمن راز او میگیرد و مجبور است، همیشه چه در استراحت وچه‌درحال جنگ در موقعیت یک دزدفراری دردلهره و اضطراب بسربرد. این وضع دشمن را از نظر روانی فرسوده میسازد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

مربوط قوای ثقلیه خودرا تحت عناوین فریبکارانه از افغانستان بیرون برده‌و بجای آن عساکر دیگر را وارد جنگ نمود. اما روسیه نمیتواند با تمام این تغییرات، ماشین ثقیل جنگی خود را تا بحد تحرک جنگندگان ملت ما، متحرک بسازد.

– دشمن فاقد یک پایه‌توده‌ای وفاقد یک پایه اجتماعی در افغانستان است و بدینصورت،بر نیروی نظامی خود تکیه دارد .

– تضادهای جناحهای مختلف باندهای مزدور و سایر نیروهای ذخیره روس در افغانستان روبه حدت میرود و نیروهای مخفی ذخیره آن نیز در قیافه‌های گوناگون از طرف مردم ما شناخته میشوند .

عواملِ منفی طرف دشمن درداخل روسیه و مستعمرات :

– تضاد بین جناحهای مختلف مقامات حاکمه روسیه حاد میشود .

– تحت تاثیر جنبش ملت ما و بحران حاصله از آن جنبش مقاومت در شوروی به اشکال گوناگون آن مخصوصا درجمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی و جمهوری‌های غیر روسی شوروی بیدار میگردد . مصارف و بودجه سنگین جنگ بر ضعف و بحران اقتصادی روسیه می‌افزاید . این وضع امپریالیستهای روسیه روسیه را مجبور میسازد تا برای جبران آن از طریق افزایش مالیات ، کاهش درآمدها ، تشدید استثمار ملیت‌های داخل شوروی و مستعمرات دست‌زده و هرچه‌بیشتراقتصاد را جنگی بسازند . نتیجه این وضع به نارضایتی فزاینده مردم شوروی و مستعمرات به‌اعتصابات ، اعتراضات و مقاومت دامن زده ، روسیه راهرچه بیشتر به سوی بحران اقتصادی ، تورم و بحران سیاسی می‌کشاند .

– جنگی راکه روسیه به ملت ما تحمیل نموده است نه به نفع ملت روسیه است و نه آنها خواستار چنین جنگی‌اند . این جنگ درواقع به ملتهای روسیه و شوروی نیز تحمیل گُردیده است . فاشیسم روس پایه توده‌ای در داخل روسیه ندارد . (*) .

---

* دراین رابطه فاشیسم هیتلری و سوسیال فاشیسم برژنفی از خود دارای مشخصاتی‌اند . فاشیستهای هیتلری در آلمان شکست خورده و تقسیم شده و بعدازجنگ اول توانستند شووینیسم درنده آلمانی را بنام تقویت برتری آلمان در بین‌مردم ببرند و افکار بخشی از مردم را با این

ـ ملل مستعمره شوروی از آنجائیکه تحت شدیدترین نوع استثمار، سرکوب و ستم سوسیال امپریالیستهای روس قرار دارند و مجبورند بار مصارف کمرشکن ناشی از جنگ روسیه باافغانستان رابدوش کشند ، تحت تاثیر مقاومت ملت ما به‌اعتراض و مقاومت دست میزنند . اعتصاب کارگران پولیند ، که با استفاده‌از درگیری روسیه در افغانستان و تحت تاثیر ملت قهرمان ما در مرحله پیشرفته‌تری قدم گذاشته سرآغاز قیام بزرگ در مستعمرات اروپایی روسیه است . این قیام به این اعتصابات ختم نگردیده و به سرتاسر مستعمرات روسیه و داخل روسیه کشیده میشود .

ـجریان استقلال خواهی حتی در مقامات حاکمه مستعمرات روسیه مخصوصا مستعمرات اروپایی روسیه که با چکسلواکی در ۱۹۶۸ شروع و با تحکیم موضع استقلال‌طلبانه رومانیا تشدید یافته‌است ، روسیه‌را در مستعمرات در مقابل یک‌بحران جدی مواجه میسازد. (درسایر مستعمرات روسیه مانند آنگولا و غیره نیز چنین مقاومتی وجود دارد) .

بقیه پاورقی از صفحه قبل:
اندیشه‌ها سیاه سازند . فاشیسم هیتلری توانست بخشی از ملت آلمان را بدنبال خود بکشد و توسط آن تجاوز بربر منشانه خودراگسترش دهد . اما این خصوصیت در شوروی کمتر بچشم میخورد ، ملتهای شوروی بعداز احیای سرمایه‌داری در شوروی می‌بینند که‌طبقه تازه‌بدوران رسیده بورژوازی میخواهد بجهان چنگ بیاندازد و جنگ را دامن بزند . از این رو ملتهای شوروی که در جنگ دوم نه سرزمین‌های خودرا از دست داده‌اند و نه شکست خورده‌اند و ضمنا خاطره تلخی از قربانیهای خود در جنگ دارند ، باسیاست خانمان برانداز سوسیال فاشیسم در مخالفت قرار میگیرند و شعار جهانگیری سوسیال فاشیستها نمیتواند پایگاه توده‌ای دربین ملتهای شوروی بیابد از این رو اختناق و فاشیسم حاکم بر شوروی بحران اقتصادی، تورم و تشدید استثمار، سوسیال‌امپریالیستهای روسی رابرعکس فاشیستهای هیتلری از کوچکترین پایه توده‌ای نیز محروم میکند و مقاومت را در شوروی بیدار میسازد .

وامل منفی طرف دشمن در عرصه جهانی :

ـ تشدید یافتن تضادهای ابرقدرت امریکا باابرقدرت روسیه و تشدید ضادجهان دوم درمقابل روسیه و موضعگیری یکپارچه اکثریت عظیم از کشورهای جهان سوم درمقابل تهاجم روسیه، روسیه را در معرض انفراد بین‌المللی قرارداد و سیاست "تشنج‌زدایی" روسیه را رسوا ساخت .

ـ تجاوز روسیه به کشورما و سایر جنایات آن اختلافات بزرگی را در بین رویزیونیستهادر سراسر جهان دامن زد و جناح‌بندی‌های نوینی را در بین رویزیونیستهاپدید آورد . که تسلط روسیه را بر احزاب رویزیونیستی متزلزل میسازد . و حتی بعضی از جناحهای رویزیونیستی بمقابله با شوروی کشانده میشوند .

ـ تجاوزات پی‌درپی روسیه، جناح مداراجویان در غرب را که وجود آنها به‌نفع روسیه‌است، درموقعیتی قرار داده که برای حفظ منافع‌شان مجبورا" درمقابل روسیه ایستادگی نمایند .

ـ تضادهای جهان دوم و امریکا در مقابل روسیه تشدید یافته و به محدود ساختن مبادلات تجارتی و محدود ساختن‌کمکهای غرب به روسیه منجر گردیده،که بحران در شوروی را تسریع میکند .

اینهامهمترین عوامل مثبت ومنفی در پروسه جنگ است . وجود این عوامل دلیل بر طولانی بودن جنگ ملی ماست و همین عوامل برهان روشنی برپیروزی محتوم ملت ما میباشد .

اماعوامل مثبت تنها محدود به عوامل برشمرده‌بالا نمیشود چنانکه عوامل منفی نیز چنین است . زیراباگذشت زمان عوامل مثبت و منفی دیگری

پیدا و آشکار میگردند . اگر جنبه‌های منفی و مثبت انقلاب ما را از نظر کمیت و کیفیت مطالعه کنیم ، عوامل مثبت انقلاب ملی ما هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت بمراتب بیشتر وبرجسته‌تراند. عوامل مثبت انقلاب مارشد یابنده‌اند ، درحالیکه‌عوامل مثبت دشمن روبه زوال و نیستی بوده و لحظه‌ای میباشند و باپیشرفت زمان زایل‌میگردند . درمقابل ، عوامل منفی انقلاب با برطرف شدنی و روبه‌کاهش و نیستی بوده،درحالیکه عوامل منفی دشمن رشد یابنده و بزرگ شونده میباشند . عوامل مثبت انقلاب ما نقش کلیدی داشته در صورتیکه عوامل مثبت طرف دشمن لحظه‌ای و فرعی‌اند .عوامل منفی انقلاب ما نقش فرعی دارند ، درحالیکه عوامل منفی طرف دشمن‌از نظر تاریخی تعیین کننده میباشند .

این نکات اساسی و متضاد جنگ افغانستان و روس است . این خصوصیات تمام رهنمودهای سیاسی ، استراتژی و تاکتیک نظامی طرفین و همچنین طولانی بودن و فرجام جنگ را تعیین میکند و تثبیت میکند که پیروزی نهایی از کدام طرف است . "این‌جنگ درواقع نوع‌مسابقه بین خصوصیات است .هریک‌ازآنها در جریان جنگ بنابر طبیعت خود تغییر خواهد یافت و از همینجاست که همه‌چیز ناشی میشود. این خصوصیات بطور عینی موجوداند . این خصوصیات مجموعه عناصر اساسی جنگ را تشکیل میدهند و به‌هیچوجه فرعی و ناقص نیستند . آنها در تمام مسایل کوچک و بزرگ طرفین و درکلیه مراحل جنگ دخالت دارند و چیزی نیستند که بتوان از آنها صرف‌نظر کرد" .

چه‌زمانی افغانستان روسیه‌را با شکست مواجه میسازد ؟ :

اساسی‌ترین عواملی که روسیه را در مقابل جنگ ملت ما به شکست مواجه میسازد ، وابسته به نکات زیراست :

۱ ــ ایجاد جبهه وسیع ملی ملت،که درآن رهبری متمرکز و مجربی وجود داشته باشد. هماهنگی میان کل جبهات وجود داشته باشد و تمام ملت

متحد باشد.

۲ ـ ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد روسیه، مطروحه از طرف جنبش بین‌المللی طبقه کارگر.

۳ ـ اعتلاء نهضت انقلابی مردم روسیه، مردم و ملل مستعمرات روسیه بیشتر از این تکامل بیابد.

اما عوامل اولی تعیین کننده، عمده‌وبمثابه اساسی است. در حالیکه عوامل دوم و سوم کمک کننده و غیرعمده و بمثابه شرط میباشند.

مدت طول کشیدن این جنگ وابسته به یک سلسله عوامل درافغانستان، روسیه و جهان است. اگر سه شرط بالا زود عملی شوند. جنگ سریعا پایان می‌یابد. درغیرآن طولانی میگردد، اما پایان یافتن سریع جنگ و یا طولانی شدن جنگ هر دو به یک نتیجه منتهی میشوند، و آن پیروزی مسلم ملت‌ما بر متجاوزان روسیه میباشد.

راه‌محاصره‌شهرها از طریق دهات:

استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات، که مضمون جنگ طولانی‌را میسازد، منطبق با نیازمندی تاریخی، اجتماعی ـ سیاسی و ساختمان اقتصادی جوامع مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودال است. در استراتژی راه‌محاصره شهرها از طریق دهات، نیروی اصلی و نقط قوی انقلاب و نقاط قوی وضعیف دشمن،همه مشخص میشوند. این استراتژی قادراست یک دشمن نیرومند و تابدندان مسلح رادرمقابل نیروی یک ملت کوچک و بی‌سلاح درهم بشکند.

دونیم‌سال جنگ ملت ما (باوجودخودبخودی بودن آن) درستی این استراتژی را نشان داد. زیرا هم اکنون شهرها از طریق دهات در محاصره قرارگرفته‌اند. اما این حالت خودبخودی و ناپایدار است. از اینجهت باید

وضع موجود بارهبری واحد، باهماهنگی سرتاسری باپایگاههای استوار،

مستحکم و کامل گردد .

طبق این استراتژی باید سمت اصلی و مرکز ثقل کارمارا دهات تشکیل دهد . تمام‌تاکتیک‌های ما باید به‌این استراتژی خدمت کند .

مبارزه درشهر و قیام شهری :

استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات ، بهیچوجه منافی مبارزه درشهرها نیست . بلکه برعکس رشد مبارزه در شهرها به استحکام پایگاهها و مناطق آزادشده خدمت میکند و بدان کمک میرساند . قرار دادن دهات بمثابه سمت اصلی و مرکز عمده فعالیت ، احتیاج به پشت جبهه‌های شهر دارد و نفی کننده مبارزه در شهر نیست . باتوجه به شرایط مشخص کشور ما و نامطمئن بودن خطوط ارتباطی آن بخارج از کشور و عدم پشت جبهه‌های مطمئن ، شهرها بعنوان نیروی پشتیبان جنگ دردهات ، مرکز فعالیت درقلب دشمن وجایی برای تهیه ضروریات مناطق آزاد شده اهمیت بخصوص کسب میکند . ولی این امر یک جانب اهمیت مبارزه در شهرها میباشد . وجود طبقه کارگر ، خرده بورژوازی‌شهری ، روشنفکران ، کادرهای علمی و فرهنگی که میتوانند در جبهات جنگ نقش مهمی ایفا نمایند و سایر توده‌های شهر مستقلا ایجاب میکند تا مبارزه درشهرها ،بمثابه یک بخش مهم کار انقلابی به‌پیش رود . مبارزه در شهر وده باید همزمان ادامه داشته باشد . آنچه مهم‌است ، توازن و مناسبت بین مبارزه درشهرو ده میباشد که نباید سمت اصلی و مرکزثقل کار مخدوش گردند .

واما قیام شهری راه پیروزی و پیشبرد انقلاب افغانستان را نشان نمیدهد . از اینجهت قیام شهری در شرایط کنونی ، با استرتژی راه‌محاصره شهرها از طریق دهات در کشورما درتضاد میباشد . تدارک برای برپاشدن قیام‌های شهری به وظیفه مرکزی ما خدمت نمیکند . نیروهای ما را تلف ساخته به‌شکست می‌انجامد و روحیه یاس، نومیدی و شکست را بوجود می‌آورد .

اما شیوه‌بی‌تفاوتی درمقابل قیامهای شهری خودبخودی (مانند

قیام‌های قهرمانانه هرات در حوت ۱۳۵۷ و ۳ حوت ۵۸ کابل و غیره) نیز نادرست است. زمانیکه قیامهایی بدون تدارک قبلی و بصورت خودبخودی برپا میشوند، باید فعالانه درآن سهم گرفت و کوشش نمود تا آنرا رهبری کرده و ازتلفات بیش از حد جلوگیری و به پیروزی‌های حداکثر بیشتری نایل ساخت. اما نادرست بودن قیام‌های شهری دراین مرحله به معنی آن نیست که استراتژی راه‌محاصره شهرها از طریق دهات بطور مطلق با قیام شهری در تضاد میباشد. برعکس باتکمیل شدن محاصره شهرها از طریق دهات در آستانه‌پیروزی کامل، قیام شهری درپناه اردوی توده‌ای آخرین دژ دشمن را درهم کوفته و شهرها فتح میگردند.

قیام ۱۴اسد (*) که بوسیله "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" و با شرکت سازمان مابرپاشد، یک قیام شهری بود که تحت شرایط معین تاریخی صورت گرفت. اختناق بی‌سابقه تره‌کی ـ امین و کشتار دسته‌جمعی مردم، عطش شدید مردم شهر برای سرنگون کردن دولت دست نشانده، تصمیم سایر سازمانهای جبهه برای برپاکردن قیام و اهمیت حفظ وحدت ما بااین نیروها و ... عواملی بودند که سازمان ما را واداشت تا فعالانه درآن شرکت نماید. این قیام بمنظور مسلح ساختن توده‌های شهری، کمک به جبهات جنگ، نابود کردن تشکیلات و سازمانهای آدمکش و باهدف پیوند دادن اردوی ناراضی به صفوف مقاومت و بالاخره بقصد سرنگونی دولت مزدور برپاشد. طرح این قیام وشرکت فعالانه مادرآن هرگز بمعنای کناررفتن از استراتژی انتخاب شده نبود وماراه انقلاب افغانستان را همچنان دراستراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات و استراتژی جنگ توده‌ای طولانی میدیدیم. زیرا معتقد بودیم که سوسیال امپریالیسم روس حتی باسرنگونی دولت دست نشانده‌اش از کشورما دست‌نمیکشد. اما این قیام، از یکطرف باوجود ارتباط سازمان ما و سایر سازمانهای "جبهه‌مبارزین مجاهد افغانستان" با جبهات جنگ، بعلت عدم

---

* *اگرچه ارزیابی این قیام‌احتیاج به بحث بیشتری دارد، اما لازم دیده‌شد تا مختصر اشاره‌ای به آن در این نوشته شود.*

پیوند استوار، وسیع و همه‌جانبه بادهات ، جبهات جنگ و مناطق مختلف‌واز طرف دیگر بعلت آنکه محاصره شهرها به لحظه تعیین کننده خودنرسیده بود وباوجودسمت پیوند یافتن به جبهات درمحدوده شهرها باقی میماند ، در عمل بااستراتژی ما (راه‌محاصره شهرها از طریق دهات) درتضاد قرارمیگرفت . از این‌رو قیامهایی از نوع قیامهای ۱۴اسد فقط زمانی میتواند در دستور کار قرارگیرند که شهرها در محاصره همه‌جانبه ازطریق دهات قرار گرفته و در آستانه فتح کامل بوسیله نیروهای مسلح توده‌ها باشند .

قیام ۱۴ اسد یک قیام شهری بوده ونه کودتا . این قیام با شرکت توده‌های زحمتکش شهری ، تحت رهبری سازمانهای "جبهه‌مبارزین مجاهد افغانستان" تدارک دیده شد و برپاگردید .

قیام ۱۴ اسد اگر چه از نظر نظامی شکست خورد ، اما از نظر سیاسی در تقویت وبالا رفتن حیثیت جنبش مارکسیستی و درتحکیم وحدت بین جنبش مارکسیستی و نیروهای انقلابی اسلامی سهم برجسته‌ای داشت . این قیام نشان داد که مارکسیستها درراه‌دفاع از وطن ، مردم و استقلال‌ملی،درصف مقدم قربانی و مبارزه قرار دارند و بین مارکسیستها و رویزیونیستها بحرهایی ازخون فاصله است . از اینجاست که مااین قیام شکوهمند و پرحماسه‌را با قهرمانان فناناپذیر آن که نقش خودرادر تاریخ خونین ملت ما حک کرده‌اند ، ارج گذاشته و گرامی میداریم .

مبارزه مسلحانه :

"مسئله‌اساسی درهرانقلابی مسئله قدرت است" " قهر ضد انقلابی را فقط باقهر انقلابی میتوان درهم‌شکست" . "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید" . راه‌انقلاب قهرآمیز یگانه راه معقول و صحیح برای سرنگون ساختن دشمنان ملی و طبقاتی و کسب قدرت سیاسی تاپیروزی کامل است .

برای درهم‌شکستن تجاوز وحشیانه و نظامی سوسیال‌امپریالیسم روس هیچ راهی جز مبارزه مسلحانه وسیع توده‌ای نیست . اما برای کسب استقلال و طرد متجاوزین باید از دوشکل مبارزه استفاده کرد و مناسبات صحیح نظربه شرایط و نیازمندی مبارزه بین این دوشکل برقرارساخت . ایندو شکل ، مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی است . هردوی این اشکال درحقیقت شکل

اساسی انقلاب قهرآمیز است که بدوصورت تبارز میکند . درهرمرحله مشخص و منطقه معین یکی از اشکال نقش عمده را ایفا مینماید . اما حتی زمانیکه مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عمده مبارزه تبارز میکند، سیاست رهنمای آنست و مبارزه مسلحانه، آغاز یا انجام آن برحسب مصالح سیاسی سنجیده میشود . "جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر" از این اصل چنین فهمیده میشود که سیاست همیشه مقدم بودن خودراحفظ میکند ودرزمانیکه مبارزه مسلحانه به شکل عمده مبارزه تبدیل میگردد ، نقش سیاست به عقب نرفته بلکه سیاست با وسایل دیگر ادامه پیدا میکند .

از مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی اساسا" جنگ پارتیزانی فهمیده می‌شود . جنگ پارتیزانی برای یک مدت طولانی عمده‌ترین شکل خواهد بود . باید در مناطق وسیع روستائی واحد های پارتیزانی ایجاد کرد ، این واحدها که باید به عملیات سیار با استفاده از روش " امروز شرق و فردا غرب " * بپردازند وظایف متعددی را دنبال می‌کنند . این وظایف عبارتند از نابود ساختن دشمن ، کار عملیات تخریبی ، ایذائی ، تثبیتی ، کار تبلیغاتی و کار توده‌ای . واحدهای پارتیزانی در مناطق روستائی که نیروهای دشمن علیرغم در دست داشتن قدرت سیاسی ضعیف هستند ، عمل می‌کنند . در جریان عمل این مناطق را به پایگاه پارتیزانی بدل ساخته و دوباره از آنجا تغییر محل می‌دهند . * * اما این همه عملیات به اتکاء مناطق پایگاهی صورت می‌گیرد .

---

* روش "امروزشرق‌فرداغرب" به عملیات پارتیزانی میگویند که از نقاط مختلف و بدون تعیین جاهای معین به دشمن ضربت زده میشود .

** منطقه پارتیزانی ممکن است چندین بار بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب دست بدست بگردد بنابراین دست زدن به جنگ موضعی برای حفظ خاک ، بهر قیمت اصلا مطرح نیست برعکس در تمام مراحل اولیه جنگ آزادیبخش که قوای انقلابی در مقیاس ملی بر قوای ارتجاعی برتری ندارد و بتعرض استراتژیک در سطح کشور دست نزده ، شیوه‌جنگ ، جنگ پارتیزانی است . حتی برای دفاع از پایگاه نیز اردوی انقلابی از شیوه جنگ پارتیزانی استفاده میکند . تبدیل یک منطقه پارتیزانی به یک منطقه پایگاهی پروسه بغرنج و طولانی را طی میکند .

برای ادامه جنگ پارتیزانی در مدت طولانی و همچنان برای حفظ و توسعه نیروهای انقلابی باید مناطق پایگاهی داشت و این مناطق، پایگاههای استراتژیک هستند که جنگ پارتیزانی به اتکاء بدانها وظایف استراتژیک خود را انجام می‌دهند.

در مناطق آزاد شده باید به تحکیم سیاسی و نظامی هر چه بیشتر این مناطق پرداخت و برای فراهم آوردن زمینه مانورهای وسیع، عقب نشینی و گسترش مناطق پرداخت. جنگ پارتیزانی در جریان یک جنگ طولانی و بغرنج و در مسیر تکامل خود طبق یک برنامه به جنگ منظم تبدیل می‌گردد. جنگ پارتیزانی در اثر تجمع پیروزیهای فراوان کوچک، منجر به یک پیروزی بزرگ می‌شود. اهمیت استراتژیک جنگ پارتیزانی در جنگ مقاومت طولانی در همین جا است. جنگ پارتیزانی در مسیر تکاملی خود به جنگ عظیم تبدیل می‌شود و همزمان در همسوئی با مبارزه نیروهای بین المللی و مبارزه انقلابی سر تا سری، سوسیال امپریالیسم روسیه این امپریالیسم محاصره شده در کشور ما به نابودی کشیده می‌شود.

در این رابطه باید گفت که جنگ‌هایی از نوع یاغیگری که نقش مناطق پایگاهی را به هیچ می‌گیرند، در شرایطی که دشمن از بزرگترین و مدرنترین امکانات نظامی برخوردار است اشتباه محض است. مبارزات از نوع یاغیگری جنگ را از سایر اشکال مبارزات چون مبارزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدا می‌سازد، و فرجامی جز شکست ندارد. پس باید علیه این انحراف به مبارزه اصولی و آگاهگرانه پرداخت.

بدون پایگاه، انقلابیون قادر به بسیج و متشکل کردن دهقانان نیستند. بدون پایگاه، انقلابیون و نیروهای پارتیزانی قادر نیستند برای مدت طولانی دوام بیاورند. یک منطقه زمانی تبدیل به پایگاه می‌گردد که در آن توده‌ها متشکل، بسیج و مسلح شوند زیرا هنگامی که جنگ، سخت و دشوار می‌گردد، تنها پایگاه انقلابی دژ مستحکم نیروهای مسلح توده‌ها است. امکان بسیج توده‌ها را میسر می‌سازد، امکان وسعت دادن اردوی توده‌ای را فراهم می‌نماید، تهیه مهمات و رساندن آب و نان را به جبهه جنگ ممکن می‌سازد.

بدون پایگاه انقلابی،اردوی توده‌ای قادر نیست به درستی مسئله آذوقه، استراحت، تداوی، تمرین و آماده‌گی جنگی را حل کند. ضرورت ایجاد مناطق پایگاهی (پایگاه انقلابی) محصول طولانی بودن جنگ است و طبعا" تبدیل یک منطقه پارتیزانی به منطقه پایگاهی پروسه بغرنج و طولانی را طی می‌کند.

اما در مورد کار سیاسی، چنانچه گفتیم مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی هر دو شکل اساسی انقلاب قهر آمیز اند. زیرا انقلاب امر توده‌های ملیونی است بدون شرکت آگاه هانه و ازدل و جان آنها هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. توده‌های ملیونی را باید بسیج و متشکل ساخت و تحت رهبری راستین پرولتاریا در آورد. و این کار میسر نیست جز با مبارزه و کار سیاسی وسیع و دقیق. مبارزه سیاسی برای متشکل ساختن توده‌ها، و مبارزه مسلحانه در اوضاع کنونی کشور ما رابطه فشرده دارند. در شرایط کنونی کلیه مبارزات سیاسی برای مبارزه مسلحانه توده‌ای خدمت می‌کند. در حالی که مبارزه مسلحانه نیز بخودی خود در جهت توسعه مبارزات سیاسی خدمت می‌کند. مثلا" واحد های پارتیزانی محلی با انجام وظایف متعدد خود در راه تشکل، آگاهی و بسیج توده‌ها نیز مبارزه می‌کند. نظر به اوضاع و منطقه یکی از این دو مبارزه عمده می‌شود، در شهر های بزرگ که دشمن مسلط است مبارزه سیاسی عمده می‌گردد. در حالی که مبارزه مسلحانه در اشکال مختلف نیز وجود دارد. (شبیخون بر دشمن و بدست آوردن غنیمت، سراسیمه کردن دشمن و از میان بردن برخی از نیروهای دشمن. مهم این است که این عملیات در شهر فقط در جوار کار و بسیج توده‌ای در شهر و روستاها انجام گیرد.) در مناطق روستائی زیر تسلط دشمن یک زمان مبارزه سیاسی و گاهی مبارزه مسلحانه عمده می‌گردد. در مناطق آزاد شده گاهی هر دو همزمان به پیش می‌رود و گاهی یکی عمده می‌گردد.

در شرایط کنونی تا زمانی که مارکسیستها به نیروی قابل ملاحظه‌ای در جبهات جنگ تبدیل نشده‌اند کار سیاسی تقدم خود را حفظ می‌کند. اما این مسئله به معنی این نیست که مبارزه مسلحانه در دستور کار ما قرار ندارد بلکه

شرکت در مبارزه مسلحانه یا کار در جبهه و یا پشت جبهه برای تثبیت موقعیت سیاسی ما در بین توده‌ها می‌باشد، حتی اگر قادر نشده باشیم تا در رهبری عملیات نظامی قرار بگیریم، باید در صورت لزوم و توجه به موقعیت سیاسی خود در کار نظامی شرکت جوئیم. تجربیات سازمان ما نشان داده است، که همراه با عمده گرفتن مبارزه سیاسی، فعالیت نظامی اعضای سازمان ما نقش برجسته‌ای در کار سیاسی داشته است.

در جریان مبارزه سیاسی باید توده‌ها را آگاه و متشکل ساخت و سازمان‌های سیاسی توده‌ای ایجاد کرد. کارگران دهقانان، جوانان، زنان، کودکان، تاجران و اهل کسبه و پیشه وران را با توجه به درجه آگاهی سیاسی و روحیه رزمنده‌شان در سازمان‌های مختلف توده‌ای متشکل سازیم و سپس این سازمان‌ها را رشد و تکامل دهیم. زیرا بدون تشکیلات، توده‌های مردم نمی‌توانند به صورت پایدار نیروی مقاومت خود را نشان دهند. پس باید اشکال موجود مبارزه توده‌ها را سازمان دهیم. درجه آگاهی شان را ارتقاء دهیم، فهم شانرا از مسائل حیاتی افزایش دهیم، باید اشکال تشکیلاتی خود بخودی توده‌ها را مضمون جدید سیاسی طبقاتی بخشیم و قدم به قدم آن را ارتقاء دهیم. تمام تشکل ها و سازمان‌های سیاسی توده‌ای پایه‌ایست برای مبارزه مسلحانه که امکانات آن را وسیع می‌سازد و دامنه توده‌ای شدن آن را گسترش می‌دهد.

مشی چریکی:

مشی چریکی آن خط و بینشی است که نیروهای یک تشکل را در راه عملیات جدا ازتوده‌ها می‌کشاند. ریشه گرفتن میان توده‌ها را نه از راه کار سیاسی، سازمانی و بالاخره نظامی (عمدتا" شرکت و سازماندهی مبارزه مسلحانه توده‌ها)، بلکه عمدتا" از راه عملیات مسلحانه می‌بیند. این مشی کار سیاسی را در کنار کار نظامی غیر عمده می‌بیند و از لحاظ نظامی به اتکاء قهرمانان می‌خواهد مبارزات بزرگ ملت را به پیش برد. این مشی درک

ناقصی از رسالت عنصر آگاه داشته و به نقش نیروهای مولده و توده‌های ملیونی پی نمی‌برد ، بناء از یک برخورد ماتریالیستی تاریخی به دور می‌شود . چنانچه این مشی در یک سازمان انقلابی حاکم شود ، فعالیت های سازمان را در امر رهبری جنبش های خود بخودی توده‌ها به انحراف می‌کشد . عوض آنکه جنبش عظیم توده‌ای را که خود بخود به اعتلاء رسیده ، هدایت و سازماندهی کند از آن فاصله گرفته از درک قانونمندی تکامل این جنبش عقب مانده و در آخرین تحلیل به دنبال جریانات عینی شتابنده می‌رود .

مشی چریکی مشی سیاسی ، توده‌ای نیست ، ولی کار سیاسی و توده‌ای را به خدمت مشی چریکی می‌گیرد (انتخاب افرادی از توده بخاطر عملیات چریکی) نه اینکه آگاهی ، تشکل و بسیج توده‌ها را از دید دراز مدت با فعالیت نظامی توده‌ای یکی سازد .

بر مبنای این مشی ، فقط هر کس تفنگ گرفت انقلابیست و هر کس تفنگ داد پشتیبان انقلاب است . تجارب زیادی وجود دارند که جنبش های چریکی در بیشتر کشورها با داشتن چنین عقایدی به عوامل سوسیال امپریالیزم مبدل شده‌اند . تکیه بر تفنگ و فقط آن را معیار انقلابی بودن قرار دادن ، وابستگی به یک قدرت خارجی را در پی دارد .

یکی از وجوه اختلاف بین مشی توده‌ای و چریکی بینش ، سمت و زاویه دید در کار توده‌ای و مبارزه مسلحانه است . مشی توده‌ای مخالف هر گونه عملیات نظامی در شهرها و مناطق زیر تسلط دشمن نیست . و از عملیات نظامی به مثابه یک تاکتیک چون سراسیمه کردن دشمن ،به دست آوردن غنیمت از میان بردن بخشی از نیروهای دشمن استفاده می‌کند ، به شرط آنکه این تاکتیک عملیاتی به مشی حاکم ، سیاست ، و روش عمده مبارزاتی ما مبدل نگردد . بخصوص که منشاء اجتماعی افراد سازمان های مارکسیستی و انقلابی را روشنفکران و خرده بورژوازی می‌سازد در حالی که از یک پایه محکم تئوریک سیاسی برخوردار نیست ، هنوز ارتباط استوار با پرولتاریا و توده‌ها ندارند ، صاحب تجربیات فراوان نمی‌باشند ، مجبورند با چنین صفات در شرایط داغ مبارزات ملت قرار گیرند که سراسیمگی در این جریان تحت این عوامل بسیار ممکن است .

بخاطر جلو گیری از انحراف در این زمینه باید بر این ضعف ها غلبه کرد و مکرر در مکرر از روش های سیاسی و مشی سیاسی جمعبندی به عمل آورد و سمت اصلی را محکم بدست گرفت. در چنین صورتی سیاست صحیح بر تفنگ حاکم خواهد شد، نه تفنگ بر سیاست .

پس باید تجارب مبارزات مسلحانه دو ساله توده‌های کشور را به درستی جمعبندی نمود ، ضعف ها و کمبودهای آن را درک و تئوری هدایت این مبارزات را تدوین کرد .

در اینجا به مبارزات مسلحانه نیروهای اسلامی اشاره می‌کنیم . این مبارزات علیرغم آنکه جبهات مثبت داشته و در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و نوکرانش نقش دارند ، دارای کمبودهای جدی نیز بوده و آن طوری که باید تکامل می‌کردند تکامل ننموده و نمی‌توانند بکنند . دسته های مسلح این نیروها به طور عمده مبارزات از نوع یاغی گری را به پیش می برند . آنها عاری از خصوصیات دسته‌های پارتیزان‌های توده‌ای‌اند که با نقشه حرکت می‌کنند و وظایف شان تنها ضربه زدن به قشون متجاوز و نوکرانش نیست، بلکه وظایف دیگری را نیز باید به پیش برند . این دسته‌ها قادر نیستند در قلب مردم جا بگیرند ، توده‌ها را با آگاهی و تمایل به مبارزه بر انگیزند و جنبش های مسلح توده‌ها را سمت صحیح دهند . آنها نه تنها فقط به اتکاء تفنگ خود علیه متجاوزین و نوکرانشان مبارزه می‌کنند ، بلکه با اتکاء به تفنگ خود بر مردم نیز خود را تحمیل می‌نمایند . آنها قادر به گسترش و حفظ نیروی خود نیستند و به نقش منطقه پایگاهی در مبارزات پارتیزانی اهمیت قائل نمی‌باشند . آنها قادر به سازمان دادن یک جنگ طولانی به اتکاء توده‌های وسیع مردم نیستند . از آنجا که آنها عاری از اعتقاد بدان اند که انقلاب امر توده‌های ملیونی است، بناء محروم از موازین و انضباط واحدهای پارتیزانی و اردوی توده‌ای می‌باشند ، اردوی که قدرت جلب و پشتیبانی وسیع ترین توده‌ها را دارد .

اردوی توده‌ای :

اردوی توده‌ای ، اردوی انقلابی در دست حزب پرولتاریا برای آزادی ملت و اکثریت محروم جامعه است . این اردو بر اساس سیاست پرولتاریا بوجود آمده ، رشد و استحکام می‌یابد . اردوی توده‌ای از میان توده‌ها بیرون آمده ، با آنها پیوند فشرده داشته ، و در جنگ آزادی بخش بر آنها تکیه دارد . اردوی توده‌ای از توده‌های کارگر و دهقان و همچنین روشنفکران انقلابی تشکیل می‌شود . اردوی توده‌ای یک تشکیلات سیاسی مسلح ، تحت رهبری حزب است ، از این رو اردو نمی‌تواند وظیفه حزب را به دوش گرفته و حزب نمی‌تواند کار اردوی توده‌ای را انجام دهد . مخدوش کردن مرز بین اردوی توده‌ای و حزب ، سازمان سیاسی را از ماهیت سیاسی و پیشاهنگ بودنش خالی می‌سازد ، و اردو را فقط به یک سازمان جنگنده بدون رهبری و دور نما و جدا از توده‌ها تبدیل می‌کند .

اگر چه وظیفه عمده اردوی توده‌ای نابودی اردوی نظامی دشمن است ، اما تنها وظیفه‌اش این نیست ، زیرا اردوی توده‌ای به کار سیاسی ، فرهنگی ، تشکیلاتی و تولیدی بر علاوه کار نظامی می‌پردازد . اردوی توده‌ای چریک محلی و واحد های پارتیزان محلی را تشکیل می‌دهد . در اردوی توده‌ای انضباط و دموکراسی با هم یکجا زندگی می‌کنند . بدون اردوی توده‌ای نمی‌توان پایگاه های استراتژیک را بوجود آورد ، نیروهای خود را حفظ کرد و استحکام بخشید و بالاخره مناطق آزاد شده را حفاظت نموده ،گسترش داده وتمام‌کشور را آزاد نمود . از این رو فعالیت سیاسی ـ نظامی ما باید بنیاد اردوی توده‌ای در آینده باشد . پس باید آگاهانه در جهت ایجاد و تشکیل اردوی توده‌ای گام نهاد و فعالیت خود را در آن جهت سازمان داد . از این جهت پیوند با توده‌ها و شرکت در جنگ توده‌ها در عین حال کار برای ایجاد اردوی توده‌ای می‌باشد .

اوضاع جهانی و انقلاب افغانستان

پس از جنگ جهانی دوم ، دنیا دستخوش تغییرات عمیقی گردید . طی این دوران صف بندی‌ها و نیروهای جدیدی در سطح جهان پدیدار شدند .

امپریالیسم امریکا که بعد از جنگ پیروزمند و بدون آسیب بیرون آمده بود ، در سر کردگی کشورهای سرمایه داری قرار گرفت ، و با استفاده از ضعف کشورهای امپریالیستی دیگر و با اتکاء به قدرت مالی و نظامی اش، تا دورترین نقاط جهان نفوذ سیاسی ، اقتصادی و نظامی خود را گسترش داد . نفوذ مالی و غارتگرانه امپریالیسم امریکا ، مستعمراتی و نیمه مستعمراتی شدن بسیاری از کشورهای جهان سوم را در پی داشت . در زمره این نیمه مستعمرات کشورهای نیز شامل بودند که بعد از جنگ دوم و در جریان جنگ استقلال خود را توانسته بودند بدست بیاورند .

اما محور نفوذ مالی امریکا در کشورهای صنعتی اروپای غربی قرار گرفت که با ایجاد و تقویت پیمان ناتو ، بیشتر از پیش رشد کرد . امپریالیسم امریکا در این فرصت تلاش ورزید ، بجای فاشیست های آلمان ، ایتالیا و جاپان ، امپراطوری بی سابقه‌ای را در جهان بنیاد بگذارد . در این شرایط تضاد میان خلقها و ملل جهان از یک طرف و امپریالیسم امریکا از طرف دیگر به تضاد عمده در زمره چهار تضاد اساسی جهان مبدل گردید و کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین به گرهگاه تضادهای جهانی تبدیل شدند . در این اوضاع جبهه وسیع جهانی ضد امپریالیسم امریکا با شرکت کلیه نیروهای ضد تجاوز ، جنگ و کنترول در عرصه دنیا مطرح گردید .

" سیاست تجاوز و جنگی را که امپریالیسم امریکا در سراسر جهان دنبال می‌کند ، تنها می‌تواند به نتیجه خلاف انتظارش منتج شود ، فقط می‌تواند به بیداری خلقهای کشورهای مختلف و به انقلاب آنها کمک کند . " از این رو سیاست جنگ و مداخله امریکا با جنگ آزادی بخش ملل و خلقهای کشورهای تحت ستم آسیا ، افریقا و امریکای لاتین روبرو می‌گردد . در پیشاپیش همه جنگ رهائی بخش خلق های هند و چین ، بخصوص خلق ویتنام

در گسستن زنجیر اسارت قرار دارد. بعد از سالهای شصت و آشکار شدن شکست امپریالیسم امریکا در هند و چین، امریکا دچار بحرانات بزرگ داخلی و بین المللی شده. نتایج آن پس از پیروزی جنبش های آزادی بخش مردم کمپوچیا، ویتنام و لائوس ضعف و عقب نشینی امریکا را در قبال دارد، که عملا" قادر نیست ساحه نفوذ خود را مانند گذشته گسترش دهد، بلکه فقط می‌تواند در جهت حفظ موقعیت موجود خود برآید. از طرف دیگر، اروپای ـ غربی، جاپان و سایر کشورهای سرمایه داری که موقعیت خود را نسبتا" تحکیم بخشیده بودند و گرایش استقلال خواهی در این کشورها پدید آمده، در برابر تضییق و کنترول سیاسی، اقتصادی و نظامی امریکا مقاومت نموده، و تضادهای جدی در بین آنها و امریکا بوجود می‌آید. در اروپای غربی " بازار مشترک اروپا " تشکیل می‌شود و بدینسان اردوگاه امپریالیسم به سوی از همپاشیدگی می‌رود.

و اما در جناح اردوگاه سوسیالیستی : پس از جنگ دوم جهانی اردوگاه نیرومند سوسیالیستی ایجاد گشت که در دفاع از صلح و انقلاب جهانی نقش مهمی داشت. اما پس از درگذشت استالین و به قدرت رسیدن نمایندگان بورژوازی خروشچف ـ برژنف، سرمایه داری احیاء شده به استحکام مواضع خود پرداخت. با احیاء سرمایه داری در کشوری با جمعیت بزرگ و نیروهای مولده که در چار چوب مناسبات سوسیالیستی رشد بی سابقه‌ای نموده بودند همراه با استفاده از تمرکز سوسیالیستی، نمی‌توانست روسیه را به جز یک ابر قدرت امپریالیستی چیز دیگری بسازد.

با تبدیل اتحاد شوروی به یک کشور امپریالیستی، اردوگاه سوسیالیسم نیز از هم می‌پاشد. روسیه در اواخر سال های ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ به مثابه یک ابر قدرت امپریالیستی با سیاست هژمونیستی به مداخله، کودتا و جنگ می‌پردازد.

بر اساس قانونمندی رشد نا موزون سرمایه داری و در نتیجه بر هم خوردن توازن، مطالبه برای تقسیم مجدد جهان در دستور کار ابر قدرت روسیه قرار می‌گیرد، و جنگ به مثابه یگانه راه نهائی برای حل تضاد ها از

طرف ابر قدرت روس، نتیجه طبیعی این وضع می‌باشد. بر مبنای قانون رشد ناموزون سرمایه داری، کشورهای امپریالیستی به همان سرعتی که قوت پیدا کرده و نیرومند شده‌اند، با پیشی گرفتن امپریالیستهای نو خاسته، به سرعت در موضع ضعیف قرار می‌گیرند. این وضع در مورد شوروی با عوامل خاصی دیگر مانند رشد سریعتر بورژوازی روسیه و استفاده از تمرکز بزرگ سوسیالیستی همراه شده، شوروی را به یک قدرت بزرگ مبدل می‌سازد، و از آنجا که به مثابه یک امپریالیسم نو خاسته دیرتر از سایر امپریالیستها پا به میدان گذاشته و ساحه نفوذش نسبت به رقیب کوچکتر است، بناء حرص و ولع بیشتری از سایر امپریالیستها در تقسیم مجدد جهان دارد. و چون از لحاظ اقتصادی به پای امریکا نمی‌رسد، در مبارزه برای سر کردگی به قدرت نظامی و افزایش آن تکیه می‌کند. از این رو ابر قدرت روسیه به یک ابر قدرت در حال تعرض تبدیل شده که با نقاب سوسیالیسم و تکیه به ابزار و وسائل نظامی به گسترش ساحه نفوذ خود به پیش می‌تازد. پس می‌بینیم که تلاش ابر قدرت امریکا برای حفظ موقعیت موجود و تلاش ابر قدرت روسیه برای گسترش ساحه نفوذ خود، در جناح امپریالیسم تضاد عمده می‌باشد.

امروز از زمره امپریالیستها، دو ابر قدرت هستند (جهان اول) که برای کسب سیادت بر جهان در کشمکش می‌باشند. آنها قادر به بر افروختن یک جنگ جهانی هستند، منافع خود را در آن می‌بینند و موقعیت آنها بر افروختن این جنگ را اجتناب ناپذیر می‌سازد. جنگی که باید "عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ" برای امپریالیسم را از میان ببرد.

اما در میان دو ابر قدرت سوسیال امپریالیسم روسیه خطر اصلی برای آغاز یک جنگ جهانی می‌باشد، زیرا امریکا منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌بیند و روسیه منافع خود را در تعرض، تهاجم، وسعت دادن ساحه نفوذ و تقسیم مجدد جهان با ابزار نظامی در نظر دارد. سوسیال امپریالیسم روسیه کانون اصلی، آغاز گر و پرچمدار جنگ جهانی آینده است. روسیه برای تحقق استراتژی کره ارضی خود مجبور است از طریق تسلط بر مناطق تحت

نفوذ امریکا گام گذارد ، بدین منظور تسلط بر راههای بحری که انتقال نفت به کشورهای اروپائی ، امریکا و جاپان از آنجا صورت می‌گیرد ، هدفی است که روسیه در مقابل خود قرار داده است . با این هدف روسیه در قدم اول کشورهای را که در تحقق هدف تسلط بر راههای بحری و قطع شاهرگهای حیاتی غرب اهمیت دارند ، اشغال می‌کند و از طرف دیگر نیروهای نظامی خود را در اروپا جا بجا می‌کند ، تا در فرصت مناسب اروپا را به محاصره اقتصادی و نظامی کشیده و بالاخره به صورت برق آسا آن را اشغال کند . اروپا به علت صنایع پیشرفته ، نیروی کار تکامل یافته ، سرمایه و بازار فروش خود ، نقطه گرهی را در رقابت دو ابر قدرت در ساحه سیاسی ، اقتصادی و نظامی می‌سازد .

اینکه روسیه در موقعیت متعرض و امپریالیسم امریکا در موضع تدافعی قرار دارد ، محصول قانون رشد نا موزون سرمایه داری است . مائوتسه دون گفت : " امریکا در جهان از منافع خود دفاع می‌کند و شوروی در حال تهاجم است . این امریست تغییر ناپذیر ". مسئله تسلط بر جهان و غلبه بر امپریالیسم امریکا از طرف روسیه ، مسئله‌ایست نظامی و حل آن از طریق جنگ میسر است .

جهان دوم :

پس از جنگ جهانی دوم ، امپریالیستهای شکست خورده و ضعیف شده ، اروپائی و جاپانی کم‌کم صدمات ناشی از جنگ را جبران کردند و بدین صورت قوه تولیدات صنعتی و تجارت این کشورها در حال صعود قرار گرفت .

به موازات بهبود در وضع این کشورها ، رقابت آنها با امپریالیسم امریکا نیز اوج می‌گرفت . تا اینکه گرایشات استقلال خواهی آنها تقویت شده به نفی فرمانبرداری از امریکا به نسبت های گوناگون و در سطوح مختلف منجر می‌شود .

با آنکه این کشورها را هزاران رشته به امریکا نزدیک می‌سازد ، ولی این

کشورها طالب حقوق بیشتر بوده و از امریکا مانند سابق تبعیت نمی‌کنند. این شکاف میان امپریالیست ها از انتاگونیسم آنها ناشی می‌شود و نمایش از همپاشیدگی اردوگاه امپریالیستی می‌باشد. کشورهای امپریالیستی درجه دوم یا جهان دوم که زیر فشار، کنترول، تضییق و تهدید هر دو ابر قدرت قرار دارند، با آنکه خود نیز در استثمار ملتهای تحت ستم شرکت می‌کنند، اما به علت آنکه در جنگ جهانی آینده منافع نداشته و در مقابل سر کرده گرایی جهان اول عکس العمل نشان می‌دهند، بناء از نظر منافع عمومی انقلاب جهانی، عامل مهمی در جنبه جهانی بوده ودرموقعیت‌کنونی‌جبهه‌جهان به مثابه متحد پرولتاریا، خلقها، ملل و کشورهای جهان سوم در امر مبارزه علیه هژمونیسم شرکت می‌کنند. اما بخش از جهان دوم در برابر هژمونیسم دو ابر قدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه سیاست مدارا جویانه اختیار کرده که بر خلاف خواست آنها این سیاست به زیان استقلال شان تمام می‌گردد.

جهان سوم :

جهان سوم در مبارزه علیه هژمونیسم دو ابر قدرت نیروی عمده می‌باشد. مناطق وسیع جهان سوم که اکثریت جمعیت کره زمین در آنجا زندگی می‌کنند، مناطق تهیه مواد خام، و نیروی کار ارزان و مناطقی برای بازار فروش و صدور سرمایه می‌باشند که به طور بیرحمانه از طرف امپریالیستها و بخصوص دو ابر قدرت مورد استثمار و غارت قرار می‌گیرند. جهان سوم از طرف دیگر بدان علت که جریان ها و نیروهای گوناگون انقلابی در آن در حال رشداند و به علت اهمیت خود، کانون اصلی مبارزه علیه دو ابر قدرت و گرهگاه تضادهای اساسی جهان معاصر است و خلقها، ملل و کشورهای جهان سوم، نیروی اصلی مبارزه علیه امپریالیسم بخصوص دو ابر قدرت می‌باشد.

جبهه جهانی علیه دو ابر قدرت :

در شرایط کنونی ، دو ابر قدرت بخصوص ابر قدرت روسیه عمده‌ترین دشمن خلقهای جهان ، کشورهای جهان دوم متحدین و جهان سوم نیروی عمده مبارزه علیه دو ابر قدرت را می‌سازد . اوضاع جهانی هر روز به طرف ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد دو ابر قدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه پیش می‌رود . پرولتاریای جهانی با تکیه بر جهان سوم ، وحدت با جهان دوم و انفراد دو ابر قدرت بخصوص ابر قدرت در حال تعرض روسیه قادر است سهم مهمی در راه به عقب انداختن جنگ ، حفظ صلح و تقویت مبارزه در راه آزادی به مقیاس جهان ادا کند .

ایجاد جبهه وسیع جهانی اهمیت بزرگی (به مثابه عامل خارجی) برای پیروزی و پیشرفت انقلابات آزادی بخش و مبارزات انقلابی ، خلق ها و ملل جهان سوم و دوم و همچنین مبارزات خلقهای کشورهای دو ابر قدرت روسیه و امریکا دارد . اوضاع کنونی ، جبهه متحد ملی در کشورهای جهان سوم را نا گزیر با جبهه جهانی پیوند می‌دهد ، و شرایط را برای در هم کوبیده شدن ابر قدرتها بخصوص ابر قدرت متعرض روسیه بیشتر آماده می‌سازد .

اگر رویدادهای جهان به طرف یک جنگ مدهش جهانی می‌روند ، و اگر این جنگ بدبختی های بزرگی به دوش بشریت تحمیل می‌کند ، اما نتیجه اش جز نابودی و شکست عاملین جنگ چیز دیگری نخواهد بود . ابر قدرتها مخصوصا" ابر قدرت روسیه تدارک جنگ را می‌بینند ، اما از طرف دیگر مبارزات نیروهای مختلف در جهان سوم بخصوص جنبش های آزادی بخش ملی و تحکیم مواضع جهان دوم برای دفاع ملی ، مبارزات خلقها و پرولتاریای جهان دوم وکشورهای دو ابر قدرت ، روسیه و امریکا بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه را در محاصره کامل قرار داده و در هم می‌کوبد .

اهمیت جهانی مسئله افغانستان :

انقلاب جاری افغانستان به یک پدیده جهانی مبدل شده است. زیرا افغانستان، موقعیت استراتیژیک با اهمیتی را در سطح جهانی حایز است. امپراطوری روسیه تزاری با تمایل به جهان گشایی، زمانی که به قصد تسلط هند بر آمد، نخست از همه فکر تهاجم بر افغانستان را در سر می‌پروراند.

امروز امپراطوری سوسیال امپریالیسم روسیه، همان مقصد و فکر را در عمل پیاده کرده و سرزمین کشور ما را به اشغال نظامی در آورده است. اما از آنجا که اشغال نظامی افغانستان در محدوده این کشور باقی نمی‌ماند و سر آغاز لشکر کشی مستقیم امپراطوری روسیه به طرف بحر هند جهت تسلط بر مراکز نفتی، راههای‌بحری و محاصره اروپا و بالاخره تسلط بر کره زمین می‌باشد، بناء تمام کشورهای جهان این جهان گشایی را خطری برای آزادی، منافع و بالاخره خطری برای از بین رفتن کشورهایشان می‌بینند. اکثریت کشورها، احزاب و محافل سیاسی جهان بنا بر ماهیت طبقاتی و منافع ملی شان در برابر این لشکر کشی وسیع که با اشغال افغانستان آغاز شده موضع گیری نموده‌اند. موضع گیری در قبال مسئله افغانستان، یعنی موضع گیری در برابر اهداف هژمونیستی و تهاجم نظامی وسیع و جهانگیر سوسیال امپریالیسم روسیه، موضع گیری در قبال استقلال و منافع ملی خودشان و بالاخره موضع گیری در قبال منافع تمام ملل جهان می‌باشد. موضع گیری در قبال مسئله افغانستان معیاریست در قاطعیت و عدم قاطعیت دولت ها و نیروهای سیاسی در برابر تهاجم لجام گسیخته ابر قدرت روسیه، در برابر مللی که قربانی تجاوز شده‌اند و در آخرین تحلیل معیاریست جهت دفاع از استقلال و منافع ملی خودشان. اکثریت کشورهای جهان سوم، ملل، خلقها و پرولتاریای جهان، موضع قاطع ضد تجاوز روسیه در افغانستان را اختیار نموده، در راه دفاع ملی، وحدت و مبارزه علیه هژمونیسم قدم های بزرگی گذاشته‌اند. اما در این میان برخی از کشورها عدم قاطعیت نشان داده و برخی هم حتی به صورت دیپلوماتیک تجاوز روسیه را تائید کرده‌اند. هند

نمونه‌ای از کشورهای اخیر الذکر است . و در میان نیروهای سیاسی ، رهبری " سازمان آزادی بخش فلسطین " بر خلاف سنت مبارزه ضد تجاوز و اشغال ملت فلسطین ، تا حد دلالان سوسیال امپریالیسم سقوط نموده و به دفاع قاطع از تجاوز و اشغال نظامی افغانستان پرداخته‌اند .

کشورهای جهان دوم بنا بر سرشت شان ، با وجود آنکه خطر حتمی تهاجم سوسیال امپریالیسم را می‌بینند ، سیاست مدارا جویانه را اختیار نموده و فقط به محکوم ساختن تجاوز و پشتیبانی لفظی از ملت ما دست زده‌اند . سیاستی که نه مسیر لشکر کشی روسیه را تغییر داده و نه به استقلال و حاکمیت شان کمک می‌رساند . نتیجه این سیاست ، تشویق و بیشتر کردن حرص و ولع روسیه برای تسلط بر جهان و بناء فقط در خدمت روسیه می‌باشد .

ابر قدرت امریکا از آنجا که در پی حفظ موقعیت فعلی خود است ، از آغاز تصادم با روسیه امتناع می‌کند و از آنجائی که افغانستان را به مثابه منطقه تحت تسلط کامل روسیه می‌شناسد ، سیاست غیر فعالی را در قبال مسئله افغانستان انتخاب کرده است .

مسئله افغانستان صف بندی نیروهای سیاسی در جهان را با وجود تزلزلات موجود بهم نزدیکتر کرده و بدین صورت این مسئله پروسه ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد هژمونیسم را تسریع نموده است .

انقلاب افغانستان از آنجا که یک پدیده جهانی است بناء همبستگی و پشتیبانی ملل ، خلقها و کشورهای جهان یک جزء مهم پیروزی انقلاب ماست . باید پشتیبانی اکثریت را جلب کرد و جبهه متحد کشور را با جبهه جهانی پیوند داد تا انقلاب ما هر چه بیشتر تقویت گردد و به طرف پیروزی سریعتر گام گذارد .

تحلیل از اوضاع جهانی ، وظایف مشخص پیش پای ما می‌گذارد ، تا در سطح بین المللی ، دوستان و متحدین خود را بشناسیم و به حداکثر دشمنان خود را منفرد نمائیم . بر مبنای این تحلیل کلیه گرایشات موجود در جهان و مبنای طبقاتی و سیاسی این گرایشات روشن شده و به ما کمک می‌کند تا ضمن استفاده از اوضاع مساعد بین المللی و تمام عوامل مثبت ، هشیار باشیم که

در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روسیه به دام ابر قدرت دیگر و یا کشوری دیگری نیفتیم.

شناخت و استفاده درست از وضع بین المللی، مربوط به قاطعیت و پا فشاری ما بر اصول اساسی، تکیه بر اساسات انقلاب ملی ما و بالاخره مربوط به استحکام همه جانبه ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و عملی ما می‌باشد.

انترناسیونالیسم سیاست خارجی پرولتاریاست. انترناسیونالیسم در جنبش سیاسی طبقه کارگر از اوان تولد مارکسیسم، جز آن بوده و بخش از احکام عام آن را تشکیل می‌دهد. سئوال انترناسیونالیسم در جنبش بین المللی طبقه کارگر کاملا" حل شده است اما در کشور ما بنا بر شرایط خاص حتی این اصل تثبیت شده مارکسیسم تحت سئوال قرار گرفته و در این زمینه نیز انحرافی پدیده آمده است. عامل این انحراف را باید از یک طرف در سیاست تجاوزی سوسیال امپریالیسم زیر پردهٔ "انترناسیونالیسم پرولتری" و از طرف دیگر در وابستگی و مزدوری نوکران وطن فروش آن یعنی پرچم و " خلق " و غیره دید. اما عامل اصلی این انحراف را در پائین بودن سطح آگاهی جنبش مارکسیستی و در عدم استحکام مواضع سازمان‌های مارکسیستی می‌توان سراغ کرد که در تحت تاٴثیر جریان عمومی قرار می‌گیرند.

انترناسیونالیسم پرولتری در بخش های از جنبش ما با نمونه گیری از روسها و نوکرانشان، به مثابه کنار رفتن از منافع ملی و استقلال سیاسی، به معنی مخالفت با ناسیونالیسم ملت های تحت ستم و تجاوز و مخالفت با پاتریوتیسم (وطن پرستی) معادل سوویتیسم (و یا چیز شبیه آن که همه چیز را با معیار رابطه با روسیه و غیره قبول دارد) و کوسموپولتیسم پنداشته می‌شود. *

مردود شمردن انترناسیونالیسم پرولتری به مثابه یک انحراف، در شرایطی که روسها زیر نام " انترناسیونالیسم پرولتری " به کشور ما تجاوز نموده‌اند و جنبش مقاومت ملی زیر درفش اسلام بر آمد کرده است، کاملا" محتمل می‌باشد. زیرا این انحراف جز لاینفکی از آن انحرافی است که

*/ کوسموپولتیسم مخالف مصالح ومنافع ملی بوده، در جستجوی یک "دولت جهانی" میباشد. این نظریه توجیه کننده سلطه امپریالیسم بوده وجنبش‌های آزادیبخش راکه گورکن امپریالیسم میباشند، مردود میشمارد. این نظریه هیچوجه تشابهی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد.

مارکسیسم را در وضع کنونی انقلاب ما غیر قابل انطباق ، با شرایط موجود می‌داند. این گرایش سازمان های مارکسیستی را به یک سازمان غیر مارکسیستی و بورژوائی تبدیل کرده و ایدئولوژی بورژوازی را بر سازمان های مذکور مسلط می‌گرداند . این گرایش در صورت تسلط خود ، سازمان ها را دنباله رو جریان موجود ساخته ، تاکتیک و استراتیژی انقلابی را که باید در پرتو مارکسیسم تعیین گردند ، از آنها می‌گیرد و در نتیجه آنها را از موضع طبقاتی پرولتاریایی منحرف ساخته ، اسلوب و میتود مبارزه انقلابی مخدوش شده و هدف اساسی از بین می‌رود .

بارد انترناسیونالیسم مسئله دوستان ، متحدین و دشمنان در سطح بین المللی مخدوش شده و فرق سوسیالیسم به مثابه یک سیستم با امپریالیسم پرده پوشی می‌شود و در نتیجه دور نمای تاریکی از انقلاب جهانی و هدف پرولتاریا در مقابل توده‌ها تصویر می‌گردد . کسانی که فرق انترناسیونالیسم واقعی را با " انترناسیونالیسم " روسی نمی‌توانند ببینند ، مجبورا" به نفی کامل تاریخ جنبش بین المللی طبقه کارگر رسیده و خواه نا خواه باید تمام پیشوایان طبقه کارگر را به مثابه " هژمونیست " ها بشناسند . و بدین اساس انترناسیونال اول تحت رهبری مارکس و انگلس، انترناسیونال دوم تحت رهبری انگلس (تا زمان حیات او) ، انترناسیونال سوم (کمینترن) باید " ابزاری برای هژمونیسم و برتری طلبی " بوده باشند . ندیدن فرق بین انترناسیونالیسم پرولتری واقعی با " انترناسیونالیسم " امپریالیستی ، منجر به آن می‌گردد که مدافعین انترناسیونالیسم واقعی نیز " نوکران اجنبی " خطاب شوند .

موضع ما در برابر انترناسیونالیسم پرولتری :

. انترناسیونالیسم یعنی وحدت و همبستگی جهانی پرولتاریا ، خلقها و ملل ستمدیده جهان .

انترناسیونالیسم اولین معنی اش برای ملل تحت ستم ، پشتیبانی از مبارزه آنها برای کسب استقلال و آزادی ملی ، بر قراری حاکمیت ملی و تضمین تمامیت ارضی می‌باشد . انترناسیونالیسم برای پرولتاریا ، خلقها و ملل جهان یعنی جلب همدردی و استحکام پیوند کلیه نیروهای تحت ستم و

آزاد شده، نسبت به همدیگر است. ولی اگر این همدردی و پیوند شبیه " همدردی و پیوند " نوع روسی باشد، در آن صورت مفاهیم واقعی آنها وابستگی مطلق، مزدوری و تجاوز خواهد بود. پس انترناسیونالیسم یک وحدت جهانی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان در عرصه گیتی است که شعار هدایت کننده آن " پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان متحد شوید " می‌باشد. محدود ساختن انترناسیونالیسم فقط به همبستگی با کشور یا کشورهای سوسیالیستی اشتباهیست که با مفهوم انترناسیونالیسم به مثابه همبستگی پرولتاریا، خلقها و ملل تحت ستم و به پیروزی رسیده متفاوت می‌باشد.

انقلاب ما نیز در عرصه دنیا قرار دارد و بخشی از انقلاب جهانیست و نمی‌تواند بدون همبستگی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده به پیروزی برسد. این موضع ذهنی عده‌ای افراد نیست، بلکه عینیت جهان پس از آغاز دوران سرمایه داری و تکامل آن به امپریالیسم، آزادی بشریت را مشروط به این کرده است. آزادی پرولتاریا خلقها و ملل ستمدیده یعنی نابودی کامل سیستم امپریالیسم. و سیستم امپریالیستی نیز یک سیستم جهانی است که بدون مبارزه مشترک و متحد تمام پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان نمی‌تواند سرنگون شود.

اما آیا دفاع ما از انترناسیونالیسم پرولتری در شرایطی که ملت ما درگیر یک جنگ عظیم ملی است، مانع یا باعث تضعیف مبارزه ملی خواهد شد؟ " آیا ... (مارکسیستی) که انترناسیونالیسم است می‌تواند در عین حال میهن پرست هم باشد؟ ما معتقدیم که نه تنها می‌تواند بلکه باید هم، چنین باشد. شرایط تاریخی مضمون کنکرت میهن پرستی را معین می‌کند (...) فقط از طریق پیکار بخاطر میهن است که ما می‌توانیم تجاوز کاران را مغلوب و به آزادی دست یابیم و فقط در صورت نیل به آزادی ملی است که برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان امکان کسب آزادی خود فراهم خواهد شد. پیروزی ... (ما) و شکست امپریالیست های مهاجم، خود اینها هم به خلق های کشورهای دیگر کمک خواهند کرد. بدین سبب در جنگ های آزادی بخش ملی، میهن پرستی عملا " همان تحقق انترناسیونالیسم است ".

ملت و مردم ما هم اکنون در عین حالی که بخاطر کسب استقلال و آزادی ملی خود می‌جنگند ، وظیفه انترناسیونالیستی خود را در قبال تمام ملل ستمدیده و مردم سراسر جهان انجام می‌دهند . هر گلوله‌ای که از میله تفنگ‌های ملت ما سینه تجاوز کاران روسی را سوراخ می‌کند ، یک تجاوز گر را نابود می‌کند ، به سنگرهای ملل دیگر در مقابله با ابر قدرتها قوّت بیشتری می‌بخشد .

انترناسیونالیسم صرف یک تاکتیک نیست که بر سر اتخاذ یا عدم اتخاذ آن وارد بحث شویم ، بلکه انترناسیونالیسم در متن مبارزه ضد امپریالیستی پرولتاریا ، خلقها و ملل ستمدیده جهان نهفته است و آن را نمی‌توان از آن جدا نمود . ما معتقدیم که پشتیبانی ملل ، خلقها و پرولتاریا مخصوصاً" پرولتاریای پیروزمند از ملت ما به شرط آنکه بدون غرض و بدون قید و شرط باشد عامل مهم خارجی (به مثابه شرط) در پیروزی انقلاب ما خواهد بود . آن چنان پشتیبانی که لطمه به استقلال ملی ، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ما نبوده و در آن از امر و نهی و وابستگی نشانی نباشد و سیاست اتکاء به نیروی خود ما را برای یک لحظه تحت شعاع قرار ندهد . در غیر آن اگر از طرف هر نیروی و حتی تحت نام کشور سوسیالیستی نیز باشد ، چنین کشوری یک سوسیال امپریالیست تمام عیار است که فقط باید در جهت سرنگونی آن مبارزه کرد .

موضع ما در قبال جمهوری توده‌ای چین :

ما چین را چگونه می‌شناسیم ؟ جمهوری توده‌ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است ، زیرا از لحاظ سیاسی و اقتصادی در صف کشورهای جهان سوم قرار دارد و خطر دو ابر قدرت را همانند جهان سوم احساس می‌کند . هژمونیست ، تجاوز گر ، مداخله جو و جنگ افروز نیست . در پی بر انداختن استقلال ، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی سایر کشورها نمی‌باشد . سیاست جهانی اش پشتیبانی از مبارزات تمام خلقها و بخصوص جنبش های آزادی بخش ملی و مبارزه علیه دو ابر قدرت می‌باشد .

در قبال کشور ما نیز به طور مشخص و پشتیبان حق تعیین سرنوشت ملت ما و مخالف هر گونه مداخله و تجاوز است .

در داخل چین ستمکش ترین طبقه یعنی طبقه کارگر قدرت را به دست دارد . این است شناخت ما از جمهوری توده‌ای چین .

در رابطه با اوضاع داخلی چین :

آنچه در چین می‌گذرد مربوط به حزب ، دولت و مردم چین است . فهم جریانات درون حزب پرولتاریای چین برای ما مشکل است ، زیرا ما در آنجا قرار نداریم و نه تحقیق مداوم آن وظیفه ما را تشکیل می‌دهد در غیر آن مجبوریم جریانات داخلی احزاب انقلابی بیشماری را در جهان تعقیب کنیم که این نه ممکن است و نه لازم ، اما ما مخالف آموزش از تجربیات احزاب دیگر نیستیم و طرفدار انتقاد از خود و دیگران می‌باشیم .

در حزب پرولتاریای چین، از اوان پیدایش مبارزه بین دو خط مشی وجود داشته و حتی در مراحلی به صورت گذرا ، خط مشی نا درست حزب مسلط شده است ولی در جریان مبارزه طبقاتی و عمل ، انحراف یکی و صحت دیگری به اثبات رسیده است. حزب پرولتاریای چین که از تجربیات شصت ساله در کلیه زمینه‌ها برخوردار بوده ، حزبیست مجرب و صاحب کادرهای با تجربه. امروز نیز جریان مبارزه بین دو خط مشی مشهود است اما از آنجا که حزب مزبور مجرب و آبدیده است مسلما" خط مشی دفاع از م ـ ل اندیشه مائوتسه دون در آن آبدیده و مستحکم خواهد شد .

حزب پرولتاریای چین اولین حزبی بود که رویزیونیسم خروشچفی را در مشاجرات کبیر سال های ۶۰ افشاء نمود و از آن به بعد پیوسته تحلیل ، ارزیابی و موضع دقیقی در قبال سوسیال امپریالیسم داشته و همیشه در مبارزه علیه آن استوار ایستاده است .

آنچه برای ما مهم است خط عمومی سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین می‌باشد . این سیاست که از یک طرف باز تاب سیاست داخلی آن و از

طرف دیگر انعکاس واقعیت های عینی جهان معاصر و منطبق با تئوری تقسیم بندی سه جهان مائوتسه دون می‌باشد، مسلم است که مورد تائید ماست. اما این تائید به آن مفهوم نیست که ما ملزم به تائید هر سیاست مشخص جمهوری توده‌ای چین در سطح جهان باشیم. ما به مثابه یک سازمان مارکسیستی ارزیابی مستقل خود را داریم. مواضع خود را در مسائل و پدیده‌های جهانی فقط با تکیه به تحلیل خود ما و با برخورد نقادانه به تجربیات و نظرات انقلابیون سایر کشورها، اتخاذ می‌کنیم.

خلاصه ما در مورد جمهوری توده‌ای چین، نظر زیر را که از طرف رهبران چین مطرح گشته است تائید می‌نمائیم: " اگر روزی چین رنگ سیاسی خود را تغییر داده و به ابر قدرتی بدل گردد، اگر او هم نقش مستبد در جهان را ایفاء کند و در هر کجا دیگران را مورد ارعاب، تجاوز و استثمار قرار دهد. آنگاه مردم دنیا باید به وی " بر چسب سوسیال امپریالیسم زده، آن را افشاء نموده، با آن مخالفت ورزیده و همراه با خلق چین، آن را سر نگون سازند ".

*****

سازمان ما مستقل، وطن پرست و مسئول در برابر توده‌های زحمتکش و وفادار به امر انقلاب ملی و آزادی بخش می‌باشد. ما به دور از هر گونه اجنبی پرستی، وابستگی و مزدور منشی در راه با شکوه پیروزی ملت و توده‌های افغانستان عزیز گام بر می‌داریم و افتخار می‌کنیم که جزء ملت کبیر و قهرمانی هستیم که پوزه بزرگترین قدرت تاریخ را با دست خالی به خاک مالیده است. ملتی که سر مشق عظیمی برای تمام ملل تحت ستم می‌باشد. ملت رشیدی که در آتش یک جنگ نا برابر می‌سوزد و آبدیده می‌شود و دشمن خود را در جنگ عادلانه می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. ملتی که خون بیگناه و مملو از شرفش بر خاک داغدیده وطنش می‌ریزد، خون دشمن خود را می‌ریزاند، ملتی که چون عقاب آهنین چنگال آشیانه خود را، این لانه عقابان پستی

ندیده را حفظ کرده است. ملتی که حشمت و جلالش سر کشیده تر و رفیع تر از کوه‌های سر به فلک کشیده وطنی است که هیچ مهاجمی از آن با سر افراشته بیرون نرفته است. ملت ضعیفی که بر قله رفیع شهامت و قربانی قدم گذاشته و نیرومند تر از نیرومندی شده و دشمن نیرومندش را در زیر آتشفشان خشم و ایمان خود زبون و ناتوان ساخته است.

ملتی که هر وجب خاکش خون، هر دانه سنگش سنگر، هر دادش فریاد، هر تکانش ایمان، هر فرزندش قهرمان، هر انگشتش مشت، هر مشتش گرز گشت و هر گوشه‌اش میدان نبرد رهائیست. ملتی که رشد می‌کند شکوفا می‌شود. گرد اسارت را از خود دور می‌کند و در پیشاپیش ملل جهان در مقابل دشمن سینه سپر می‌کند. ملتی که زنده است و زنده خواهد ماند. ملتی که تاریخ خود را با خون خود بر صفحه نوین دوران می‌نویسد. ملتی که به مفهوم پایداری غنای تازه می‌بخشد. ملتی که می‌جنگد بخاطر رهائی، استقلال، صلح و بخاطر بشریت. راستی چه افتخاری بالاتر از پیوستگی به چنین ملت بی شکست می‌تواند وجود داشته باشد؟

پایان

قیمت: ۱۴ تومان
سی افغانی

تکثیر در خارج از کشور